

ستاره

شماره ۱۲۷، ماهیون، بهمنماه ۱۳۱۱
شماره ۱۲۸، سال چهارم، شماره مسلسل ۴۵
۱۳۱۱



۴۶



ستاره
ملیونانی
هنر در کتاب

گروه هنرمندان

سینمای ایران
در شهرهای افروز و استیلا

Ketabton.com



سپاروون

آدوس : مکرودیون سوم بلاک
(۱۰۶)مقابل تعمیر مطبعه دولتی

شماره دوم ماه ثور ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ۱۵



... خداوند کار فرمود در عالم
یک چیز هست که آن تراوش کردنی
نست ... پس ادبی درین عالم
برای کاری آمده است و مقصود -
انست همین آن نمیکزاردی هیچ
نکرده باشند ...

۶ خداوند فرمود [ولقد کریمنا آدوم
نکت " ولقد کریمنا السما والارض " پس
از ادسی ان کار میاید که نه از اسما -
نه میاید و نه از زمینها میاید و نه
از کوهها چون ان کار بکنند ظلمتی
و جهولی از وقتی شو اکثر تو گویی که
اگر ان کار نمیکند چندین کار از من
میاید . ادسی را برای ان کارهای
دیگر نهانید ه اند .

تو بقیست وزای دو جهانسی
چنگم قدر خود نمید انسی
مفروشه خویش از ان که تو بیس -
گران بهایس

از فیه مافیه
اثر مفروف مولانا جلال الدین بلخی

اداره مجله درویرایس مطالب
دست باز دارد .
عقاید و نظریات در مضامین به
نویسنده گان متعلق است .

ایڈیشن
مستشرقین و مفسرین
فون بیست
رسم و عیادت
دستخط خدمت
تحت سوال قرار
گرفتار است

در آفریقا
در برخی مناطق آفریقا
مشترکاً ۲۰ فیصد
ایران
پستولند داستان
۵۲

رهبری

مقاله دلچسپ از مجله نیوز و یک چاپ امریکا



باجا سفر ۱۸ صفحہ
چاپانہ
 سرزمین اعجاب تبہن بروید

PROPERTY OF
ACKU
 5803

صفو ۵۷

چامی سبہ
 چامی سیاہ

صنعتی آئیڈیو کلب ایکٹو کلبش



مصاحبه اختصاصی محمد سجاد وون با نجیب اللہ برادر استاد خلیفہ
 صفو ۳۸

خداوندہ
 ہوا قلب صحت خود و اطفال
 تان باشیہ . محضرتنا
 در مورد حفظ الخوخراکی
 مکن ا ایکرم ہ شہر خط کتاب

در شماره ۴ ماه
جوڑا
 برای شما
 این مطالب
 را در این
 شماره

- اسرار یک پرمی در شہر کابل
- مصاحبه اختصاصی با وجیہ و فریدریشکا
- ترتیب ریورسپ روانشناسی بر اساس سال تولد
- آخرین مصاحبتا مشکو آواز خوان مدہ ما

نشر یہ اتحادیہ ژورنالیستان
 مدیرمسول: دوکتور ظاہر ظہیر
 تلفون : ۲۴۵۱۰
 معاون : محمد آصف معروف
 تلفون : ۶۲۷۰۲
 سکرترمسول : ضیا عبادی
 خطاطی : کبیر امیر محمد نعیم نیکزاد

گرافیک: نور محمد و رضیہ
 عکاس : شمین گل
 آمرچاپ : عبداللہ
 لیتو تایپ : محمد عارف
 چاپ مطبعہ دولتی



تصحیح سروری تا
 نشر علم صفحہ (۵۱)
 شماره (۱) نایب سالار محمد الرحیم خان
 شماره (۲) استاد خلیل شماره (۳) و (۴)
 برادران استاد انجیب اللہ خان و عثمان خان
 لفظہ نورات ذہل را پتہ اوقافندہن تصنیف
 تالیف از صفحہ (۱۲) بقیہ درس ۱۲ بجای ۱۳
 از صفحہ ۲۳ بقیہ درس ۲۱ بجای ۲۲
 از صفحہ ۳ بقیہ درس ۵۱ بجای ۵۲
 بقیہ درس ۵۱ بجای ۵۲
 حجتان در صفحہ (۴۱) در محوس
 حجب (تو اوقاف) حجب (بغای مطالعہ
 فریاد



انطباط در بسیاری

از مکاتب چایوسی

را به خود سری ها

وی پروای ها

نخالی کرده است



در فرهنگ مکتب

بعضی مکاتب ریاضی، علوم دینی و هنر در زبان و بیست و نود

مکتب دو مین خانه فرزندمان ما ست که امید خانواده و جامعه به آن دوخته شده است. از قرن ها به اینسو مکتب و معلم، محیط و شخصیت مورد احترام مردم جامعه بشری به شمار می آید.

طی بیش از ده سال اخیر رابطه معلم، شاگرد و خانواده در مکاتب کشور ما نیز دستخوش زو پدیدهای مختلف فرهنگی و غیر فرهنگی گردیده است. اساسی ترین عنصر تأمین رابطه تعلیم و تربیت یعنی انطباط در بسیاری از مکاتب چایوسی را به خود سری ها، بی پروای ها و غیر چایوسی ها قرار داده است. برای تعداد از شاگردان در صفوف بالاتر پرو پلم سبوری نمودن جهت مسکری انگیزه دیگری جهت رعایت نکردن نظم استند رد مکاتب می باشد. بنا بر فضای نامساعد آموزشی که همه جهات کار وادار کشور احتوا نموده، تغییر در تقرر و تعزل، فراد و دور مانده نشان از مکتب، کار که رهس را نیز در مکاتب اکثر احوار و ساز ساخته

است. با لای از این ها، تقلید بی جا در تغییر سیستم تد ریس لطفه دیگری به حیثیت مکاتب ما وارد آورد. چه بسا خانوادده های که نمی دانند فرزندان را در ریاضی و مضامین دیگر سنا یس چه گونه کمک نمایند و چه بسا معلمانی که آنان نیز با این سیستم تد ریس آشنا می تا گاهی داشته و در نتیجه شاگردان کم سواد و دور فهم فارغ داده اند. امروز در بسیاری از عرصه های حیات اجتماعی سطح پایین سواد فارغان مکاتب و بالاکر فارغان مراکز تحصیلات عالی و متاسفانه گاه تحصیل یافته های خارج از کشور چیره نمایان می سازند. جای امید فراوان است که رهبری جدید وزارت تعلیم و تربیه بنا بر توصیه جدید مقامات دولتی و حکومتهای اصل های تجربیه شده گذشته مراجه کرده اند و قرار است سیستم قبلی به

غنا ی بیشتر در محیط تعلیمی ما باری از نو تصمیم یا بند اما این که سر نوشت فارغان فعلی چه می شود نیز از مسأله اصلی است که به آن عطف توجه گردد.

خبر نگاران مجله سپارون بنابر اهمیت موضوع در رابطه آن با خانواده ها به بررسی از مکاتب سرزده تاسیساتی از پرو پلم های مکاتب رادر صفحات سی و و ن مجسم سازند.

در یک نگاه و قتی به مکاتب میروی متوجه می شوی که اکثر شاگردان نه به خاطر آن می آیند که چیزی بیاموزند و بعضی از معلمان وقتی از ایشان می پرسی هدف آموزش راد است تو. صبح کرده نمیتوانند، فکر می کنی که مجبور ریتی است که شاگرد و معلم را درین محیط جمع می آورد.

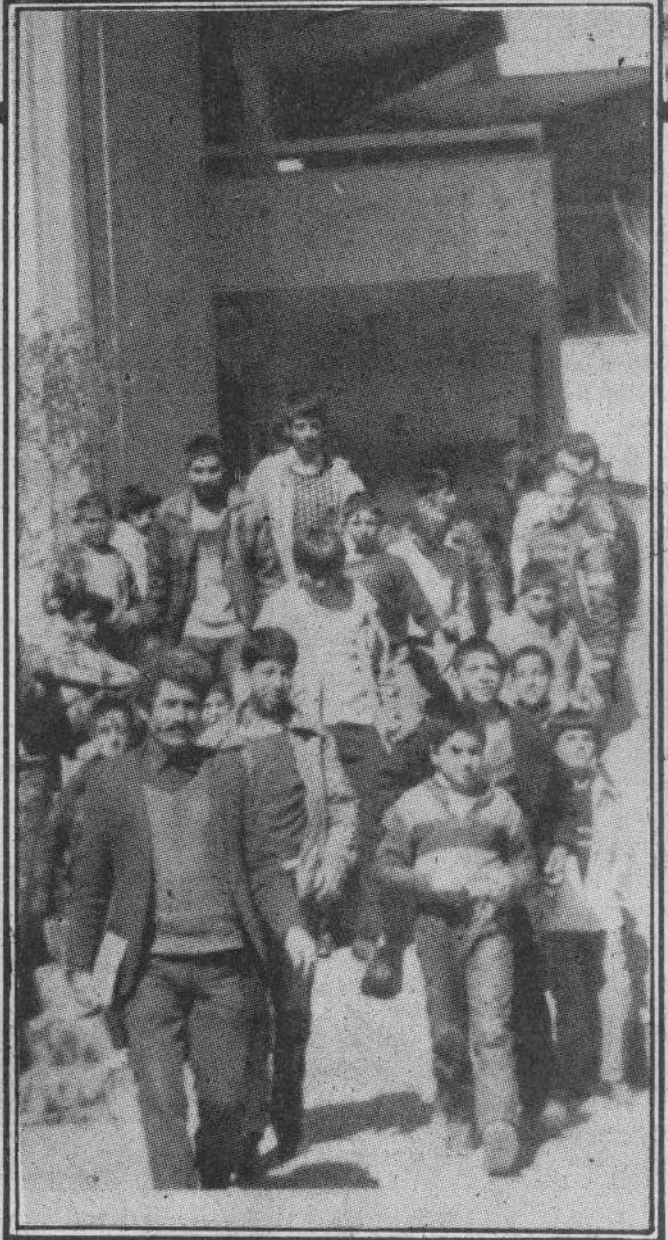
این ها را که نادیده بگیریم بنا بر شناخت های شخصی، ملاحظات سیاسی

آموزش ملی چی

قدرت ریس می نمایند

و برخی عوامل دیگر بسیار. ری از معلمان خلاف رشته های مربوطه و حتی پایا. نتر از صلاحیت تحصیلی خویش تد ریس می نمایند. یک معلم مکتب گفت ((بعضی از معلمان با استعداد حسی اگر صنف دوازدهم را خوانند، با شنیدن ممکن است معلم خوب برای مضامین خیاطی، سیودت علوم دینی، تاریخ، جغرافیه، و... شوند. اما برای آنها مشکل خواهد بود که زبان انگلیسی، دری، پشتو، و یا هندسه، ریاضی فزیک، رانندگی نمایند.))

خبر نگاران ما در جریان دیدن از مکاتب متوجه شدند که در یکی از مکاتب فارغ رشته ریاضی بوختون کا بل به حیث معلم علوم دینی و بعضا زبان پشتو، طیف شده بود. مد پر لیسه را به بلخی اظهار نمود که ((وی طرفدار تد ریس معلم خلاف رشته اش نمی باشد. او گفت به هیچ معلمی خلاف



رشته اش مضمون نداده ام و همچنان طرفدار فارغان دوازدهم به حیث معلم نمی باشم اما وی این حقیقت را برجسته ساخت که برخی از معلمین فارغین صنف دوازدهم نیز هستند که دارای تجربه کافی و دارای صلاحیت کامل تد ریس می باشند.)) پرو پلم دیگری را که متوجه شدیم از تقا بعضی از مکاتب ابتدائیه به صفوف بالاتر است در حالیکه بنا بر ملاحظات بست و سابقه کاری معلمان، تقای سو به معلم یا تقرر معلمان با سو به تحصیلات عالی در نظر گرفته شده است مثلا در مکتب که معلم صنف هشتم و نهم تد ریس می کرد با نیست صنف نهم را تد ریس نماید.

در باره سیستم جدید که در مجموع هم وزارت تعلیم و تربیه و سایر نهاد های علمی زبان های آنرا متوجه بقوه در صفحه (۷۲)

تدریس خلاف رشته در مکاتب

اصول تد ریس را می بینند



کتابخانه
جمهوری
ایران

های معمولی تاس میگزفت . از جرمان
مباحبه های پیش به اساس وقت پول میخواست
نوشته های پیش آقای رامین با سوچان
تعبیه و تنظیم میکرد

♦ ♦ ♦
د پگران روزها برای همیشه سپری گردیدند
که خواننده گان رساله های فلسی در نامه
هایشان با اصرار زیاد میخواستند تا تصویب
خندان امتیاز به چاپ رسانیده شود
به خاطر اینکه اصلاً در هیچ محفلی (چه
فلسی و چه شخصی) لبان امت از خنده به
هم نمی آمد!؛ اوکه بجز در رول های مثبت
جدی ظاهر نمیشد ، دیگر از اجرای هیچ
رولی روگردان نبود .

وین ، کمدین ، کرکتهای معمول
هرسوزنار فری
وسرانجام با تخیرات تازه تیزنده گس
اونام نشان های د پگری نیز کامی کرد
از برابر کرده های پرد ، علم برداری تا
بخت ما بگروین روی ستیز آواز خوانی ،
وازان جا پیشروی مردم در کارترین و کرس
پارلمان . نه این ترتیب من اورا در سه
چهره مختلف دیدم: ستاره سینما - آوازخوان
و سیاستمدار روزی به خاطر تعبیه یک گفت
و شنود اختصاصی با شتر و گمن ستها (پس)
از گرفتن لقب سوپرستار (در جریان شوته
لطفاً صفحه برگردانید

تقریباً ناسکناست که صفحات مجله ها
و نشریه های فلسی هندی مطلبی در باره
امتیاز بچن ندا شتمیاشند . در جای اورا
تا سرحد یک فرشته توصیف میکنند . اما جایی
دیگر با تمام قوا کپیده میشود کسی به او تعمت
میدند و کسی اورا افتضا میزند . در کسی
از صفحات ویژه نامه امتیاز میخوانم :

وقتی برای نخستین بار امتیاز بچن را
دیدم . اورا مرد محبوب و کم حرف و صمیمی
یافتم . به دقت سوالاتم را گوش میکرد و تلاشی
مینمود تا به الفاظ و کلمات بسیار ادبی پاسخ
ها را برایم بگوید . آن وقت ها او سکرتر
ندا داشت . وضع اقتصادی اش نیز زیاد خوب
نیسود . مراه منزلت دعوت کرده بود .

♦ ♦ ♦
در بین پارلاقات ما پس از چند سال
هنرمندی او در نظم ها اتفاق افتاد امتیاز
بچن در کارکرد های هنری اش شکست میخورد
هیچ نشانه بی از غرور و خود خواهی در وجودش
پیدا نمیشد . این دوره ، دوره نا امیدها
و ناکامی های او بود . هنوز صمیمیت و کمروسی
او به حال خودش بود .

♦ ♦ ♦
امانگهان همه چیز دگرگون شد او به یکبار
گی پله های شهرت را به سرعت پیچود و لقب
سوپرستار را حاصل کرد : بازورنا لیست



ستاره
ملیونی

هند در کابل

گروپ هنرمندان

سینمای هند

در شهرهای اقصای هند استقبال شد

سن سن کمالیا



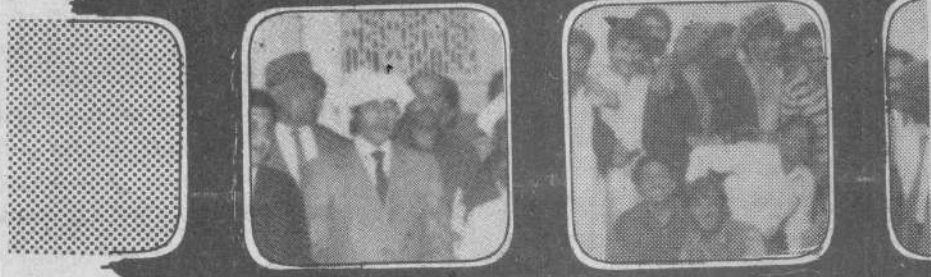
دینار

د (پوهنه او ژوند) له مجلې څخه: د شير شاه رشاد زياره

دکټان دوول به يوه کسه کي راغلي چې د څارندوي يې ماهور شيرک هامر به به خولي بوري مويشني وينتاو څخه دخولي دخاوند خانکي نسي څرگندولي جو اوسني کييا. فيزيک او بيولوژي دا توان لاس ته راوړي چې دشير لک څلورسل کاله خوا ترنجرمي خورا زيات ممنوعات دخو وينتاو څخه لاس تراوړي. که دنای سره ستاسي وينتان يانه شي دوي برخي متخصص له خوا ددي وينتاو له مخي ستاسي به باب زيات معلومات ترلاسه کوي چې به هغو به نسي هم يوه نياست. هر ځل دسر ددغه اودنای سره ستاسي دوينتاو بريښيول داسي معني لري لکه تاسي چې دخلو خانکي نو. عادتونو او شجرو به باب يادداست ناي ته برزري.

ستاسي دسر سميدو او برزري څرولو څخه وروسته باسسه وينتان کولي شي ستاسي به باب شهادت ورکړي چې تاسي به مخدره مواد اخسته ياست او که به يا ديو معنده به شتان ايوکه ديو سوداگر به شتان؟

پاته واورئ



هواخواهان هنر امتیابې بچن پس از دیدار های رو پاروی با او تهره میکنند که امت در کابل نیز دو حالت متفاوت - داشت و گاهی بهار متواضع و صمیمی میبود و زمانی هم مغرور و خودخواه میبود. امتیابې بچن پس از مسافرت های پریشانه هر کشور چشمه دید و خاطرات خوش پیش را به نشر می رساند مثلا او سه ماه قبل وقتی پس از اجرای برنامه آواز خوانی خود از قاره افریقا برگشت نوشت که یک تعداد عادات افریقایی ها برایم خوش آیند نبود. ان ها بلند بلند حرف میزدند و زمانیکه من برای شان آواز میخواندم و ان ها پس هم صحبت میکردند و به من توجه چندانی نداشتند.

از برش ها راحتاً زمین ببرد و آن را به دست نشینمبارد.

وجودیت امتیابې شخصیت و شهرت تمام گروه هنري رانحت الشماع قرار داده بود. و وجود این آنها هرگز احساس ناراحتی نداشتند (شاید به خاطر اینکه همواره در هر جای چینین بوده است.)

لحظات برگشت امتیابې بچن قدم به قدم تاد روزه هوا بیا از طریق تلویزیون نشان داده شد. ولی در مورد رفتن گروه هنري (که چند روزی آن صورت گرفت) حتی خبر ساده ای نشر نگردید.

امتیابې بچن در مدت اقامتش بیستمه از همان نوازي و خوش برخوردی های مردم افغانستان با قدرانی فراوان یاد میکرد و می گفت: من نمبه هنر علاقه دارم و نمبه به شهرت و ثروت. بگانه علاقمندی من به محبت بیکران مردم است.



گزارشات مکمل نشست ها و صاحبیه هامنظما از طریق تلویزیون و جراید یکی پس دیگری نشر میگردد. در حقیقت امت در میان پرسش ها - محاصره شده بود. تقریبا تمام سوالات در بیرون فیلم ها و زنده گي خانوادگی او میچرخید.

آواز ژورنالیست ها خواهنش کرده بود در باره سیاست از او پرسند. زو به گفته خودش او این مسلک را ترک نموده است. گاهی او جواب داد که بعضی پرسش های جدی تر (که گاهگاه در جراید و مطبوعات هند نیز اینجوابها مختصرا اشاره می به آن هارفته است) خود داری میگردی حتی باری با انتشاری زیاد از خبر نگار مجله سباورن خواهش نمود تا کتبت جواب به یکی

به خاطر تکمیل فلم خدا گواه به کابل آمدند که به گونه بی سابقه و استثنایی استقبال گردیدند. شاید به همین جهت بسوه که امت حالت احساس خود را در برابر علاقمندان چنین شرح کرد: با آمدن در افغانستان قدم کوتاه تر و وزن بیشتر شد. زیرا افغانها ما را بهر ثقل احسان و همان نوازي های خود کوچک ساختند. اما برعکس اقتدر بر ایسم غذا دادند که فکر میکنم زیاد چاق شده باشم. از آنچه امت گفته است میگردم. و لکن این نیز یک حقیقت سید است که برخی ها در تقدیم شخصیت زوی به گونه نابخشودنی و غیر قابل تحلیلی زیاده روی نموده (شاید در آن لحظه تعدیپ و فرهنگ افغانی - فراموشی بعضی هاشده بود.)

فلم (وشنو) به دیاستد پرفتم. او مسرد عجیبی است. د یگران در باره اش میگویند او شوت گن سنهاست (یعنی تنگ شکاری) ... شتر و گن سنها به من گفت: این چه سوالات است که از هنرمندان میپرسید؟ اگر من به جای شما ژورنالیست هامی بودم، (اشاره به سوی امتیابې نموده علاوه کرد) مثلا از امتیابې بچن میپرسیدم: تو چرا نتوانستی یک پدر خوب برای فرزندانت شوهر خوب برای بیباها داری، عاشقی خوب برای ریکها ویا لآخره یک سیاستدار خوب برای جامعه باشی؟ تنه صوری خوب بودن همه چیز نیست.

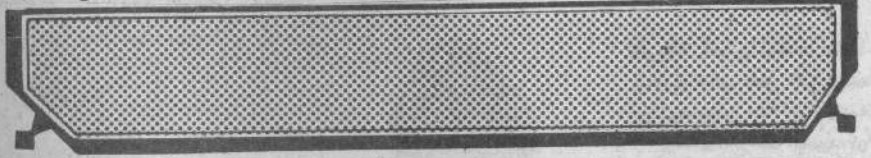
فکر کردم که امتیابې باشیدن این حرف برانروخته خواهد شد. اما او خنده - می کرد و گفت: مسردم راست میگویند او شتر و گن نه بلکه همان شوت گن است و من در دم به حوصله برده باری امتیابې افرین گفتم.

امتیابې بچن رویای نیم قاره و سلطان ملیونها قلب است. کتر هنرمندی میتواند شهرت خود را با اوقایه کند او دارای تحصیلات عالی و شایسته گي هنري است. این مرد بانیم قرن عمرش هنوز در نقاشی جوان بیست و پنج ساله هنرنمایی میکند هزاران عاشق پاکجاخته دارد. بدون استثناء تمام مبدیوس هانقش داشتن در برابر امتیابې را برای خود افتخار و مایه شهرت فراوان تر میدانند.

امروز او شهن طبع و بر حرف و بیوقیب است و آوازه شهرتش مرز قاره هارا در هم ریخته است.

باری سال گذشته آوازه آمدن امتیابې بچن به افغانستان در تمام جاها بخش شد اما به زودی خاموش گردید.

اوایل ماه نور یارد پگر شایعه آمد آمد امتیابې گرم گرفت. هواخواهان امتیابې دسته دسته تمام روز شان را در میدان هوایی کابل در حالت انتظار سیری میکردند اما از (معلمان و همکارانش) خبری نبود ویا لآخره یکشنبه هشتم نور گروپ هنري معلمان شامل امتیابې بچن دنیس دینس و زنگها، رمیش شرم و مکمل آمدند و دیگران



امتیابې بچن بانیم قرن عمرش بنور در نقش جو زنبق ۲۵ ساله روسی و حسینی نظا هر میشود.



گراهام گرین مشهور

گراهام گرین دنري ستر کيسه ليکوني خوموده دمخه د اته شپيتو کلو په عمر له جهان سترگي پټي کړي. دده وينه به مرض اخته شوي وه اودسويس په يوه روغتون کي بستري وو. گراهام گرین دخپل ژوند ورسني کلونه په فرانسه کي تيرول. ده په کيسه ليکلو کي خورا استعداد درلود. خودده دروحيانيت به لور ډيره توجه وه. په ۱۹۸۸ کال کي دنيو يا رک تايمز يوه تن کره کتونکي وليکل چي گراهام گرین دخورا استعداد لرونکي دي. خوروحې برابلمونو پرده، بېرته غورولې وه او ده هغه امريکايي دوه مخي گېل. ده دخپلو ليکنو په لړ کي هغه څه چي ده ورته سرگرمي ويله - ځای ورکړي وو. په ده ياندي ديوه رومن کاتولیک چاپ لگيدلي وو او دا هغه خبره وه چي دې ترسپېرهوراوستلې وو. دې پوايي چي:

((پوازي زمايو خو کتابونه مذهبي ناکيدات لري ما خپل ځان کاتولیک ليکوال نه دي بللي خوداسي يو ليکوال ښم چي له کاتولیکي افکار و سره مې عادت کړي وي.))

دگرين دژوند پس منظر د هغه له سر گردانه ژوند څخه ښه څرگندېږي. دې وايي چي دا زما عادت شوي دي چي له کشمکش څخه ډک ځايونه ووينم گرین برسيدلي خبره اوسترگي درلودې. مهربان اوله شرم څخه ډک پوسري وو. دې د ۱۹۵۶ کال

داکتور به دوه نېټه ښه انگلستان کي وزيريد. وروسته له دې چي ښوونځي او کالج يې دي ته ورسول - کورني يې دي داخصايو دخرايې له امله لندن ته واستاوه تر څو روح پوهان يې معاینه کړي. گرین وايي چي دې اروا بيزندسکو معاینه کړې او وروسته له هغه نه يې له خپل مشر ورور سر رولت (يو ډول لوبه) بيل کړه. وروسته بيا دلا بېريا په لور ولاړ او دجنگ به وخت کي يې ملایا - کينيا او هندو چين ته سفر وکړ. له اکفورد څخه باندي. کله چي دلندي ژودي لپاره دکمو - نيست گوند غړي وو، له ۱۹۲۶-۱۹۳۰ کاله پوري يې د لندن دتايمز ورځپاڼي داديتور په توگه ونډه سرته ورسوله او په ۱۹۲۷ کال کي يې واده وکړ چي يوزوي اوپوه لور يې هم درلوده خو په کال ۱۹۶۰ کي له خپلي ښځي څخه جلاشو. گرین خپل لومړني دوه ناولونه هغه وخت وليکل کله چي دتايمز له ورځپاڼي سره يې کارکاوه اوپه همدې ډول پوره لس کاله يې دسينما په هکله انتقادي کينلي کولې.

راټوليدل دژمي په فصل پوري اړه نيسي کله چي يوازي خواپه کيان دي. به وروستيو کلوکي تاريخارا بله څپره هم کړي هغه داچي په وينستانو کي دعنصررويش ښځي.

دالکولو په معتادينو کي کله چي دوی بندېغانو ته لوپړي د جست اندازه لږيږي اوداخپرنه ښځي چي معتاد کله الکول بس کړي دي. دوينستانو پر ټولو څپرو سر بيره خورا په زړه پوري څپره ده چي دوينستانو څخه دانسان ازني معلومات هم څرگندېږي شي. ددې څپرنه له پاره يوازي دوينسته تنه کافي نه ده بلکي دوينسته پياز هم خورا ضرور دي ځکه چي داډول معلومات ترسې په پياز کسي خورا څرگندوي. ددې له پاره د ((جينتيکي دانکيلرسکو پي)) ميتود څخه کار اخيستل لږيږي او ددې ميتود په مرسته دهر خانگري انسان له پاره پرته له غيرگولو څخه دهغه نسبي اړيکي څرگندوي. جينتيکي دانکيلو - سکوبي دگوجينيانو دپلار ټاکنې له پاره، دټپي شويو مېرو (چي دپېژندلو وړنه وي) لپاره، دمجرمينو د نسبي پېژند گلوې له پاره او داسي نورو ورتسه مرخوله پاره کارول کيږي. او سايجل څرگندوي چي د وړک شويو يا غلاشويو کو چنيا نو ډټاکنې له پاره هم دا ميتود غوره گڼل کيږي.

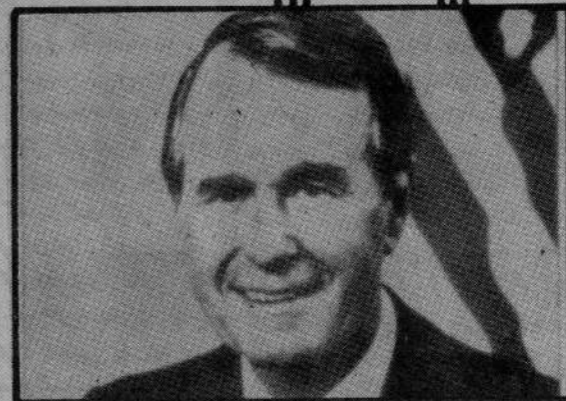
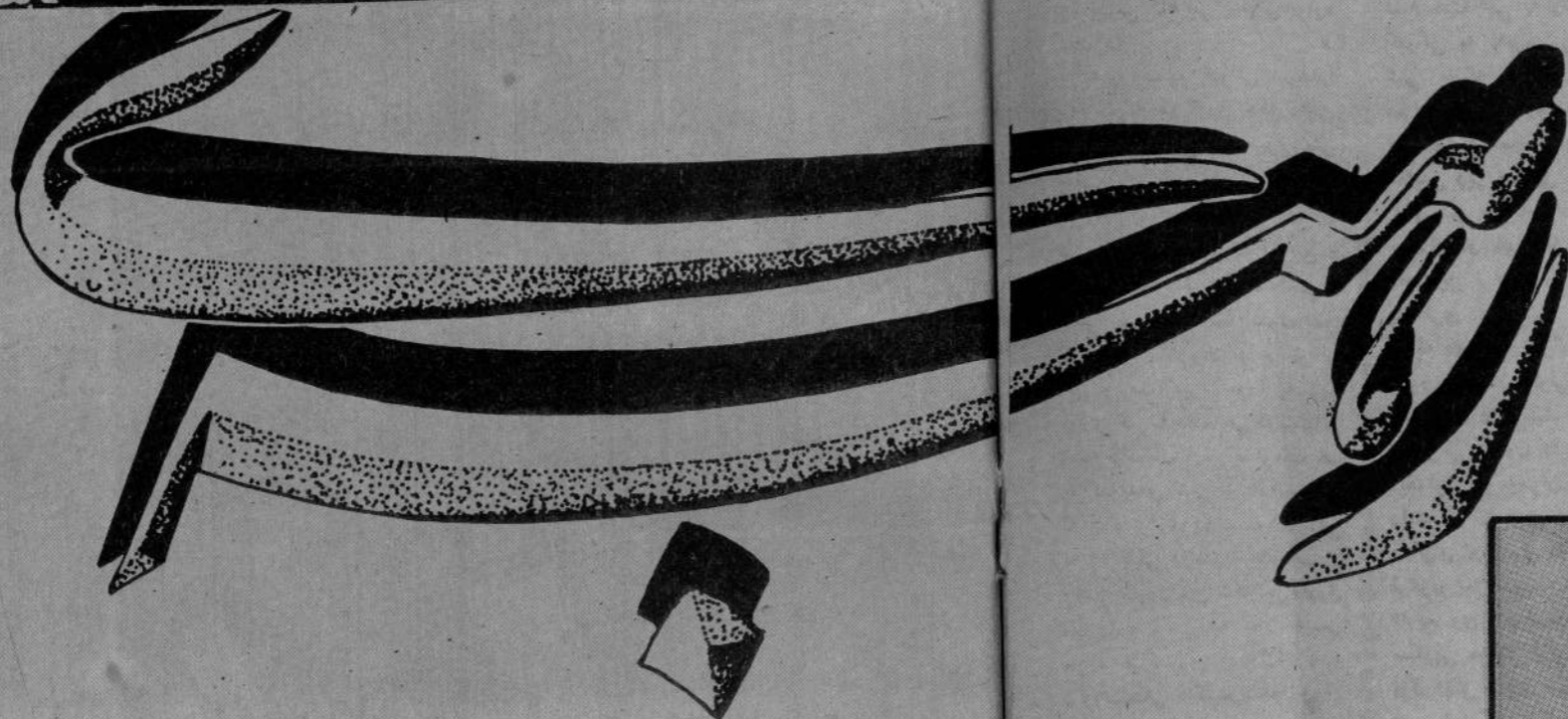
سر بيره پر ټولو ښيگنو دا ميتود اوس هم نه شي کولې چي دوينسته دخاوند ظاهري ښه وهشي يعني داميتود، نه شي کولې چي د انسان دسترگو رنگ وينځي دهغه دناروغي په



دبنديانو وينستان وڅيړل شول او د سايجل له قوله له سلو څخه څلويښت تر پنځو سو پوري د مخدره موادو معتاد يې دي، دوينستانو تجزيه نورمسائل هم ښځي. کله چي د ۱۸۲۱ کال ددې په مياشت کي داپلينا په ټاپو کي ناپليون بناپارت مرسو نودهغه ناي دناپليون د چوتې څخه خو وينستان پري کړل او دکورني غرونه يې وورکړل. په ۱۹۰۰ کال کي ددې وينستانو تجزيه يې وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل شته او داسي نظريه منځ ته راغله چي ناپليون دخپلو نژديو خلکو له خوا دمورک وژني په درملو سره وژل شوي دي. خود اتباعو کلو تجزيه وښوول چي په وينستانو کي دمورک وژني درمل مقدار دومره نه و چي انسان دي په وژل شي. د امپراتور په وينستانو کي د زهر د مقدار دکوتو د ديوالي کاغذو څخه رسيدلي و. د هغه په کوټه کي زرغون کاغذ خونړو په وجه هوا کي دا کاغذ زهرنه تجزيه کوي خوکه به

دا څيړني دلاس انجنس د کلفورنيا دپوهنتون په روغتيايي پوهنځي کي دفورمو کولو - جينستانو روناله سايجل، ويزجين هيل او کيميا پوه ويزنر باومگارتنر له خوا زمویل شوي دي. دا ميتود دراديو - ايسونولوجي په نامه ياديږي ځيني مشخصات يې دادې: يو سوي ته يو ټاکلي ډوز دمخدره موادو لگوي په نتيجه کي دويني به سيروم کي البوميني ماليکيو - لونه منځ ته راځي چي دمخدره موادو ماليکولو سره اړيکي لري. وروسته دمخدره موادو ماليکول ته راديو اکټوي اټوم نښاسي اوراديو اکټوي مخدره موادلاس ته راوړي پسله دي څخه به ټيوپ کي دالبوميني مادي يا محلول سره راديو اکټوي مخدره مواد او دوينستانو شيره گډوي. که په شيره کي دمخدره موادو ماليکولو نه خوراهم لږ گم شي نوهغوي دالبوميني مادي سره گډيږي له پاره دراديو اکټوي ماليکولونو سره به سيالي کي لويږي. په نتيجه کي دالبوميني مادي يا محلول راديو اکټوي خاصيت لږيږي او کولي شوو شمير چي البوميني ماليکولونو دوينستانو څخه خومره غير راديو اکټوي مخدره مواد جنب کړي دي. نونه يوازي د هغو مقدار ثابتيږي بلکي د هغو شمير هم ټاکلي کيدای شي. دکلفورنيا په پوهنتون کي ددې تجربې دلابراختيا او دقت له پاره يې دانگلستان دسترو اونامتو شاعرانو بايرون اوکتر وينستان تجربه کړل. دبايرون په وينستانو کي دمخدره موادو هېڅ ډول آثار نه ليدل کيدل. خودکتر په وينستانو کي د مورفين آثار په خورا څرگنده ډول اوپه زياته کچه ليدل کيدل. څنگه چي څرگنده ده کنزروند په وروستيو کلوکي دتوبرکلوز په ویرجني ناروغي اخته شو او افيون يا ترياک يې دمگنگسو درملو په ډول استعمالول چي همدغه افيون په وينستا نو کي

دوينستانو اسرار



رهبری موتری از کارافتیده بی رامانند است که درجاده بی بزرگ‌دربه حرکت آوردن آن تلاش میشود، بدینگونه که انجن رانمتوان رو شن کرد، زیرا بطری از کارافتیده. واز آنجا نیکه انجن رو شن نمیشود، بطری نیز چارچ نمیکردد. چنین بود که آقای جیمز میکر یگورپرنز بحران رهبری ایالات متحده امریکا را در سال ۱۹۸۴ در کتاب خود به نام ((قدرت - رهبری)) توضیح کرد. او مینویسد که تغییرات ضروری برای حل برابلمها نمیتواند بدون رهبری تازه ایجاد شود، اما ایجاد رهبری تازه بدون تغییرات عمده ناممکن به نظر میرسد. مگر استماره انجس و بطری آقای برنز نسبت به شنس سال قبل هنگامیکه ریگن بر سر قدرت بود اکنون مناسبتتر به نظر میرسد. امسال امریکا بیجا در فو ردآینده به گونه بی عجیبی فکر میکنند. سیمای جنگ، عقب نشینی و تغییرات بزرگ همه و همه زمینه را برای تجدید تقاضای کهن به خاطر ایجاد رهبری وی به میان می آورد. هنگامیکه جورج بوش بین مردم محبوبیت یافت، حتی هوا دارانش اورابه مثابه یک رهبری که ملت را برای قرن بهیست و یکم آماده میسازد فکر نمیکردند. اعضای کانگرس بدون مقاومت باردیگر انتخاب شدند و در دفتر رهبری سالهای ۱۹۹۰ مانند سالهای ۱۹۷۰ اوضاع در هم و برهم احساس گردید. البته این حرفهای زشت و ناسزا نیست. ای کاش واقعاً رهبری ما نند ماشین میبود. جیمی کارتر و مایکل دو کاکیز استثنای چنین

فکر میکردند. بوش در سال ۱۹۸۸ هو سهای دعو کراتها را به رقابت محض مورد استهزا قرار داد، اما اوباعین کوتاه نگری حکومت میکند. کارهای آقای بوش همانند کازتر معکوس رونالد ریگن است. او آدم زیرک است، مگر توانایی آزادی ندارد تا به معجزه بی بناه برسد که برای رهبری ضروری است. در جبهه بندینهای ریگن هیچ گاه می او را در صدر جدول روسای جمهور مردمی قرار نداد. و به این ترتیب ریاست او تا میل داشت تا کشور را

به عقب ببرد، اما با آنهم حد اقل توانست آن را تاجایی رهبری کند. مگر تاسف هنوز هم بیشتر میشود. رئیس جمهور که مقابلش را میتواند ببیند، چرا تصمیمش را نمیگیرد؟ پاسخ چنین است که رهبری واقعی ریاست جمهوری ندرتاً در هر ربع قرن ویا کمتر از آن ظاهر میشود. نسلی که در سال ۱۹۶۵ مرگ ابراهام لنکلن را تعقیب کرد از آن محروم شد، چنانچه بیشترین زمان نیست و پنج سال بین تیودورو فرانکلین روزولت

گریباجف وسیله خوبی برای از بین بردن ستالینیزم و جنگ سرد است. مگر شاید آدم درستی برای نجات اقتصاد ملتش نباشد. هنوز وقت است فهمیده شود که لیخ والیسا رهبر درخشان اتحادیه های کارگری به ریاست جمهوری غیرکمو نیستی بولند قابل انتقال باشد. هر کس میتواند رهبری کند. رهبران باید با قدرت شان چیزی را انجام دهند، نه اینکه فقط قدرت داشته باشند. مگر آقای جورج بوش چی می خواهد انجام دهد؟ در مسایل داخلی - از امور

ساختمانی گرفته تا صحت عامه مشکل است که سخن به میان آید و گفته شود. رئیس ستاد او آقای جان سوتونو در این اواخر به گروهی از محافظه کاران گفت که ((کدام قانونی ویا لایحه وجود ندارد که در دو سال ضرورت به تصویب آن باشد)). آقای بوش با چند هدف به مقام ریاست جمهوری رسید. رئیس جمهور که خود را تحصیل کرده میگوید قبلاً از خود جرات نشان نداده بود که کمپاین کند. در داخل قصر سپید

((افسرده گی)) فراتر از عملیات سیاسی قراز گرفت. آنها اظهار کردند که بوش خودش نمیداند که در مورد مساله داغ روز چگونه بیاندیشد. توصیه بوش در مورد خلیج خیلی جدی بود. البته این همان اندیشه های جوانی اش بود که زباله کشیده و عملی گردید. اصلاً او برای از بین بردن بحران شرط بسته بود. البته کانگرس خلی رهبری را دقیقاً بر میگرد. در حالیکه رهبران آن نسبت به بسیاری از اسلاف خود توانایی بیشتر

بقیه در صفحه ۵۱

تغییرات ضروری بود
طرز و ابلیم نامستوانه
به روز رهبری تازه
ایجاد شود،

اما ایجاد رهبری تازه...

دانشگاه خورشید



زمانی که تولد کردید خیلی
کوتاهتر از امروز بود.

مادر کلانهایه و اسپکان
سکایه نمودند.

خانم انگلیسی کویزین خیلی ثروتمند بود و این ثروتند بودش برای وی اجازه میداد تا زنده گسی خود را به شکل افسانه‌ای در آورد و بخود خیلی تسلی را اجازه دهد. در یک روز که هیچ تفاوتی از روزهای دیگر سال ۱۹۶۲ نداشت مادام کویزین مصروف بالش پارکت د هلیز خود بود وی به صورت ناخود آگاه پلیس پاتک ای (مشابه به دامن ولی خیلی کوتاه و کوچک بود در این هنگام همین دوست دختر او خواهر خوانده اش می‌دید کوانت بد اخل د هلیز منزل وی کرد بد و مادام (کو) فریاد زد: (آخ کوی) عزیزم قدر زنها در فریب است واقعا مالیت ۰۰۰)

بزودی در فروشگاه سوری کوانت (کاننسی ستویت) بدل کاملاً جد بد البسه جهت فروش آماده کرد بد. تهیه این لباس و عرضه آن به بازار در آن زمان شماست زیاد می طلبید. در اولین سالهای پیدایش خود همین ژوب تقریباً در هر ماه چند سانی متر کوتاه تر می‌گردد. دست اندر کاران مود در اروپا، همین ژوب باگرمی خاص استقبال می‌نمودند. با وجود آنکه در آغاز کار جنجالهای زیادی در این رابطه در اروپا

وجود اند. اما بالاخره انگلستان با مود جدید بد خوش‌فالش گردید.

بهار سال ۱۹۶۵ بود. سوری کوانت با کلسیون جدید دامن های مینی ژوب خوش به آمدن بریانودن (غوا) عازن قاره آمریکا گردید. اولین نمایش در نیویارک به استقبال چشمگیری مواجه گردید. علاقه‌مندان زیاد راه نما پیشگاه جمع نموده عصر روز بعد از ختم نمایش مانکن های زیبای انگلیسی با لباسهای مینی ژوب خود به گردش شهر درآمدند. ماهیون باد بد تا بدین زمان رویان ناخود آگاه در جای خود میخکوب میگردد بد. بعد متوجه شدند که یک چیز فریاد می‌در آید و وجود دارد وی در رنگ متوجه دامن های کوتاه و (جدا پ) آنها گردید بد و از تعجب باد هان باز برای چند لحظه دگر رجای خود بی حرکت باقی ماندند در این روز تعداد حادثات ترافیکی در محلاتیکه این زیبا رویان انگلیسی در گشت و گذار مصروف بودند به نقطه اعظمی خود رسید. کارکنان موشکاف تلویزیون عاجل از سالها خبر شدند و بدین تأمل از جریانات فیسر طبیعی شهرشان تصاویر زنده را برای تماشاچیان به نمایش گذاشتند. سرانجام امسکاد رهبران روز اول بدین کدام مقاومتی تسلیم مینی ژوب گردید.

مهدی در مسافرت اروپای خوش به موفقیت‌های بیشتر دست یافت. به این ترتیب مینی ژوب نتولک یافته در جهان پیروز مندانه گام میگذاشت مینی ژوب در سالهای ۶۰ یکی از مده ترین تولیدات فابریکات لباس سازی جهان فریب را تشکیل میداد. اندرین کویزین و پروکارین فرانسوی را به مثابه پیش گامان مود مینی ژوب میدانند. نام این دو بانوی اروپای بهتر و جناب تر در این مود به سر زنها قرار گرفت. هیچ مودی در جهان به اندازه مینی ژوب اداسه نیافت. در حدود هفت سال مینی ژوب بدین

رقیب مود سال بشمار میرفت. در این ایام عمو زبان و دختران (مدرن) بدون در نظر داشت سن، زیبای لاقری و با هم جاقسی از مینی ژوب استفاده می‌نمودند. خیلی زود پیروانین های شب، بالابوشها، پوستین ها کوتاه گردیدند. سوفیا لورن، بریت بارود، الیزابت تا پلیر حتی می‌نمودند کمکه انگلستان بدین کدام رفته در این مدت از مینی ژوب استفاده می‌نمودند.

در یک از روزنامه های فرانسه چنین مطالبی در رابطه نشر گردید بود: (ما خواهران روحانی مقدس در باره مود جدید مینی ژوب اظهار نگرانی می‌کنیم. ما میخواهیم که مدل سازان لباس بالاخره در باره ما هم فکر کنند. در بخش دیگر چنین میخوانیم: ۰۰۰ خواهران روحانی انگلیسی گلنیری نیویارک پیروان های جدید راه به صورت صدها در یکی از خیابانهای شهر فرمایش دادند. این پیروان های جدید خود خواهران مقدس نسبتاً کوتاه تر از حالت معمولی بودند. ۰۰۰. ماهیون در افغانه صورت طبیعی محمود بدین سالی های زیبای خانها میگردد بدند. بعد ها متوجه گردیدند که زنان و دختران زنها در جاده ها خیلی زیاد به نظرمی خوردند، فهمیدند که این مطلب نیز با همیان آمدن مینی ژوب ارتباط مستقیم دارد. مینی ژوب خانها را مجبور می‌ساخت تا به همه کبودی های زیبای خود برسند آنها چاره دیگر نداشتند به جز از اینکه اندام خود را متناسب و زیبا بسازند. زیرا مینی ژوب هیچگاهی کبودی های آنها را پنهان نمی‌کرد به این دلیل همه خانها در آن زمان تلاش می‌نمودند تا خود را لاقری بسازند. میلیونها نفر از جنس لطیف با رزم قدانی تا پلیت های خصوصی و ورزشی به انواع مختلف میخواستند تا به

بقیه در صفحه (۷۴)

زخم معده مرض ساریست

بوسه هم بوجود می آید یا نه؟ دا کتر بر یگورف می نویسد که درباره خطر سراسریت مرض در یکی از کنفرانس ها اطلاع داده شده و مشا عده گردیدند، شوهری که به زخم معده مبتلا است به مرور زمان سراسریتش نیز به این مرض مهاجم می گردد.

تشخیص دادند و لسی هیچکس زخم معده را با آنها ارتباط نداد. این کار را در آغاز سالهای ۱۹۸۰ ماسال و اورین دا - نشندان استرالیایی انجام دادند. ماسال به خاطر اینکه این مکروب را خوب بشناسد خود آنرا خورده که باعث افزایش تیزاب معده اش گردید و به زخم معده مبتلا شد. همچنان به این گونه بعضی دانشمندان یک تعداد از شادی ها را به زخم معده مبتلا ساختند. به قول دا کتر بر یگورف بعد از نخستین اطلاعات از استرالیاییان مکروب مطالعه شده و سازی بودن مرض زخم معده از قرصه به ثوب مصل شد. اما اینکه این مرض از ابتداء

به اثبات رسیده که زخم معده مرض ساری بوده و از طریق بوسه کردن هم قابل سراسریت است. بر یگورف آمرید پیار - نمت گاسترو انترولوژی استیتوت طب مسکوپرفه تلوئی این مرض را چنین پیشنهاد مینماید: (میتوانیم مکروب ایس مرض را نشان بدهیم) اودز عکسهای که به کمک مکروب سکو ب الکترو نیکی گرفته است نشان میدهد که این مکروب در غشای مخاطی زنده گی و در معده با عمت افزایش تیزاب میشود. این مکروب ها را در اری - گانیزم انسان در آغاز قرن

جایان «جهان» را اشغال خواهد کرد

در سالهای پس از جنگ دوم جهانی که امریکا و شوروی ابر قدرت شدن را به سمت جنگی متوسط می دانستند جایان راه دیگر را انتخاب کرد و در کوتاه مدت به ابر قدرت اقتصادی مصل شد. جایان امروز توجه زیادی را نسبت

به خود معطوف داشته است افزون بر اینکه و سایل جا - پانی بازارهای جهان را اشغال کرده - توجه به فرهنگ این کشور و از جمله زبان جایانی افزایش یافته است. در از - بکستان شوروی جایانی که قبل از باز سازی دیوار های ضخیم تمصب آن را احاطه کرده بود - فا کولته شرق شناسی استیتوت شرق شناسی ارتقا یافته و در این استیتوت برای نخستین بار لسان جایانی نیز تدریس می گردد. شوروی در سالهای اخیر خواها نه بهبود و توسعه مناسبات با جایان است. سفر گر با جف به جایان یک اقدام مهم برای نزدیکی دو کشور بود.

قرآن به فضا برده شد

افشا گردید ما دست که برای عیسی مناروف فضا - نورد شوروی که پیش از یک سال را در فضا سپری نموده و مصروف تحقیقات کیهانی است. قرآن کریم انتقال داده شده است. عیسی مناروف از مسلمانان شوروی است. اما برای اولین بار توسط محمد الا حد مو مند فضا نورد افغانی قرآن مجید به فضا برده شد.

ستایش اتومی با قدرت کام

اتحادیه علمی، تولیدی بنام (انرژی) در این او اخر ستیشن اتمی کم قدرتی را طرح ریزی نموده اند که در نوع خود در جهان بی نظیر است. دستگاه مذکور به اندازه بی کوچک است - که میتوان آن را توسط مو تریا یک حلیکو پتر به محل مورد نظر انتقال داد. ستیشن در هر گونه شرایط در قطب شمالی یا دو منطلق گر - مسیر برای انسانها انرژی لازمه را تولید می کند. بر تری اساسی ایس ستیشن عبارت از مستقل بودن مطلق آنست. دستگاه مذکور به پرسونل خود ما تسی ضرورت ندارد و سیستم اتومات آن کار بدو ناعرضه را تضمین می کند. ستیشن، بعد از مو تاز و به کار افتادختن و عیلساختن پارامترهای آن، در طول بیست و پنج سال به طور اتوماتیک کار می کند. به اساس اطلاع آژانس نووستی این ستیشن تحت رهتایی دانشمندان انرژی اتمی شوروی به نام کورچا تف طرح ریزی گردیده است.

از زمین و از جهان تعبیه و تنظیم (ناظم)

در ایران محدودیتها کاهش می یابد

حکومت ایران محدودیت در مورد بیرون بردن محصولات صنایع دستی و صنایع مانی را ملغی قرار داده است. در گذشته هر مسافر حق داشت که به قیمت مجبور - عی اسی هزار ریال (واحد پولی ایران) که مطابق نرخ رسمی حدود ۴۲ - دالسر امریکایی میشود. محصول صنایع دستی را با خود از کشور خارج سازد. در جهان مینا تورهای ایرانی، قلم زنی، شیکه - کاری به روی چوب محصور - لات شیشه ای، چرم نظروف و محصولات زرگری ایران از شهرت زیادی برخوردار است. پیشبینی میشود که در بلان پنجاهه ۱۹۹۰ - محصولات صنایع دستی چهار میلیارد را تشکیل دهد. انکشاف صنایع دستی در ایران برای پنج میلیون نفر زمینه ساز راهساده میسازد. این تصمیم حکومت ایران - از یکسو متوجه تقویه اقتصاد آنکشور است و از جانب دیگر با این عمل جلوسا زمان هدیکه در این کشور فعل - اند. گرفته میشود.

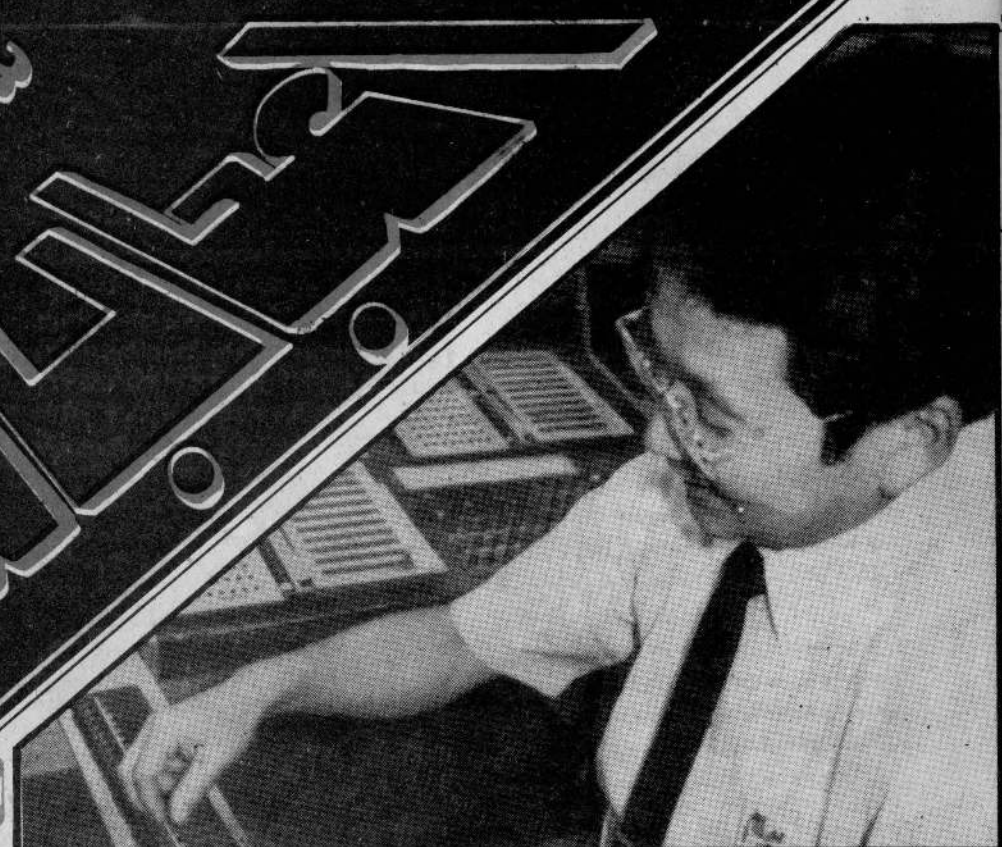
تجهیزات فسیوال

قرار است در ماه آگست سال روان عیسوی در استانبول فسیوال جهانی موسمی مردمان ترک دایر شود. این فسیوال به اساس پروگرام یونسکو تحت عنوان (راه بزرگ) برپا می شود. دیا لوک) تدویر می یابد. قرار است در فسیوال مردم مان ترکی زبان بلغاریا، بوکو سلوون، قبرس، ایران، شریکت ورزند و موسیقی شانرا به نمایش بگذارند. اما تا هنوز معلوم نیست که ترکی زبانهای افغانستان در این فسیوال اشراک خواهند ورزید یا نه.

به تاریخ ۱۲ جون سال روان عیسوی در روسیه انتخاباتی برپا میشود. در این انتخابات بر علاوه انتخاب رئیس جمهور و شانراول مسکو، باشندهای لیتنگراد باید به این سوال نیز رای دهند که نام این شهر به پتر و گراد یا پتر بورگتفوی - یض شود و یا این که همچنان لیتنگراد باقی بماند. در تاریخ روسیه، لیتنگراد کنونی شهر بر حادته بود و

پتر و گراد، پتر بورگ یا لیتنگراد همین ها، سبب شده تا سه بار نام شهر تغییر یابد. پسر از اکتوبر ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه پیروز شد، شهر لیتنگراد لقب یافت. بدین گونه اطرافیان لیشن که در روس انقلاب قرار داشت، خواستند او را تقدیس کنند. اما بعد از باز سازی گریبایف سرو صدها ها می بالا گرفت و محالین اکتوبر در لیتنگراد مدعی شدند که نام شهر شانرا دو باره به پتر بورگ

سرزمین جایان



جایانی‌ها مردمان
با فرهنگ اما کوشش
می‌کنند
جایانی‌ها تا در جیح می‌دهند
تا البوم فرهنگی تمام
عیار خود را حفظ کنند

داد ورود: تجار و دسته‌های مختلف غربی به این کشور بود. اینبار عکس العمل جاپانی‌ها در ارتباط با خارجی‌های تازه وارد به شیوه‌ای دیگر بود. به طوری که تمامی آنان مجبور به ترک سواحل جاپان شدند و در آن دوران تحت رهبری‌های (توکوگاوا) کشور جاپان شکلی کلاسیک را به خود گرفت که عاقبت آن عزلت آنان وصلی به مدت دو صد سال بود. ولی جاپان بالاخره مجبور شد تا سواحل خود را بر روی تجارت و مهمانوازی بگشاید و آن زمانی بود که کشتیهای جنگی امریکا تحت فرماندهی (کومودومی. پری) وارد آبهای آن کشور شدند که سر - اینجا مش موافقت تا سال ۱۸۵۴ بود. اما در سال ۱۸۶۸ که به اصطلاح اصلاحات جدید صورت گرفت و استواری مجدد امپراتوری شکل می گرفت جاپان وارد سومین فاز تاریخی خود شد و شروع آن تغییر مرکز حکومتی از کیوتو به رادو ((تو کیو امروزی)) بود و نتیجه نیز همانند صنعتی کردن کشور بود. حال زمانی بود که جاپانی‌ها می‌بایستی متوجه شوند که همسایگان آسیایی آنها به رتق وفتوق چه اموری می‌پردازند و بقیه در صفحه (۷۸)

باشند او در بررسی مبهم کشور خود را اینگونه زیر سوال می برد. ((آیا جاپانی‌ها بازم بدون جا باز جاپانی خواهند ماند؟ و در جایی دیگر از زبان یکی از شخصیت‌های داستان اینطور می‌نویسد: ((بگذارید تا آنها خود را نسبت به دیگر مردم دنیا استننا فرض کنند شاید اینطور بهتر باشد. آنها خواهند توانست روزی بعنوان مردمی بالغ با فرهنگ و عاداتی ویژه جایی در میان دیگر ملل دنیا برای خود باز کنند... اما در صورتی که آنان بخاطر همین عادات سوگواری راپیشه خود سازند دیگر امیدی به عظمت باقی نخواهد ماند.))

مردم بزرگ اما گوشه گیر:
کشور و مردم جاپان رویهم رفته از چار دوره تاریخی مهم عبور کرده اند که اولین آن درگیری با چین در قرن پنجم میلادی می باشد بعد از آن واقعه ارتباطاتی بسیار گسترده بین آنان حکمفرما شد از جمله اینکه مردم جاپان خط روش آنتیسیزی و بسنجاری از سیستمهای اجزایی در حکومت چین را وارد کشور خود کردند همچنان که قدرت چین روبه زوال می گذشت سیطره جاپان در آسیا گسترده می شد!

واقعه بعدی در قرن ۱۶ میلادی روی

ها محسوب می شود به قولی در قلب فرهنگ آنان جای دارد. مفهومی که مانند چسب این مردم با ادب را به یکدیگر پیوند می دهد و آنان را مجاز ساخته تا جامعه ای متحد داشته باشند و با احترام به مالکیت های خصوصی خود را نهایت در خدمت اجتماع بدانند.

می رسمیم به تحلیل آقای هیروتو امپراطور جاپان که در این ارتباط می گوید: از دست دادن ظاهر در جاپان به معنی از دست دادن همه چیز است اما از دست دادن همه چیز الزاماً به معنوم از دست دادن ظاهر نمی باشد.

یک نقش مشکل:
یک بررسی کنجکاوانه این واقعیت را به اثبات می رساند که جاپانی‌ها تحت هیچ عنوان تمایلی به قاطعی شدن یا خارجی‌ها ندارند آنان ترجیح می دهند تا البوم فرهنگی تمام عیار خود را حفظ کنند. چه تاریخ و فرهنگ، جاپانی‌ها این مهم را به اثبات رسانده که آنان هرگز در صدد نبوده اند تا بعنوان یک ابر قدرت واحد خود را حاکم قلبها و های دیگر ملل بدانند و به نو رهبری دنیا را به انحصار خود در آورند.

جاپان امروزی علیرغم ترقی و توسعه اش هرگز جای مناسبی برای افراد خارجی بشمار نمی آید و بطور کلی این کشور ماورای مطلوب برای جویندگان کار محسوب نمی گردد و مهاجرین چندان شوقی به سکسی گزین در آنجا ندارند.

از طرفی پذیرش مسایل اخلاقی دیگر کشورها برای جاپانی‌ها سنتی رادیکال را مجسم می سازد ولی بسیاری در این کشور جدا مخالف این طرز تفکر به اصطلاح جزیره ای هستند نویسنده معروف آقبای ((کوماتسو)) در کتاب پر فروش خود علت این مساله را در داستانی تجمعی چنین می داند که کشور جاپان بواسطه آتشفشانها و زلزله های سیبب در زیر آقیانوس خود را پنهان کرده و بسیاری از مردم بر این باور اند که این جزیره دچار یک لاکت و بدبختی همیشگی است و نسته از دست اندر کاران امور کشوری بی وقفه در جستجوی مکانی مناسب برای مردم خویش هستند اما پاپان سناریوی آقای ((کوماتسو)) به آن جا منتهی می شود که روزی مردم جاپان مجبور خواهند شد تا واقعیت های دنیای فعلی را بپذیرا



شناس در این کشور جاپانی هانامی بدیده های موجود را از دو دریچه جدا از هم نگاه می کنند و به اصطلاح معتقدند که هر شی، خارجی اعم از مادی یا غیر مادی دارای ظاهر و باطن می باشد و این تفکر اساساً بر می گردد به یک بدیده فرهنگی در جاپان. یعنی مقایسه دو واژه اموتو (omoto) و اورا (ura)!

کلمه ((اموتو)) در فرهنگ نا ما آنان به معنی جلو و یا صورت خارج است و مورد استعمال آن اصولاً در ارتباط با ظواهر می باشد اما وا دیگر یعنی ((اورا)) به معنی پشت پاداخل می باشد و استعمال آن در مواقعی است که منظور ماهیت یک چیز باشد.

اصولاً دو واژه ((اموتو)) و ((اورا)) از کلماتی بسیار آشنا برای جاپانی

جاپان - مملکت تناقض ها و سر - زمینی است که مردمش از یک سو خود را در برابر عادات و رفتار دنیای غرب می بینند و از سوی دیگر در حفظ رسوم و عادات متسی خود می کوشند بی شک چیزی که جاپانی‌ها را به حالت کنونی در آورده، جاپانی بودن آنهاست! نیرویی که جاپان امروزی را تبدیل به قدرت اقتصادی قرن بیستم کرده تا جایی که باتکیه بر همان نیرو می روند تا مقامسی ویژه در دنیا برای خود کسب کنند همانا تکیه بر فرهنگ ملی می باشد. با تلفیق اراده قوی و پشتکار بی پایان اساس قدرت آنان را تشکیل داده است.

روابط اجتماعی جاپان:
به گفته یکی از منتقدین جاپان

اوج در فریاد

در فلم های ندامت ه گکشته و آلباس سها ه نقش های یافته است به قول خود شوا و برای بار نخست در استدیو شفق فلم کار را آغاز کرده در کورس هنر سینما در شفق فلم مصروف فرا گیری دانش های آکادمیک گردید و پس از مدت زمانی وارد نقش هاشد وی در رابطه با نقش های جدید خود افزود :

در فلم های هنری سینمای گکشته هند است نقش های چندان برآزنده نیست اما در فلم هنری برای جوانان به نام فریاد که به زودی به نمایش گذاشته خواهد شد نقش نسبتاً قابل دیدنی دارم .

دین سال ها تعدادی زیاد از چهره های نو و تازه اهم از بچه ها و دختر ها به هنر سینما روی آورده اند و چه بسا که عد ه بی از آنها محیط کار هنر پیشه کی را بسرای هنر پیشه گان پیشین نیز تنگ ساخته اند این که این هنر پیشه های نو کام چقدر استعداد و توانایی هنر پیشه کی را دارند ، چقدر تحصیلات آکادمیک در رشته سینما دارند ، و چقدر در طبیعی بودن نقش های خود موفق خواهند بود ، میگذایم به آینده و قضاوت بهینده ها و پشنگار خودشان .

یکی از این هنر پیشه های تازه کام اوج الدین در ویشاست که در همین گذشته ها

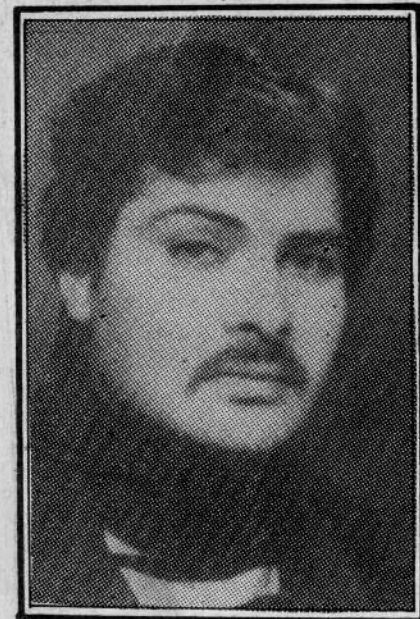
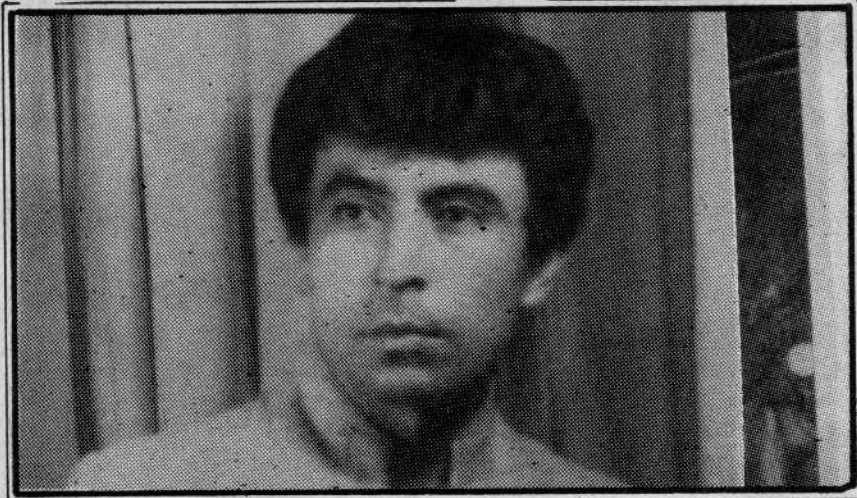


زیب الله انیل

خوشحال دی ...

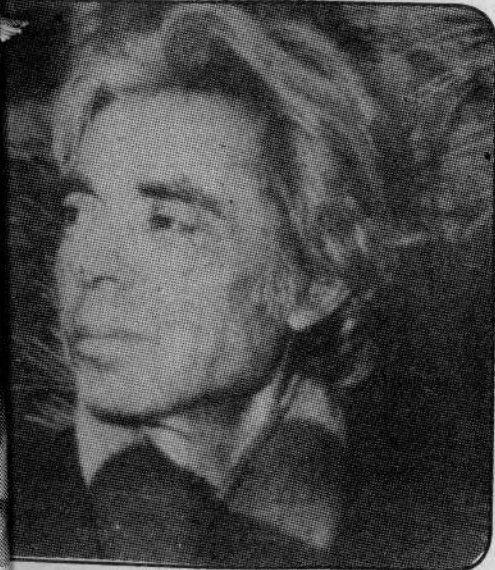
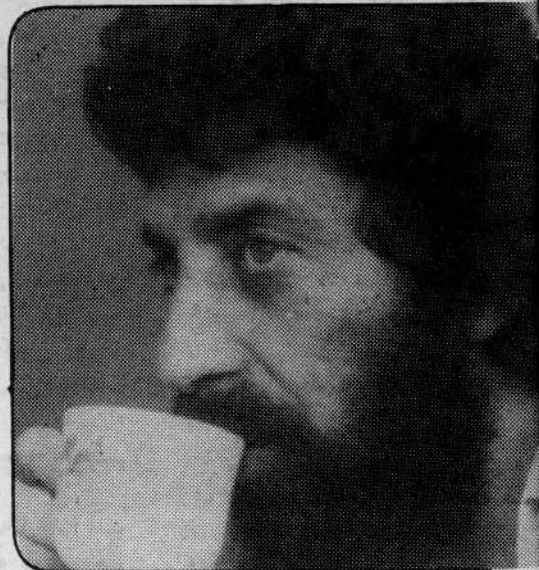
راد یوازتولونین کی در تمثیل له لوانسو خیمو خخه یوهم زیب الله انیل دی چی دی کاله مخکی بی لوبری لعل به یوه راد یو بی ننداره کی خیل استعداد وازمویه زیب الله انیل اوسر به خورا زباتوراد یوی اوتلونینون یو یار چوکی بنگاره کنه یماوخیل نقش یسه بریالی توکه اجرا کوی . زیب الله انیل اوه ویسنت کلن دی به تخکی پیوند نیسی کی به سلکی توکه کار کوی امام سینما به برخه کی بی هم د شفق فلم سلکی کورس اورد محترم واحد نظری در سونه تعقیب کوی دی اولسه هسه له روسته بی د لوبری لعل لیاره د گوند زوی به تلویزیونی سریال کی خیل محسان وازمویه .

ده ته سینمای فلمونه ، که خه هم تراوسه بی پکی کارندی کوی ، به زره بوری دی یسه هنری کارونکی دینته نوم گیلونوینونکی دی اوردنه راز خوشحال دی چی خیلی کوچنیوالی هیلی ته درسید و به حال کی دی .



سیریز با آهنگسازان جدید

محترم عزیز اوارخوان جوان و محبوب که چندی قبل شاهد کسرت زیبای ازاد بود و تلویزیون ن بودیم ، اینت برای تیت اهنگ های تازه آماده کی دارد اوسه هگ جدید تیت سوار راد یو نموده و تصمص تلویزیونی ساختن برا تیتس دارد . وی میخواد برای عبد قربان با زهم اهنگ های تازه تقدیم دوستداران ازاد خود نماید .



سلام سنگی آتش بازی می کند

این سال ها عساری از دوستداران هنر سینمای افغانی ما شاهد تهیه فلم های افغانی بوده اند که کارگردان ها ، بهیتر سوزه سناریوی فلم خود را روی مواد گکشنده مخدومه ویژه هروین تهیه کرده اند .

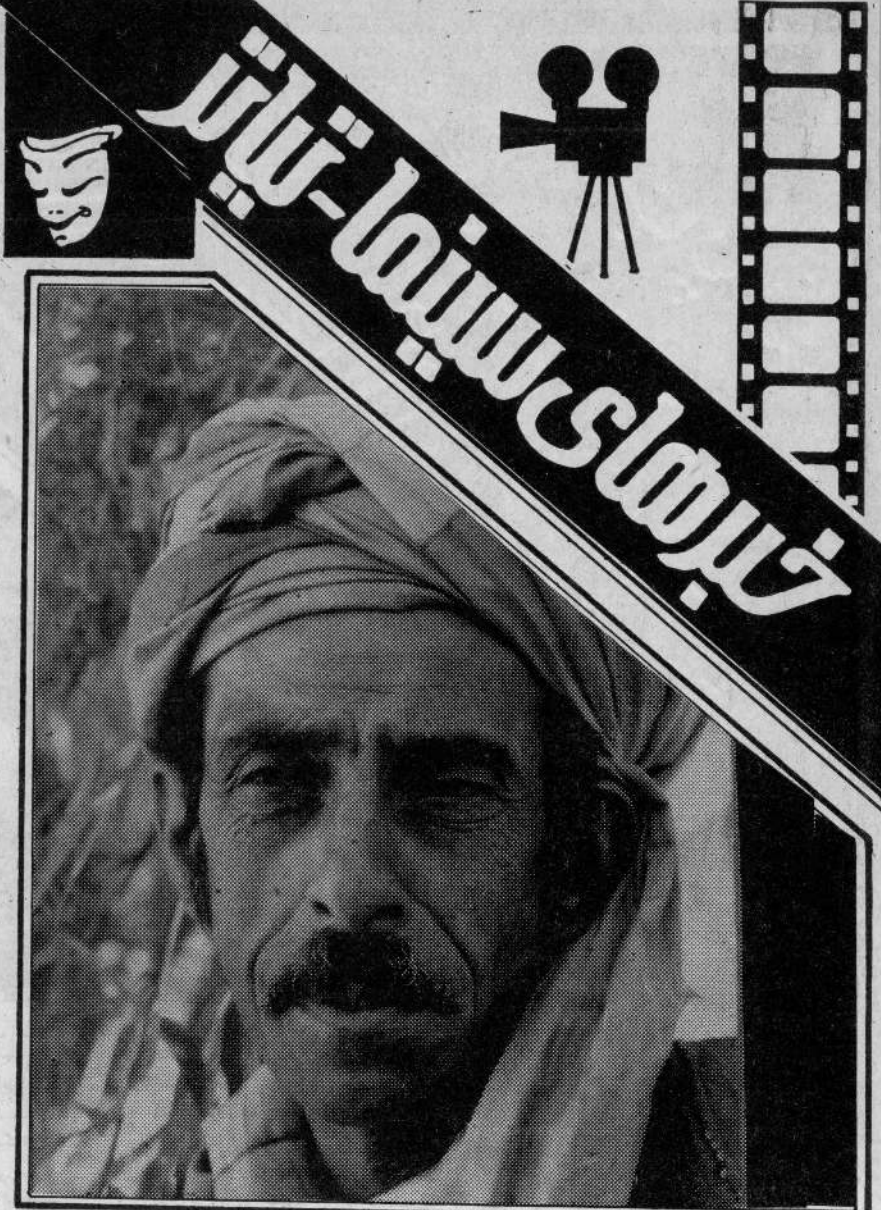
این بار باز هم عباس شهبان با توانندی کارگردانی فلم سینمای رایبه عهده خواهد داشت زهر نام " بازی با آتش " .

داستان این فلم سینمای روی مسموما مخدومه به ویژه قاچاق هروین مچرخد که در همه افراد در اطراف و مناطق دوردست و مرزی کشور زرع و به داخل شهرهای کشور ما فرستاده میشود و بین جوانان به طور جدائی رواج مییابد .

سناریوی این فلم را عباس شهبان نوشته که به زودی کار فلمبرداری آن آغاز میشود .

عباس شهبان در مورد این که چی کسی راد نقش مرکزی انتخاب خواهد کرد میگوید :

به نظر من سلام سنگی از عهده این نقش خوب بدر آمده میتواند که در صورت توافق نامبرده را به نقش مرکزی دعوت خواهم کرد .



خبرهای بسیار تایتل

هدف چی هدف دارد

عزیز الله هدف تصمص دارد در سال ۲۰۰۰ به ولایت بلخ سفر نماید . وی به ارتباط چی گونه کی سفرش افزود :

در ماه گذشته همراه با هنرمندان هندی که به افغانستان آمده بودند به خاطر دیدن کار فلمبرداری و شو تنگه فلم خدا گواه به ولایت مزار شریف رفته بودم . آن جا علاوه بر آن یک حمله نمایشات هنری تئاتری نیز داشتیم که طرف توجه علاقمندان و هنر دوستان تئاتر قرار گرفت و

عده بی از جوانان با استعداد تقاضای ایجاد کورس هنر تئاتر را از ما کردند که برایشان ایجاد چنین کورس را پذیرفته بی نزدیک وعده کردیم . فعلاً مقدمات سفر آماده است تا بموعده خود وفا نمایم و کورسی به ارتباط آموزش هنر تئاتر را در مزار شریف ایجاد نمایم که آمود وایم مقام ولایتی و ولایت مزار شریف هم در زمینه ایجاد چنین کورسی ما را کمک رساند .

صالح

قوم نمود گوش از بند حساسش
بر بستند دل در حجاب نخوت و کبر
داشتند وحش از مشاهده آثار صدق
حق فرو پوشیدند ، نبوت صالح
را انکار کردند و دعوتش را استهزا
نمودند و گفتند : این دعوت از حق
دور و از راستی منحرف است آنگاه
بسر زنش و ملامتش بر داخند ، و
چنان دعوتی را از عقل صائب و رای
ناقب او بعید شمردند و گفتند :

بیش از این ، آثار خیر و صلاح
در سیمای بدیده بود ، و ما تاسر از
ذخایر ملی خود می بنداشتیم و امیدوار
بودیم که هنگام هجوم مشکلات و سر

طلم و ریاست و مقامی چشم نمیدارم
و بر رسالت خود مزدی منظور ندارم .
بلکه مزد خود را از خدای خود میگیرم
که پروردگار جهانیا نیست .
گروهی از خرد مندان و بی غرضان
با و گرویدند و دعوتش را پذیرفتند
ولی سران قوم ، کبر ورزیدند و
بر انکار و عناد و طغیان خود بیفزودند و
در بیت برستی با فشاری کردند و گفتند :

ای صالح ! همانا که توازن فکر و
انتظام عقل از کف داده ای و بیگمان
یکی از ارواح شریزه بر تو چیره شده ،
یا سحری در باره ات کارگر افتاده ،
از این رو نستجیده سخن میگوی

بخشد ؟ همانا که شما جز مردمی -
مفتری نیستید .
جباران و سر کشان چون دیدند که
صالح در آئین خود راسخ و بمسک
حق خود متمسک است ترسیدند که
اتباع و اعوانش آتیوه شوند ؛ و برای
ایشان بسیار دشوار بود که صالح
بمقام ارشاد و پیشوایی و مرجعیت و
راهنمایی قوم نایل شود ، و حق از
خود وحشترده ساخت . پس به
مستضعفین قوم که نور ایمان در
شیشان دلپایشان تافت و خاطرشان
را بعباب صالح متوجه ساخته بو
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده
پروردگار میدانید ؟

ناقه صالح مدتی بجا مشغول بود
و یگروز به آبخشور میرفت و رو ز
دیگر را نداشت آن دیگر مگذاشت
و رفتار عجیب آن شتر بسیاری ارقوم
را بصالح متوجه ساخت زیرا از این
راه صدق رسالتش را دریافتند و
بحقانیت دعوتش یقین کردند . این
ماجرا سران قوم و گردنکشان ایشارا
بو حشمت انداخت و بر ریاست و بولت
خود وحشترده ساخت . پس به
مستضعفین قوم که نور ایمان در
شیشان دلپایشان تافت و خاطرشان
را بعباب صالح متوجه ساخته بو
گفتند : آیا شما صالح را فرستاده
پروردگار میدانید ؟

مرحله خطرناک گامی بیش مینهندند ،
از دست شدت بیم و هراس گسام
و ابش میکشیدند ، تا سر انعام یغنی
و دلال و ناز و دلبری زنان متو مسل
شدند و بیادست که زن ز با چون
خواهش کند مردان را بی آردن
خواهشش سر و جان میبازند
عاشقان دلده که بامید نگاه هم
ناله و آهی داشتند منظره ای بهت
انگیز و حیرت آور دیدند ! از کطف
(مصدق بن مبرج) دیده که معشوقه
(مصدق بن یختی مجاهد) که دوشیزه ای
صاحب جاه و مال و لطف و جمال بود
اکنون خویش را برابر عرضه میکند .
واژ طرفی (قدارین صالح) مشاهده
کرد که (عنیزه دختر غنیم) که بیتر
زنی کافر و بداندیش بود او را بخانه
خود میخواند و یکی از دختران ماه -
طلعت خود را و ایگان نامزد او میبازد
و تنها تقاضای آن عروسان زریبا
اینست که این شتر را که خیا لشان
را ناراحت میدارد و نوبت آب را از
اشتران قوم باز میگیرد و چهار پایان
قبیله دارم میدهد ، بی کنند .
جوانان عشق از ایسن فرصت
استفاده کردند و آتش غریزه جفت
جویی در دلپایان شعله کشید و
شود عشق نیرو هاشان را مضاعف
ساخت . و جرات و جسارتشان را
بیفزود ، تا در مقام تهیه وسایل کار
بصالح عزیزی یابند و اعوان و انصارش
برآمده و هفت تن دیگر نیز از جوانان
قبیله به ایشان بیوستند . و در وقت
وساعت معین در کعبه ناقه صالح
نشستند تا چون از آبخشور باز آمد
(مصدق) از کینگاه تیری بنشان
ساق پایش زها کرد که اسخووان
زادرم شکست . شتر بر زمین افتاد
پایش نیزه بر سینه اش فرو رفت
و آن را بکشت

ز قرآن بسیار راه صواب

ای قومی! چرا بدین حال هستید؟

قوم عاد بعلت گناهان خود هلاک
شدند و خدا سرزمین ایشان و خانه
هایشان را بقیوم نمود ایزانی داشت .
قوم نمود جای ایشان را گرفتار و پیش
از پیش آن سر زمین را آباد ساختند
و آبها روان کردند و باغها و بوستانها
ترتیب دادند قصر ها بر افراختند
واژ کوه خانه ها تراشیدند تا از
حوادث روزگار با آن بناه برسد .
زنده گانی آن قوم بناز و نعمت و جا
و ثروت میگشت ولی در برابر
آهه نعمت ، خدای راسخاس
نیگذازدند و شرط و ححد و شکر الهی
را رعایت نمیکردند ، بلکه روز بروز
بر طغیان و عصیان میفزودند و بر راه
کبر و سر کشی و عناد و حق کشی
میرفتند ، تنها را شر یک خدا
میدانستند و بجای او میپرستیدند و از
آیات الهی روی بر میافتند و گمان
میکردند که با آن ظلم و فساد اخلاق
جاودانه در آن ناز و نعمت خواهند
ماند .

خدای تعالی صالح را که از جهت
نسب برگزیده و از جهت علم و عقل
برتر بود سوی ایشان مبعوث کرد
تا قوم را به عبادت خدا و توحید او
فرا خواند و ایشان خاطر نشان
ساخت که خدای یکتاست که ایشان
را از خاک آفریده و آن سر زمین را
بنیرویشان آباد ساخته و آنرا
بجای قوم عاد بر گزیده و نعمتهای
ظاهری و باطنی بخشیده است
سبب قوم را از پرستش بشما منع
کرد . و خاطر نشان ساخت که آن
بشما مالک و قاندر بر هیچگونه نفع
و ضرری نیستند و در برابر مشیت
الهی کاری از آنها ساخته نیست
صالح خویشاوندی خود را با قوم
تذکر داد و گفت : شما همه از قوم
من و از ابناء عشیره من ایماز اینجهت
من خیر شما را میخواهم و نیست
سویی در باره شما ندارم ، پس قوم
را دعوت کرد که از خدای تعالی آموزش
طلبید و از گناهان خود در پیشگاهش
توبه کنید . زیرا خدایه تائبان و
خواننده گانش نزدیکست و دعایشان
را اجابت میکند و توبه ایشان را
میپذیرد .

صالح با کمال مهربانی و لطف قوم
را بر اینگونه دعوت میکرد ، و لسی

شب دیجور حوادث از نور عقلت
روشنی طلبیم و با سر انگشت تجربه
روایت از کار های فرو بسته خود
گرم بگشاییم ولی افسوس که آرزو
های مانقش بر آب شد ، و تو هدیرن
گفتن را آغاز کردی و شویوه ای ناپسند
پیش گرفتی . این چه آئین است که
ما را آن میخوانی؟ آیامارا از پرستش
خدا یان بدراتمان منع میکنی ، و
صورتنکه ما با این عقیده بار آمده
و با این کیش بزرگ شده ایم ما در
کار دعوت تو دچار شک و تردیدیم
و بسختن اطمینان نداریم و بصدق
مدعا یات و افاق نیستیم و هرگز راه و
رسم نیاکان خود را به سوی تیر ترک
نخواهیم کرد .
صالح قوم را تهدید کرد و رسالتش
را در میان ایشان اعلام فرمود . و
نعمتهای خدا را با ایشان یاد آوری
نمود . و از خشم و انتقام الهی بیشان
داد ، و برای دفع هرگونه شبیه ای که
بخاطرشان آید گفت : من از دعوت
خود نفعی نمیجویم ، و غنیمتی نسو

تو خود فردی از افراد ما بشر نیستی ،
نه از جهت نسب بر ما برتری و نه
حیث حسب از ما فزونی و نه از جا
و جلال بر سایرین مزیتی داری در ما
ما کسانی هستیم که از تو ، به پیشبری
شایسته تر و بر رسالت سزوار تر ند
و تنها چیزی که ترا با این راه داشته
چاه طلبی و مقام پرستی توانست !
قوم با این منطق ضعیف و بیان
سخت میخواستند صالح را از دین
خود باز دارند و از دعوت خسویش
منصرف سازند ، و با او چنین وانمود
کردند که اگر از او بیروی کنننن راه
راست منحرف خواهند شد .
صالح از بهتانشان رخ بنافست و
بسختن بیپوده ایشان اعتناء نکرد
گفت : ای قوم ! هرگاه من با آنگه
از جانب پروردگار خود حجتی آشکار
دارم و از رحمت او برخوردارم راه و
رسم شما را پیش گیرم و با آئین
شما بگردم پروردگار خود را عصیان
کنم . پس کلام کس مرا از عذاب
او باز میدارد یا از عقابش امان می

ناتوانی صالح از او بر صدق دعویس
معجز و نشانی طلبیدند .
صالح شتری را بر انگیخت
گفت : آیت و علامت صدق دعوی من
این شتر است که یگروز آب میاشامد
و روز دیگر آبخشور را بسرای شما
میگذرد . پس او را در استفاده از
آب و مرتع آزاد گذارید .
صالح از طرفی دید که جاه طان
و متکبران قوم بر کفر خود اصسرا
دارند و در پیروی باطل یا فشاری
یکنند و از طرفی این نکته را هم در
ظن داشت که منکر از ظهور حجت
ختم خود بریشان میشود و از آشکار
شدن برهان او بیسناک میگردد ، بلکه
کینه نهایش از قیام شاهد و فوت
برهان بجیش میآید ، پس ترسید
که میباید منکران بکشتن آن شتر
برخیزند . از اینرو ایشان را از قیام
با آن کار بر حذر ساخت و گفت : بیاد
دست با زردن آن ناقه بگشایید که
اگر چنین کنید بزودی عذاب در شما
نازل خواهد شد .

گفتند : آری ما بر رسالتش ایمان
داریم . پس ایشان کفر خود را اعلام
کردند و از سر معارضه گفتند : ما
بآنچه شما یان ایمان آورده اید کافریم .
یگروز ناقه صالح که بیکری سبتر
و شکلی مخصوص داشت چهار پایان
قوم را دم داده و شتران شان را رسانده
بود . از اینجهت وجود آن شتر را
که گامی هنگام احتیاج بس آب از
استفاده باز شان میباشست تا پسند
داشتند . و بر آن خشم گرفتند ، و از
طرفی چون وجود آن شتر حجتی
آشکار بر صحت دعوی صالح بود و
توجه قوم را باو روز افزون میساخت .
اندهسند که ما از این راه ، مومنین
بر اوضاع مسلط شوند و ازین رو
با وجود سابقه تهدید و انذار صالح
بر بی کردن و کشتن شتر تصمیم
گرفتند . ولی باز در اجسرای آن
تصمیم دچار تردید شدند و بر جان
خود ترسیدند و از فکر نزول نواب
و وحشترده شدند و همچنان روزگاری
بتردید بسر بردند و هر وقت بر اس

بدرینگونه ناقه صالح را بی کردند
واژ فرمان پروردگار شان رخ بر قافتند
و گفتند : ای صالح ، اگر راست میگوی
واژ بیغمیرانی عذاب موعود را بسوی
ما بیاور !
صالح گفت : من شما را از آزار
ناقه بر حذر ساختم ولی شما دست
نگاه بیالودید ، و بر جرات و جسارت
خود افزودید . اکنون سه روز در خانه
هایتان بمانید تا پس از آن عذاب
بر شما درآید و در جنگال عذاب گرفتار
شوید . این وعده ای است که دروغ
در آن متصور نیست .

بقیه در صفحه ۱۳

سره لاس
اوگريوان
دی

تشت اولیوالی

زموڼر
فرهنگی
محیطیو
ډول



خومره گټه اخېستی شی
زه هم - چې د هیواد د فرهنگي بالیسی
د تدوین او تیارولو په دري کسيزه کمیسیون
کې د فسر پتوب ویاړ لوم . نزدی د دغه
فرهنگی بالیسی د تدوین او تیارولو چارلسی
پشمري شوي دي . په دغه معتبر سند
کې چې له دوستیو مراخلو وروسته په خپل اعتبار
ترلاسه کړي د افغانستان د فرهنگ او فرهنگي
شتمنیو ټولې خواړی یې زندل کېږي او هم
په ملي او اسلامي بنسټونو سره د فرهنگي

محمد اکبر کرکړ چې هند او سره افغانستان
د لیکوالو په انجمن کې د مرستیال دنده
پرمخ بیایي ، د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی ، چې پښتانه گوران
لوستونکي دده له نیم اوده له اثارو سره
اشنادي .
اکبر کرکړ تراوسه خپلی خلپور اترونه
خپاره کړي دي .



باید فرهنگي مسایلو
لسره جنگي ، خشن او
د غضب له مخی چلنده ونشي

مودي او پرمختګ او فرهنگي جذب او هضم
لاري چاري نېدل کېږي .
له دې چې تیرښود افغانستان د فرهنگي
حالت او دراتلونکو فرهنگي لاس ته راوړنو
په باب باید ووايو چې دغه چاره په نسبي
توګه د هیواد دوران تولېز - سیاسي حالت
پورې اړه لري . سوال په دې کې دي چې
ایا جنگ ترکوم وخته دوام کوي زما په نظر
زموڼ د ټولنی اوسنی فرهنگي حالت د خوراکی
موادو د ترخولو څخه په تردی ، پورتنیو
حالت لري . سره له دې چې زياتی هڅی

کېسو مجموعه .
- شپې د لنډو کېسو مجموعه .
- خيوايي یادونې د تحقیقي مقالو مجموعه
- په خانقاه کې د پایزید روښان عرفانسی
اوفلسی څیره د نوي تحقیقي اثر ، موزی
د فرهنگي نړیوالی لسیزې په اړوند اوده هیواد
پښتو ادب بیا تروا په خاصه توګه پښتو
نقد په باب دوي سره مرکي کړي دي چې
دادي څېړنې .
- د هیواد د فرهنگي حالت د په نظر کې نیو-
لو سره ایا کولای شي ، په هیواد کې
د فرهنگي لسیزې لاس ته راوړنو اټکل وکړي
هغه څه چې د فرهنگي لسیزې د اعلام سره
اړه لري پیل ، اوزموڼ د هیواد فرهنگي حالت
په څه دي دغه دوره د مغربونه سره توپیر
لري په دې مانا چې فرهنگي لسیزې د پوښکو
د نړیوال سازمان له خوا په نړیواله سطحه
کې اعلام شوي . اوله دغه اعلام څخه نزدی
درې کاله تیرېږي چې خومره نوي پیل کسري
چې په دې باب پیلېږي او توضیحات ورکړي .
لسیزه د سیدن له پاره هم اعلان شوي و .
د منګولیا له پاره هم اود افغانستان له پاره هم
خود وروسته پاتې هیواد ونود فرهنگي تپولنو
اوسمانلو پورې اړه لري چې خومره کولسی
شی د دغه ډول مابیتونو څخه د کسان
او خپلی ټولنی او هیواد د فرهنگ په کسبه

روای دې زیات کویښونه کېږي . خو په
مجموع کې (جنگي حالت) زموڼ په تن اړوان
کې د ویره زوړی رنسی اغلولی دي چې
موزی روحا عاجزه کړي یوازیا ورنه کړي یو
پوډل سره د خبرو کولو حوصله نه لرو ، یو
ډبل د خبرې اوريد ورنه نه لرو ، یوله بله
د پوښتنی زڼ نه لرو ، په یوه ډول غچ اخېستو
پوخت یو . د اخیستګه فرهنگي حالت نه
دي .
زموڼ اوسنی فرهنگي حالت له دې امله
هم وچار او ګوډوي چې په دې خوتیرو
کلونو کې چې د پوره جدي اړه وه خپل فرهنگ
او تیرتاریخ ته مریاد مراجعه کړي وای .
اوله همومزده کړه کړي وای له هغو
سره په هولحاظ پردی شو . هراولسریه
نسی توګه دغه ډول فرهنگي پردیوالی
زغلی شی خوموزی له پاره دانانور نسخه وړ
موزی په خپل تاریخي او فرهنگي ارزښتو کې
په پرداسی څه لرو چې هغه په بیا بیا فکر
کولو اړوي . خوموزی له سره وروته متوجه شوي
پوډا پوډی باید پري نه ښودل شي . باید
د فرهنگي مسایلو سره جنگي ، خشن او
غضب له مخی چلنده ونشي .
له بلی خوا هرڅه اوهره پدې وپایډ
د فرهنگ په نیم اړنایی نه شي ، باید د سطحی
ګروسی بحای دقت ، تاامل او خورا ښه فکر
ونسی . (باید د خوموزی اړولمل وګورسرا
توپر وشی ، له پده مرغه د هر چا زړه چې څه
وښوینل هماغه لیکي . چاپوړی او خپروړی یو
باید مسولانه چلند وشی .
د جنگ دوام ورکونکی قوتونه ترکومه
حد پیل کوي . دوام کوي . اړولتی فرهنگي
مؤسسات اړد همومسولین څه ډول فکر
کوي . ایاد فرهنگي مسایلو سره فرهنگي
پرځوړد کوي اوک جنگي - له اوسنی خوموزی
څخه دراتلونکی فرهنگي حالت اټکل مناسب
نه ، بکلی یی مورد وڅوښی و . ځکه په
کوم ستیو چې موزی ولاړ یو هغه خوموزی او
ر قیږي او فرهنگي بنسټ نه لري .
- نن . د پرخلك په دې نظر دي چې زموڼ
په هیواد کې د نقد او کره کسې په مخ کومه
پدې ده موجود ده . هرڅه . څه لیکل

د افغانستان د لیکوالو د انجمن په رامنځ
ته کېدلو لوسره ، نقد ته د پېښورتا او پرمختګ
لاړه اواره شوه شعر او داستان په برخه کې ولی
زیات اثار د نقد په برخه کې . ایچاد شواو د
کار د مختلف عکرمعلو نوسره مخامخ شو
مثلا ، یوشمیر پیاوړي نقادان وچې هغوي
د شعر په برخه کې دکلیشه یی ، شعار ډوله
یې مضمونه یی محتوي اثارو باندې خپل
نقدونه ولکلی . همدانسان د داستان په



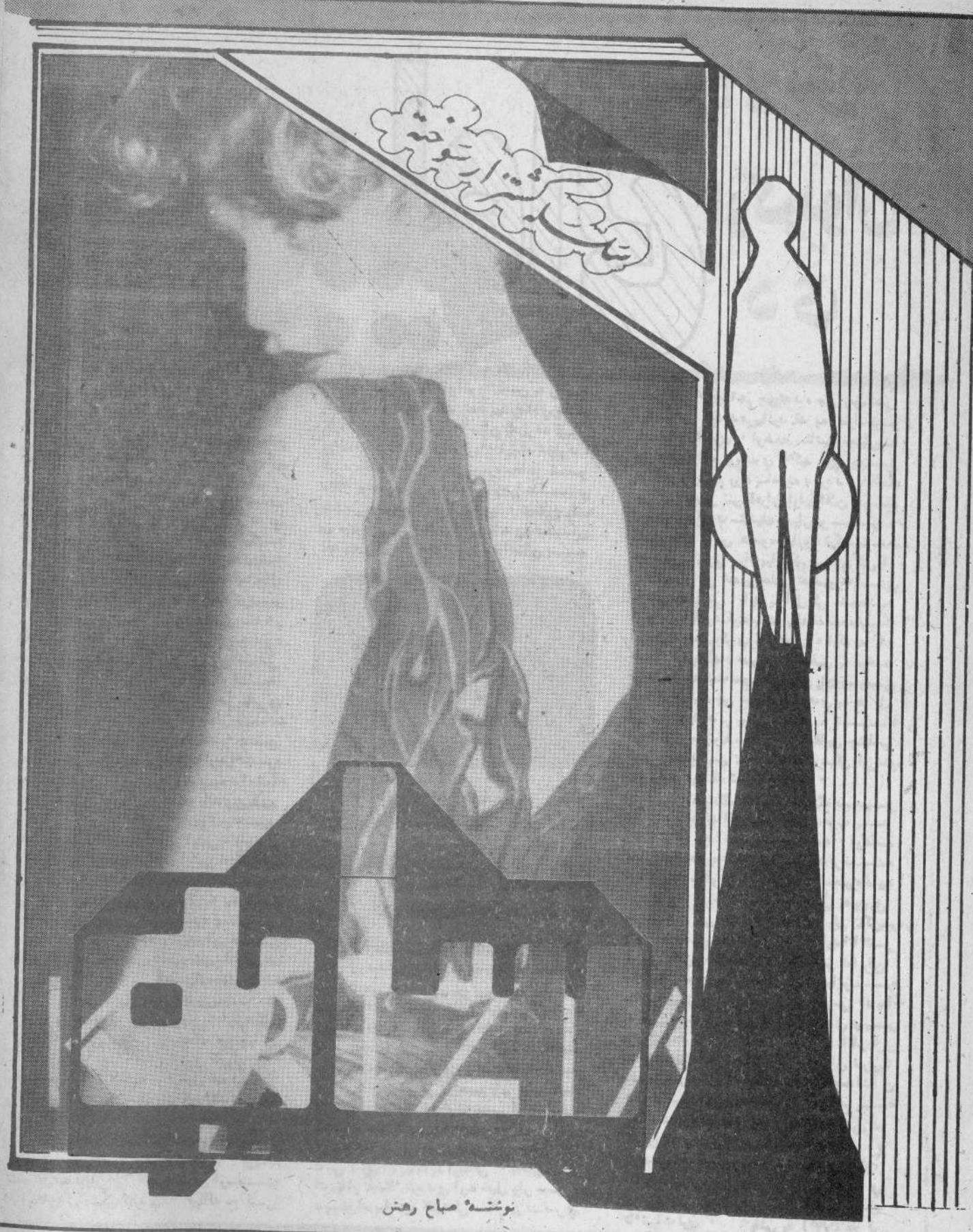
محمد اکبر کرکړ چې د افغانستان د لیکوالو
په انجمن کې د مرستیال دنده پرمخ
بیایي د هیواد د پښتو ادب تکړه
اوپیاوړی لیکوال دی

برخه کې د پښتو ادب لیکونکی ډول اثارو
باندې چې د داستان نیم وړیاندې اېښود
شوي و . د پوښتنو څخه شول خود نقدونه
ټول د پد عکرمعلی سره مخامخ شول . پښتو
د دې پرمخې چې شاعر ، لیکوال دغه نقد په
سره سینه باندې واوړي او همان ته متوجه
شی اوه خپل اثر کې د تفسیر راوړلو په لټه
کې شی . ورته هېڅ پام نه نیسي اود اکتسر-
لمبلونه موزی په پوښتو لیکو کې دې
ترکومه حای پورې چې پوهنیز ورسوزن او
ناسی درې ادبیات په اوله کې . د فارسی
ادبیاتو نه هغه تړه دي اوه خپل وار سره
د پښتو ادبیات په کلیت کې د فارسی - درې

ادبیاتونه ، اوداهم جوړته ده چې زموڼ
اړتیاوونې نقد د پښتو ادب په اصولو
باندې اټکا لري . اوهغه ستاتیک معیارونه
چې د غرب نقد وړیاندې تاکید کوي زموڼ
په نقد وړی کې هم ورته پاملرنه د پوره ده . څنگه
چې گوند زموڼ ننی شاعران اولیکوالان هېڅ
اوپاهم د پوړی د ستاتیک معیارونو سره
اشنادي . تاسی هغو معیارونه ترکومه
حده پورې زموڼ پر ادبیاتو کې پرمخې گټی ؟
- داسوال لږ څه یوتحلیل ته ضرورت لري
په دې مانا چې باید په اول کې مشخصه
کړو چې ایا فرهنگونه باید یوله بله بڼه مثبت
ارزښتونه جذب کړي ؟ واخلی : اړکه نه ؟
طبعاً د فرهنگ د مخپړنی او تحقیق په برخه
کې داپوښتنه ثبت دي . په دې مانا چې
هغه فرهنگونه چې درشد اود وې په حال
کې دي باید د نړیوالی فرهنگ نه بڼه
اود پښتو ارزښتونه مسائل . اوحقایق جذب
کړي . مگر داسی نه چې خپل فرهنگي ارزښتونه
نقل پردی فرهنگ ته قربان کړي .

موزی هېڅکله د نړیوال فرهنگ د پھیر
نه کوښه پاته کېدلای نشو . نن د غرب په
ادبیاتو کې یوه اسطوره موجوده ده . اوهغه
د سرعت اسطوره ده . د غرب د نقد برخه
اړد شعر د ښکلو په برخه کې دغه اسطوره د پوره
جوړته ده . (موزی شرفیان یوه ډول نه پوډول
سره له دې چې خپل فرهنگ لرو ولی ناگړه
باید له هغوي نه متاثره شو . اود اتا نهر
پدې پورې ناگړه ده په دې شکل موزی د ایران
د ادبیاتو نه . پښتو د فارسی ادبیاتو نه
متاثره کېږو . سره له دې چې فارسی ادبیات
په خپل وخت کې د غرب ادبیاتو باندې د پسر
موتو . د مثال په توګه (د گوتی) اثار او
په خاصه توګه دده بختاروکی (د یوان شرقی)
دغه مشخص تائید له همان سره لري همدانسان
دغه تائید د غرب په فلسفی اثارو کې هم په
وضاحت سره لیدلای شو . په مقابل ډول د
ایران ادبیاتو د فارسی ادبیات په مجموع
کې د غرب د ادبیاتو نه متاثره کېږي . او
د طبیعی ده چې ادبی او فرهنگي پدې
نن روځ په سرعت سره په یوه بله باندې خپل
تائیدات لري . پاتې په (۷۴) مخ کې

او يك سروداست ، سرودی که ای کاش نمیشدیم حسرت نشنفتن آغازش را خودم ، او با ز هم يك چرا ، است ، چرای جواب نیا فتمسرا غشس در در يك روز با را نی سال ۱۳۶۹ در زندانها گرفتیم او را دعوت به معا جبتی کردم و با همان خا موشی بیانزد کرد ، لحظه بی نگلخته بود که افسری وارد اتاق شد و گفت: (شو هر ناد په را پیدا کردی ام میخواهد با ناد په ببیند، دخترش را هم آورده است)) در يك لحظه کوتاه دو بسازه به چشمهای گرد و غزالی اش نگر یستم ، انتظار داشتیم که در چشمهای ملولش برق شادی بدر خشد ، با خودم گفتم چه سعادت بیشتر از این میتواند به زندانی روی آورد که همسر و دخترش را بعد از یکسال ، در زندان دریابد و اما او را همچنان با همان ((چرا)) خا موش یا فتم، همان گونه که دعوت مرا رد کرده بود با کلمات بریده بریده و بی تعارف از زندان نیا خواهش کرد ، که همسر و فرزندش را اجازه ملاقات با او ندهند. من نیز مانند زندانیان تعجب کردم و افسری که فکر کرده بود تا آوردن همسر و دختر ناد په او را دلشاد میسازد، بیا خوشونت نادیه را تنبیه کرد و از دروازه سرش را بسه دهلیز کشیده به بیرون فریاد کشید: ((سووز)) اجازه بتین که بیاید)) نادیه همچنان در وسط اتاق ایستاده بود که مرد پنجاه ساله بی با یک خانم شاد نزد ساله که همسایه خود مزم فی اش کرده بود و با طفلک دو نیم ساله ناد په داخل شده اند. مرد خاموش بود و در سایه یک شرم خنک میخورد، نادیه نیز خا موش بود و با نگاههای پر از ((چرا)) به مرد دشنام میداد ، خانم شاد نزد ساله هم خا موش بود و درو حشمت



نوشته صباح رهش

يك ترس به دیگران مینگر - یستم ، زندان نیز خاموش بود چشمها در او در انگشتان به هم گره خورده ناد په که مبین هیج و احساسات خود نی اش بود چرای دیگری را میجست . من هم خا موش بودم و اما بنوشه کود که ناد په خا موش نبود او عاقلانه بود نش را در به هم ریزی آن سکوت همه چرا ها تا بت کرد غمغم و بنگ بنگ میکرد. صدای دو ستم که استاد فلسفه است و در آن شب و روز برای الپها مات لایمی در کتا بیکه در با ب زیبا می شناسی مینوشت با من سرگردان زندان بود صدای های کود که را هنوا پیسی کرد و به نادیه گفت: ((آخر تو چه قسم مادر استی)) اقلاد دخترت را خو)) و از دهان ناد په پس از آن کوتاه شنیدیم که: ((من دخترمه میخواهم نه با پیشه مه تباه شدم . مره تباه گفتم، د که میخواهم روی اینپاره ببینم)) خا موش شد نادیه زمین را مخاطب نگاه هایش ساخته بود ، انگار از نگاه های همسرش و حشمتی داشت که توانایی دیدن به روش را نداشت . نو روز مرد پنجاه ساله و ناد په يك زن با نزد ساله بود. و اما هر دو مناسبت بستر شریکی نیز داشتند . افسر کود که را به آغوش گرفت و به جبر به آغوش ناد په داد ، ناد په چونومی که بخار گرفته باشد آب شد چشمهایش را پرده شفا فی از اشک بر کرد متوجه اشک با گر په اش عجین گشت ، انگشتان سرد و گرم خورده اش لرزیدن گرفت ، چنبد بوسه بر آب و قاب را فشار گونه های بنوشه کرد و در لحظه بی از این لنت نگاهش به تار های ریشی نو روز افتاد یکبار دیگر تنفر با فحش، دشنام و ترس خمیر شدند

و از نگاه های ناد په به چشمهای به و حشمت افتاده نو روز خوردند مرد خود را کنار کشید و خواست باسرفه در وغبین به خودش امکان یک دعوا را بدهد اما نشد. نادیه به افسر گفت که ((به ای ریش و کلاه زری مرد کس بازی نخورین ای مره تباه کده و حال هم آرام نیسانیمه از شما میخواهم که طفل مره بتین و طلاق مره از ی جلالد بگیرین ...)) افسر رو به نوروز کرد و باز او پرسید که جا ضر به طلاق است؟ نو روز با قاطعیت و شله گی زد کرد . ملاقات ختم شد و نوروز آخرین گپها را در دهلیز طوری به نادیه گفت که ما نشنیدیم و نادیه دو باره به داخل صحن زندان رفت و من با عطش زده گی و نیا ز به شنیدن گپهای ناد په راه دروازه خرو جی را در پیش گرفتم چهار روز بعد در حالیکه فکر میکردم دلایل تازه بی برای شنیدن سر گذشت ناد په دارم روانه زندان شدم به مشکل حاضر شده که به دفتر زندان بیان بیاید . گفتم ، ناد په جان باز آمدم که سر گذشتت را بشنوم ، گفتن سر گذشتت بسیار مشکل نیست . گفت : گفتن سر گذشتت ... مگر شنیدنش بسیار بسیار مشکل است از کجا شروع کنم؟ خودم را در مشکل بسی جوانی یافتم و با اندکی تا- مل گفتم از آنوقتها که عرو- سی کردی ، و او چنین گل- قصه را شگفتانده . در آن سالها من هنوز طفل بودم ، برادرم خوزرتز از من بسود و پدر و مادرم دروغ می- زندگی داشتند را ستمی نداشتن بچه جوان هم در خانه های تر و تمند آن نهی است و هم در خانه فقیران تر-

تمند ن در نداشتن پسر رنج بی میراث خوار داشتن را متحمل میشو ند و فقرا رنج بی میراث آوردن را ، بدزم آشنیز بود آشنیز یکه هر روز با دستها یشره یگهای بزرگ غذا های رنگ رنگ تهو بالا میشد و در خانه اش نان و چای غذای فاملیش بود. من هنوز زهفت سال داشتم که به عقد نکاح نو روز درآمدیم او قبل از ازدواج با من زنی نداشت که مرده بود . چه فکر میکنید آیا این آغاز مردن دختری چون من نبوده ؟ نو روز در اولین روز های هم خانه شدن با ما بر مادرم تسلط حا کما نه می قایم کرد. تا یکسال اول بعد از ازدواج با من همبستر نشد و اما یکشب از آن شبهای سیاهیکه در دقایق ، دقیقه آن تاحال مرا می سو زانده به بستر آمد ، هیچ احساسی نداشتم جز درد. او از کیف نمره میکشید و من از سوختن و درد و تبا می چیخ میزدم و تا امروز حسرت میخورم که چرا نتوانسته بودم در آن حالت به چشمهای مادرم نگاه کنم و کدام فریادی را از نگاه هایش بخوانم . از آن شب به بعد همیشه تصورات و همه خیالاتم حتی رویا هایم زنا نه بود نه آنگاه دیگر هرگز به گدی بازی نیا ند میشدم او لین ز مینه ها برای ما یوس شده ام از زنده گی پیدا شده ند خودم را در کتا ب ضخیم بر باد رفته ها فصل جدیدی یافتم . نو روز از شمار مردان قهر و فحش و دشنام بوکمتر لبخند بر لب میباشتم و همیشه خود را غالب شده احساس میکرد . در حقیقت او يك غا لب هم بود در اولین سالهای ازدواج او به خود حق داد که مادرم را مورد لت و کوب قرار دهد . برادر کوچکم زاناسرا گفته مجازات کند . لت و کوب من عادتش شده . بقیه در صفحه (۷۵)

چند روز پیش که به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم در خانه هدر می‌کشد در بازار همه جا .
 بچه همسایه ما آرامش را گرفته بود . به هر چه می‌ماند می‌دیدم و چیزی در ذهنم می‌ساختم او را در ذهنم می‌دیدم و لالکد محکم می‌هر چه را رها می‌کردم و به دیوار تکیه می‌دادم و به بچه همسایه ما می‌ماند می‌دیدم اگر در مکتب می‌بودم و درس می‌دادم هکتاب را می‌بستم به چهره ها می‌شمارد نام خیره می‌شدم و به این بچه می‌ماند می‌دیدم اگر در بازار می‌بودم در حالیکه ازین دکان به آن دکان می‌رفتم به بچه همسایه فکر می‌کردم چند هفته پیش که بچه همسایه ما در نزد خورشیدی کشته شده بود و می‌گویند که یک روز جمعی را پشت در همسایه ما آورده گفته بودند :
 - بچه ات ...

وزن همسایه ما همدار در به زمین دشنام داده بود به زبان دشنام داده بود و نعره زده بود و بویهای خاکسترش را پشت کتفه بود و جسد بچه اش را پهل گرفته بود و سرش را به آن مالیده بود و ناله می‌کرد :
 - شهید من !
 و صد ... ساکت شده بود . زیباترین تصویرش را میان اتاق انداخته بود و جسد را روی آن قرار داده بود و بعد رفته بود در صندوقخانه . صندوق کهنه ای را باز کرده بود شال عروسی را کشیده بود و شال بوی ماد را در کتفه می‌داد و شال عروسی خودش بود شال را روی جسد خون آلود انداخته بود کسانش را خبر کرده بود و جسد پسرش را هر چه با شکوه تر به نظر خودش هدر قهرستان دفن کرده بود و قبر زیبایی برای ایشان ساخته بود .

از آن روز به بعد لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشید و هر جمعه غسل آب و خربطه می‌آوردن می‌گرفت و میرفت کتک و قهرستان می‌رفت و می‌گفت : آب و آرزو را روی قبر من پاشید خاک خشک و تشنه قهرستان را سیراب می‌کند و پرندگان راه می‌مانند آرزو فراموشی .
 آن روز تابستان بود و جمعه بود . آفتاب به سینه آسمان چسبیده بود . آدم صابو اش را نمی‌توانست ببیند . گریه تشنه ام کرده بود . وجودم تنها یک گلاس آب سرد می‌خواست . کوچک هابر خلاف انتظار خالی ماند و هگمکن بود .
 یکان دکان اینجا و آنجا می‌آورد . صاحبان دکانها لاغر و نکیده بودند و به صورت شکستی به زنان شهادت داشتند . به نظرم می‌آمد که همه موجودات از کرم فرار کرده اند و همه ارضها بسته بودند و همه درها بسته بودند . من دلم چرا برای یک لحظه این احساس بهم دست داد که همه موجود

ات از ترس منحنی شده اند پشت دروازه می‌بخت دیواری نگاه می‌کردم با احتیاط قدم گذاشتن عادت شده بود . سالهای سال می‌شد با احتیاط راه می‌رفتم سالهای سال می‌شد به نظرم می‌آمد که زهره قدم قهر است و در آن قهر کشته می‌بود . می‌خواستم زودتر به خانه بروم باز به یک گلاس آب سرد اند می‌شدم انگار آب سرد مرا صدابزند . با احتیاط شروع به دویدن کردم یکبار زن همسایه را دیدم که لباس سیاه پوشیده بود . غسل آب و خربطه آرزو در دستش بود . پاهایم سست شدند . گلاس آب سرد را قهراموش کردم و گرمای سوزان نهر روز تابستان را قهراموش کردم . به نظرم آمد که رنگ سرخ شده است .

تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری

تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری
 تو سینه سیوز می زاری

پسرش را برد و ش کشته ام و شت درش برسد . ام گفته ام :
 - بچه ات ...
 پس پس رفت . آرزو همسایه ترسیدم . به لباس سیاه و چادر سفید چشم دوختم به سیاه مکتب مان افتادم . وقتی مکتب می‌رفتم من هم لباس سیاه و چادر سفید می‌پوشیدم . به یاد همسایگان افتادم . آنان هم لباسهای سیاه و چادرهای سفید می‌پوشیدند . یک سال آرزو همسایه حق هق شروع به گریستن کرد و گشت :
 - با بچه ام پنجاه نفر بودند هر پنجاه خان ...
 جمله قهراناتهام گذاشت . چادر سفیدش را روی چشمهایش گرفت . خانه های تنگان مخورند . می‌گفت :
 همانطور که با احساس تقصیر عظیمی پیش می‌دیدم زهر لب گفتم :

معلم تاریخ ما از ((از موضوع خاراج شدن)) و از ((مزاحمت خلق کردن))
 بهار می‌ترسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد دوازده آن خارج نشود .
 نهد انتم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر همدست بوده است .
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهی کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

و پنج میلیون کشته و سی و پنج میلیون زخمی داد .
 سی میلیون روس و پنج اعشاره چهار میلیون چینی و چهار اعشاره دو میلیون پولند و سی اعشاره هشت میلیون آلمانی و همزده اعشاره هشت میلیون سربازانش سنخ هشت میلیون سرباز آلمانی هشت اعشاره چهار میلیون جاپانی هشت صد هزار سرباز امریکایی هشت صد و بیست و شش هزار سرباز انگلیسی هشتاد و هفت هزار سرباز ژاپنی هشتاد و هفت هزار سرباز روس هشتاد و هفت هزار سرباز فرانسوی هشتاد و هفت هزار سرباز ایتالیایی هشتاد و هفت هزار سرباز یونانی هشتاد و هفت هزار سرباز چکوسلوواکیایی هشتاد و هفت هزار سرباز رومانیایی هشتاد و هفت هزار سرباز بلغاریایی هشتاد و هفت هزار سرباز یوگوسلاوی هشتاد و هفت هزار سرباز اسپانیایی هشتاد و هفت هزار سرباز بریتانیایی هشتاد و هفت هزار سرباز آمریکا هشتاد و هفت هزار سرباز فرانسه هشتاد و هفت هزار سرباز آلمان هشتاد و هفت هزار سرباز ژاپن هشتاد و هفت هزار سرباز روس هشتاد و هفت هزار سرباز چین هشتاد و هفت هزار سرباز هند هشتاد و هفت هزار سرباز هندوستان هشتاد و هفت هزار سرباز پاکستان هشتاد و هفت هزار سرباز بنگلادش هشتاد و هفت هزار سرباز فیلیپین هشتاد و هفت هزار سرباز اندونزی هشتاد و هفت هزار سرباز مالزی هشتاد و هفت هزار سرباز تایوان هشتاد و هفت هزار سرباز تایوان هشتاد و هفت هزار سرباز تایوان هشتاد و هفت هزار سرباز تایوان

زهره شمش حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک پلر به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره شمش صدا کرد :
 - متوالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجاست ؟ این همه کشته کجاست ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

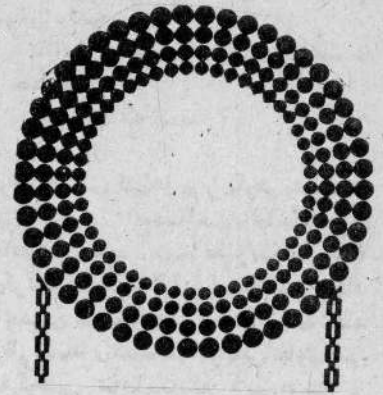
از معلم تاریخ ترسیدم . باز به اعداد روی تخته دیدم . باز به نظرم آمد که تمام جهان از آدمهای کشته می‌سازد و تمام آدمهای بی سر دستهایشان را بلند کرده اند و دادخواهی میکنند . به نظرم آمد که پلر از همه بلند گویای سراسر جهان بلند میشود .
 - از موضوع خارج نشوید ! (مزاحمت - خلق نکنید)
 بعد تن های بی سر با قد های خمیده زهره شمش رفتند . یک بار همانطور که روی چوکی نشسته بودم باها هم از زمین بلند کردم . معلم تاریخ با چشمان تنگ تنگش با تمسخر و سر می‌زد و گفت :
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید ؟
 با آواز لرزان جواب دادم :

کشته ها زهره شمش اند . به خاطر کشته ها معلم تاریخ تشنه راهی رویم زد و فریاد کشید :
 - از موضوع خارج شدن ... مزاحمت مزاحمت ...
 بلند تر بانگ کشید :
 - بهرین برو !
 در حالیکه یکس کتابها هم را می‌گرفتم پشت سرم را می‌گرفتم . همسایه های سیاه و چادرهای سفید در سه قطار یکی پشت دیگری نشسته بودند . آرام آرام پلک می‌زدند و با چشمان شیشه وارشان تخته را می‌دیدند و آرام آرام آدمهای کشته شده را با پای تفارسی بهار کتفه می‌تاشا می‌کردند . به نظرم آمد که همسایگان با این تفارسی بهار کتفه شان با معلم تاریخ ما همدست هستند .
 از همسایگان پدم آمد . از معلم تاریخ نیز پدم آمد . یکس کتابها هم را زهره شمش محکم گرفتم . برخاستم برای بار اول با احتیاط روی زمین قدم گذاختم و به نظرم آمد که زهره قدم قهر است و در آن قهر کشته می‌قرار دارد .
 آواز زن همسایه به خودم آورد :
 با بچه ام پنجاه نفر بودند ...
 به نظرم آمد که مراسمش می‌کند . باز احساس تقصیر عظیمی در برابرش کردم . به نظرم آمد که من جسد پسرش را پشت درش آورده ام . به نظرم آمد که من متوجه سبب سرزخمش .
 شرمزده پرسیدم :
 - کجا می‌برد ؟ در این گرمی ... آدم می‌سوزد .
 بانگاش به سطل آب و خربطه آرزو اشاره کرد و قهرام فریاد زد :
 - قهرستان !
 نهد انتم چرا از این باخسش شرمیدم .
 از کارم ترسید . ساعت را دیدم دوازده و نیم - بعد از ظهر بود تشنه بودم پشتم را دیدم . زن همسایه ما را دیدم سرش بین شانه هایش فرورفته بود . پیشش خمیده بود . با چادر سفید و لباس سیاهش به همسایگان آن سالهای گذشته ام شهادت پیدا کردند . به نظرم آمد که سطل آب و خربطه آرزو را به سختی حمل می‌نماید .
 یک بار تصمیم گرفتم که زن همسایه ما را دنبال کنم . تشنه گم را فراموش کردم . دیگر نوشیدن یک گلاس آب سرد بهر ابراه سخی خانه نمی‌کشاند .
 آرام آرام راه آمده را باز گرفتم و دنبال زن همسایه ما به راه افتادم .
 از گرمای سوزان تابستان به حال بودم متوجه شدم که زنان همسایه زن همسایه ما لطفاً صفحه برگردانند

معلم تاریخ ما از ((از موضوع خاراج شدن)) و از ((مزاحمت خلق کردن))
 بهار می‌ترسید . به نظرم می‌آمد که معلم تاریخ ما قادر است برای هر موضوعی در ذهنش چارچوب بسازد و همواره تا سرحد این چارچوب نامرئی پیش برود و باز کرد دوازده آن خارج نشود .
 نهد انتم چرا به نظرم آمد که معلم تاریخ ما در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی اول دست داشته و در کشتن آن همه آدم در جنگ جهانی دوم دست داشته و در نابود کردن آن همه یهودی با هیتلر همدست بوده است .
 به چشمان سر به کشیده اش چشم دوختم . به تن چاقش به پاهای کوتاهی کوتاهش به دستکول کوچکش به ناخنهای

زهره شمش حرکت کردند و جان گرفتند . آدمهای کشته پیش چشم ایستادند همه شان با سرهای بریده و قد های خمیده ایستادند . لباس های پراز خاکشان خون آلود بود . یک پلر به نظرم آمد که صدف ما از آدمهای بی سر شد . صحن مکتب ما هم از آدمهای بی سر شد . شهر ما هم از آدمهای بی سر شد . همه جهان از آدم های بی سر شد .
 معلم تاریخ با آواز زهره شمش صدا کرد :
 - متوالی نداری ؟
 به خود فریاد زدم :
 - این همه خون کجاست ؟ این همه کشته کجاست ؟ خدای من چرا ؟
 معلم تاریخ ما بانگ زد :
 - آرام و ساکت از موضوع خارج نشوید !
 مزاحمت خلق نکنید . مثل همیشه در دست

طلیهای آب خربطه های آرزو رگبوتران سپید



گرمای سوزان نوریوز تابستان را فراموش کرد
اند . سرهایشان را پایین انداخته اند
وسوی قبرستان میروند .
هرچه بیشتر مرتقم تعداد زنانی که
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید داشتند
با سطلهای آب و خریده های ارزین بیشتر

و خریده های ارزین در تابستان ساخته بود . از
لرزیدن بازمانده بودند . سکوت کرده بودند
وسرهای سبز شان را وسرهای سرخشانرا
با حرمت و اندوه بپکرانه بی خم کرده بودند
زنان بالباس های سیاه و چاد رهای سفید
خودشانرا روی قبرهای که به صورت
رقت انگیزی تزیین شده بودند انداختند
و بعدا وسخفایانه گریستند . زن همسایه
ما هم خودش را روی قبریکه به صورت رقت
انگیزی تزیین شده بود انداخت . بعدا
وسخفایانه گریست .
زنان بالباسهای سیاه و چاد رهای
سفید کنار قبرها نشسته و سطلهای آب را خا-
لی کردند . خاک خشک و تشنه قبرستان
را سیراب کردند . خریده های ارزین را هر
سویا ش دادند . پرنده گان را به همان سی
ارزین فراخواندند . همه جارا ارزین گرفت
اما پرنده نبود . هیچ پرنده نبود .
همه ما ایستادیم و دستان خود را سایه
بان چشمان خود ساختیم و هر طرفی را بسا
دقت دیدیم .

انعکاس کرد :
- با بچه ام پنجاه و هفت نفر بودند .
۰۰۰ هفت پنجاه و هفت نفر . ۰۰۰ این عدد
باز مرا به یاد معجزه تاریخ ما و آمدن او
روی تخته انداخت . باز به نظرم آمد که
جسد پسرش را پشت درش من برده ام :
بچه ات . . .
شرمیدم . دری باز شد وزن همسایه
ما را هم بلمید و من در آن کوچه داغ تنهای
تنها شدم . همانطور که با احتیاط روی زمین
قدم میگذاشتم به یاد کرگشای درختان
که نسال افتادم . با وحشت به یاد آمد
که کرگشای بسهار میبودند .
پشتم را دیدم در روزه خانه همسایه ما با بچه
لی بازمانده بود . از لای در زنه باز حویلی
همسایه ما نمودار بود . حویلی همسایه
ما خشک بی آب بود . گلکهای باغچه
همسایه ما سوخته بود . . .
در زنه باز حویلی خشک بی آب و گلکهای
سوخته باغچه همسایه ما دم را فرود یکبار
با خود گفتم :

طلیهای آب

خریخته های ارزین

و کبوتران سپید

نوشته سید زریح

و بیشتر مهفد . عرق از سروریم سرازیر شد
بود . چادر نداشتم . با گوشه دانشم
عرقهام را خشک کردم . از راهای پریم و خم
گذشتم . از سرکهای پریم و خم گذشتم .
من همچنان با احتیاط روی زمین قدم
میگذاشتم . به قبرستان رسیدیم ، از وحشت
لرزیدیم . قبرستان از شمال و جنوب و از شرق و غرب
بمطور وحشت ناکی توسعه یافته بود . تا چشم
کار میکرد ، قبر بود و قبر بود . . . قبرها به صور
رت رقت انگیزی تزیین شده بودند . بسالی
سر قبر در رفتی ایستاده بود .
هو ا صاف بود . در رفتن هانی لرزیدند .
انگار همه در رفتن ها نفسهایشانرا در سینه
هایشان حبس کرده بودند . انکار همسایه
در رفتن ها یادیدن زنانی بالباس های سیاه
و چاد رهای سفید که سنگینی سطلها ی آب

از قبرستان برآمدیم . زنان بالباسهای
سیاه و چاد رهای سفید با سطل های خا
لی آب و خریده های خالی ارزین میرویدند .
از کوچه های پریم و خم و از سرکهای بزرگ و
کوچک گذشتم .
زنان سرهایشان را پایین انداخته
تیز تر میرفتند و سخفایانه میگریستند .
درهای بسته یک یک باز میشدند . زنی را بسا
لباس سیاه و چادر سفید می بلمیدند . تعداد
زنان کم و کمتر میشد .
به کوچه خودمان رسیدیم . سنگها هم
چندان داغ بودند . ساعت را دیدم . چهار
نیم عصر بود . اما گرمای سوزان در کوچه
ما همچنان خانم کرده بود . از شتم آواز قدم
های زن همسایه را میشنیدیم . آواز قدمها
مش به نظرم اند و هکمن می آید . آوازش در دهنم

اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر
لباسهای سیاه و چاد رهای سفید شانرا
بکشند و لباسهای زرد به تن کنند . لباسهای
نازنجی به تن کنند . اگر یک روز همسایه
ما وزنان دیگر با سطل های آب شان تلکهای
پانجه های خانه هایشانرا آبیاری کنند
اگر یک روز زن همسایه ما وزنان دیگر با خریده
های ارزین شان کبوتران سفید را به همانی
صدازنند . . . هر چه زودتر آنها خواهند شد
عمرها چه زودتر خواهند شد . جهان
چه زودتر خواهد شد . اگر یک روز اگر
یک روز . . . دل سنگ شد . ام بعد سالها
از شوق لرزید باز با خود گفتم :
- اگر یک روز . . . اگر یک روز . . .
و همانند دختر سه ساله ای شروع به قهقهه
خندیدن کردم .

— خشم دیگران را با — وزن زخم میکند و خود را باخنجر •
 — دختران جوان انگوراند و دوشیزه گسان بهر مویز •
 — کسی که در ایام جوانی پوست خود را — کلفت میکند در پیری از نیش خار صدمه ای نس بیند •
 — آنچه در جوانی کج و معوج شده در — پیری نمیتوان راستش گرداند •
 — به هر چه که قد می است باید احتسرام گذاشته شود •
 — يك هنرمند در همه جا زنده گانی میکند — وقتیکه غرس در چند قدمی تست پماتار پایش نگاه کن •

— يك كتاب بزرگه يك شهر بزرگه است •
 — سگ به سگ حمله نمیکند •
 — من بتو غواصی آموخته ام و تو میخواهی مرا فرق کنی •
 — تلخترین لقمه زندگی برای مرده زندگان — نی کردن بایک زن پداست •
 — شهرت عطر اعمال قهرمانان است •
 — آتش را نمیتوان با آتش خاموش کرد •
 — نخستین مرحله حماقت آن است که — انسان خود را دانایینگارد •
 — همه کس قوم و خویش انسان خوببخت — است •
 — هر کجا دوستان هستند در آنجا — ثروت هم هست •
 — عادات و سننات را بدان ولی از آنها — تقلید مکن •
 — تاریخ فلسفه هست از سریشق تحصیل — کرده ها •

— فضیلت یعنی هم آهنگی •
 — اگر امید نس بود دل می شکست •
 — گرمی به انسان خه لی چیزها میوزد •
 — شوهرم دو ستم ندا رذیرالت وکوم نمیکند — اگر پوست شهر درد سترست پوست — رو باه را بر تن کن •
 — دوست را با مداب اخلاقی و نقاط — ضعفش دوست پدار •
 — در بین حیوانات رام شده و اهلی از همه — خطرناکتر مرد چاپلوس است •
 — برای کسی که خوببخت است حتی غروب — تخم میگذارد •
 — هر کس ریش دارده شانه هم پیداعوا — همد کرد •
 — در کشور نابینایان آنکه يك چشم دارد — خیلی چیز هامی بیند •
 — شمع هیچکس تا پامداد نمیسوزد •
 — پیران پیران میتوان باستانبول رسید •
 — هر کس به گره خوراك ندهد به موشها — قدا میدهد •

— بمن رفیق بده که بامن گریه میکند رفیقسی — که بامن بخندد باسانی خود پیدایش میکنم •
 — وقتی که میسرم مد نهام میسرد •
 — برای تولد فقط يك طریق هست و برای — مردن هزار طریق •
 — سگی که يك بار رود خانه دانوب شنا — کرده باز هم در آن شنا خواهد کرد •
 — ولو دشمنت مانند مورچه باشد از او — همچنان بر حذر باش که از شهر دوری میکنی •
 — هیچ دشمنی نیرومند تر از طلا نیست •
 — اگر درد سر نپخواهی روایت را بسا — دیگران مختصر تر کن •
 — امید زن بدی است •
 — از اسب مانند يك دوست نگهداری کن •

فقیر کسی است که داشته است و از دست داده است •
 — دعوا و پشیمانی خواهر و برادرند •
 — موقعی که باران میخواهد بپاید باچند — قطره شروع میشود •
 — کسی که قصد دارد ازدواج کند راه — پشیمانی را طی میکند •
 — انسان خدای انسان است •
 — مرد سالخورده همرد سالخورده را — خشنود میکنند •
 — اگر نمیتوانی گاو هارا برانی الاضهارا — بران •
 — فقیر بودن روی زمین بهتر از غنی بودن — روی دریاست •
 — کومه فقر هرگز پیر نمیشود •
 — انسانها نه ناگهان ثروتمند میشوند و نه — ناگهان خوب •
 — وقتی که طنابی نهاد کشیده شود — قطع میگردد •
 — زهر یگان سنگ عقیقی خفته است •
 — یا حرفی بزن که از خاموشی بهتر است و — یا خاموش باش •
 — رنج دانایی موارد •
 — زمان در مورد همه چیز قضاوت میکند •
 — بمن " امروز " رابده و " فردا " را بگم — حقیقت ته چاه است •
 — حکمت نصیب کسانی میگردد که فقیرند •
 — اگر از کرک در زیستان نگاهداری کنی در — تابستان مخوردت •
 — زن یا حکومت میکند و یا خدمت •
 — اگر دو نفر بتو گفتند که نابینا هستی — يك چشمت ببند •
 — خروس نمیتواند از دوستیها رهاه نفس — ببرد •

— مانی گفت: حرفهای زیادی دا رهنتم — ولی دهانم پر از آب است •
 — اگر رو باه را برای دزدیدن مرغ ببخشی — گو سفندت را خواهد ربود •
 — عشق بزرگه بدنیال نفرت بزرگه میاید •
 — همسایه آینه تست •
 — خند % کل باعث میشود که لبلبل — خود را از دست بدهد •
 — اگر بینی بمن دو چشم نبود چشمها — همدیگر را مخورند •
 — در موقعیکه از نصبت وافر برخورداری — مفرور مشوه و هنگام افلاس و بی پولی هم — خود را ذلیل و خوار میکن •
 — مانند يك دشمن سوارش شو •
 — برای اینکه مغز را بخوری اول پوست را — بشکن •
 — اگر عدا لت نه میرد بی عدا لتی هرگز — نخواهد مرد •
 — هر وقت دروغ میگوئی طوری دروغ بگو — که خودت باور کنی سخت راست است •
 — ازدواج در جوانی خیلی زود است و — ازدواج در پیری خیلی دیر •
 — بد بختی دم درازی دارد •
 — اگر داخل اسباب سوی آلوده با آرد — بهرون خواهی آمد •
 — پول موقع رفتن دا رای صد پاست موقع — آمدن درای دو پا •
 — مانند گاو نر برده بار مانند شهر دلبر — مانند زنبور زحمتکش و مانند پرنده خوشحال — و با نشاط باش •
 — کسیکه هرگز چیزی نداشته فقیر نیست •

مردم

میگویند

از کتاب ضرب المثلهای



همو معبد زونه کتل کم چي زمانه پسر ي تيره شوي وه . پنځوي د شولو په پټو کسي کارکاواود شينو غزلي بي ويلي . پرده پور داسي تايي کړي وچي خوبيدل بي ټول عمر هلته تير کړي . يوه ورځ گوويند کانچن پورم ته ولاړ او دخپلو ملگرو لپاره بي سوغاتونه واخستل . ده دغرمي پورې په يوه رستوران کي وخوړ . او پانځمېن قضايتونه راوکړيد . په کورکي بيده شو او بيا وروسته له هغه چي له خوبه راځايد . داسي بي احساس کا وه چي بايد په يوه شپي پسي وگرځي . لکه څنگه چي ده هيله درلوده هلته درکوندا اوږدا ، لکښن او سراسوني او سواجسمي . دکوچه حالت کي موجود وي . په هغو پاره ليدل سوړه گوويند پخل بيا تايي سر لاندې راځي ، داسي چي په ناڅاپي سره بي په نکونکي ټوپ کړي .

کله چي دخپلي خوني په لوړه سي وو ، په داسي حال کي چي زما هم دومره زياته نه وه ، پوخوک دده له څنگه تير شو . ناڅاپه ور په ياد شونه چي داهامنه بي نومه موجود وي . د صندل لرگي پوي نضا . پخپلي وه . ابادا يوازي خيال وواوکه په تياره کسي ناڅاپي له کوسي نجلي سره برابرو چي دي بي له خوبه راويښ کړي . تر خسوله دغسي بي نومه نجلي سره وگوري ، د هغه هماغه سره فکر کاو چي بناي دباغ ښکلي نضا په ده ته دغه اراش وځښل وي .

گوويند په باغ کي گرځيد او د زړه له کوسي بي هيله درلوده چي هغه وويني سره وگوري ناڅاپه ده ته پخپل راني له چي دنوناي بي بيدي وي اوشاته بي وکتل په داسي حال کي چي زړه پسي د ليو نويه شان ټوټي وهلي . پوه جگه نري نجلي بي وليد چي سپينه ساري بي په همان کي وه او دده خواته راتله . د هغسي نژدې والي دي دومره بهخود نکري وچي ددي توان بي نه درلود ترخوواي چي د هغسي مخ څنگه وو . خوده د هغسي د سترگو برشنا ، تودو پيستان اوله خندا پکي گلایي شوندي وليدي .

لکه څنگه چي گوويند په خوب کي ليدلې وه پوخل بي بي په خوراميني سره وخارلسه . اوس نويشه تياره شوي وه او يوازي د هغسي سپينه ساري ليدل کيده .

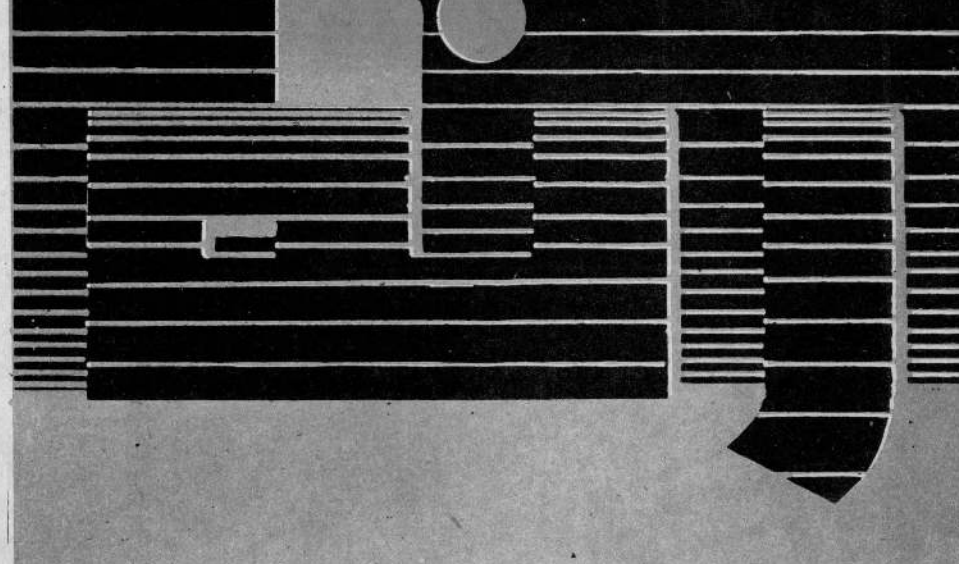
کله چي گوويند هغه معاي ته ورسيد ، کم چي د اولار وه وه په خدايي سلام ور واچاره . د نجلي فتې سترگي داسي ښکاريدې لکه چي په ده پسي گرمي د صندل لرگي زړه ور ونيکي پوي ټوله نضا . نيولسي وه اولکه چي په خوب کي وي او اوږدي چي نم بي رادادي . که څه هم دي نه سو . هغه خونجلی پوهيد چي دي پسي . ((والي)) دي او يوازي په دي پسي . اړه لري . هغسي د پاره دکلاو ترڅنگ کښيا ستل . بناي د دي زړه ونويه پو بل سره اړ پکي درلود چي دومره سره نژدې وو . کله چي گوويند د نجلي لکه تودو شونډو وضعه په تيروار مچکه واخيسته ، پاتې په (۸۲) مخ کي

زور معبد ته د تللو احساس ور سره پيدا شو . په رښتيا هم دي د معبد تصويرونو تر تايي سر لاندې راوستلې وو ، معبد له مدارس څخه پښه خلو پښت ميله لري وو ، خود را پښن پوښتي ولي ده ته کا چي پورم وپه ياد کړي . په هر حال دغو ټولو خبرو ته دي حيران پاتې و او په يوازي شپي باندې چي پوهيد هغه دا وچي دکاچي پورم خواته رهي شي ؛ خو سره له دي هم داسي پوښت بي نه درلوده چي له خانه سره استدلال وکړي او پان داسي پوي هيلي په هکله لارډ دليل وويي .

پوه ورځ مخکي گوويند دا خبره پتيلسي وه چي خپله کلي رخصتي په په کاچي پورم کي تيروي ترخود پخوانيو معبد ونومماري وويي او مطالعه بي کړي . وروسته له دي چي گوويند پوخو ساعته د شيو او پښو په معبد ونوکي تير کړل . پيا ښار ته دگرځيد و لپاره ولاړ . د شيو او پښو

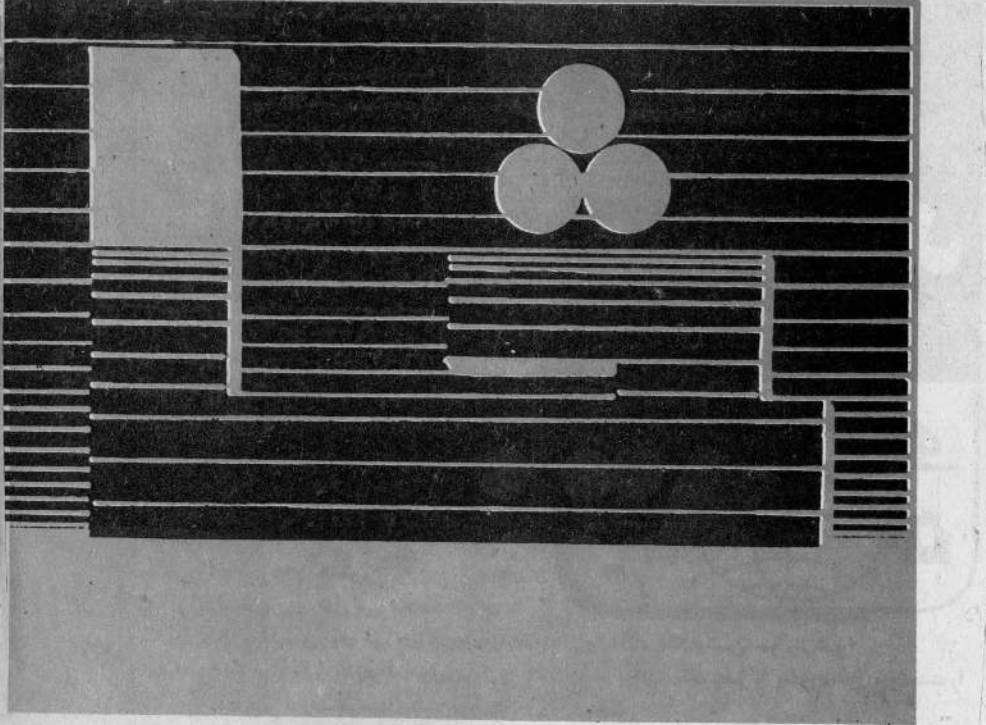
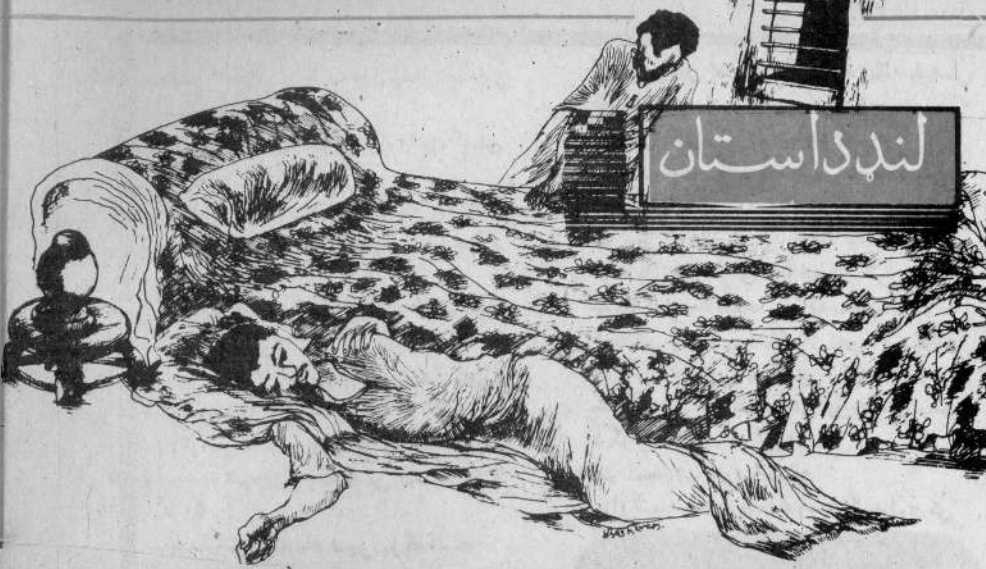


داوشاجان ليکنه دذبيح الله اسماعيلي ژباړه



معبد زنه بالا اباد شاه جوړ کړي وو . گوويند پرلپسي د پخوانيو معبد ونويه بيلو بيلو پو نوکي دريده اوله ښکلا څخه بي خوند اخيست . دده لپاره د هر معاي ليدل په حقيقت کسي د هند وانود زماني د جلال از عظمت څرگند وي وو کم چي دده پلرونو په هغه پسي اړه لرله . گوويند په پوي ښکلي ماني کي چي له کاچي پورم څخه دري کيلومتره لري وه معاي ونيسو . داسي پوښت په يوه راجا پوي اړه درلوده چي پيا وروسته د پوي سوداگر له خوار ونيول شوي اوبه ميلستون باندې اړول شوي وه . د گوويند د معاي خوند ه اوشونو پسي دده زړه وري وو . ده داسي فکر کا وو چي په خپل کورکي ناست وي لکه څنگه چي دي په لاره روان وي په خوراميني سره پسي

((څوک پوهنځي ، ته په موز په خپل واده سره حيران کړي)) د گوويند وروسي پورته کش شوي . تا په ويل چي پوښته کوي ((واده له چا سره)) لکه چي گوويند ناڅاپه له خوبه راويښ شوي وي په رښتيا هم ده غيږه هماغي چه خوب کي ورتله ، هېڅ کله په پلي کوسي نجلسي فکر نه وکړي . ده افتخار کا وو چي د هغسي نجلي په هکله کومه چي په خوب کي بي ليدلې ده جدي فکر کوي او اوس داسي ښکاري چي دده ژوند د هغسي په لاس کي دي . وروسته له دي چي راپښ ولاړ ، گوويند ونشواي کړي خپل همان ته قناعت وکړي چي په ناڅاپي ټول ولي دکاچي پورم



د تفریح لپاره ولاړسي . هلته په دي پيام په بله شپي بناي هلته په کومه نجلسي وويي او وروپه په ورسره وکړي)) د دي پښهاد طرح کول گوويند ته د حيرانتيا سبب وو ځکه دي په دي پوهيد ه چي که راپښ پوښسي مه پيدا کړي هغه دميا . دا وروسي لپاره د خبره کوي . په هر صورت دده د ژوند لپاره بيله وه . ما پتام په خپلو حيرانو ملگرو ته وويي ، لويي په بي ورسره کولي اوله ژوند څخه په بي خوند اخيست . دده په خوښيد چي دا وني وروسي ورځله خپلو همو همکارانو سره تيره کړي کم چي واده بي کړي دي . د هغسي له پلور سره رضنځي اړه منوي د چنبا بي خورا کوي د خور لپاره په خپل ايرتمان کي ميلند کړي . راپښ خپلو خبرو ته ادامه وکړ

بي ليکلي . په هر حال اوس هغه زياتره حتی په دفتر کي دکار په وخت کي د هغسي نجلي په هکله فکر کا وو . کار ، کار دي که هره غموره سخت هم وي پيا پد تر سره سي دغرمي ټولوي په وخت کي په په موقتي ټول دي گوويند کار پسي کيده . دده ملگري او همکار چي راپښ راي نوميد ه دغرمي پورې په بي ورسره پوښاي خورله . له خوبه ښخو راپه د پخوا کله چي گوويند دخپل خيال له نجلي سره پسي شوي وو ، نه بي غوښتل چي له راپښ سره دخپل امر په هکله خبري وکړي . يوه ورځ کله چي ده غوښتل دخپل امر په هکله نوي خبرونه ترلاسه کړي ، راپښ ناڅاپه ورته پښهاد وکړ ((څنگه ، نه فواړي چي پوخه خوښي ترلاسه کړي . پخس چي کوي . خا .

تبه تياره شپه وه اوسيز سي نه ښکار سده گوويند په خوب کي ټوپ وواوه او راجا ښ شواو د اڅکه چي پوښکلي نجلي په ده پسي راتله)

د خواښي معاي وچي ده خوب ليد ه ، خود هغسي څارنه ، د هغسي ناز او خور ، د هغه زړه په ټوپکوار ستلي وو . لکه چي پخوا بي مه په خوب ليدلې وه خود اوسه خوب کي ليدلې بي نومه نجلي چيرته ښتيدلې وه چي ده په ژوند کي هم پيواره هغه ونه ليد ه . هغه ولي په خوب کي ورتله او دغه د پاره گوويند د نجلي په هکله نکسر کا وه ځکه چي له يوه کاله راپه د پخوا پسي دي څاره اوبه خوب کي مخي ته ورتله او هر غموره په چي وخت تيره ده دده مينه په هم زياتيدله . له خپل همان سره پسي وويل چي بناي داد دي لپاره چي دي پور

کلن وو او که چيري خلو پښت کلن واي نو بيا پهل ټول وو .

خوله دوي نه چي د پريش کلن وه خوش حال ښکاريد ه . ژوند خپل خوند له لاسه نه و وکړي . دده مينه هماغسي وه لکه چي د شلوکا لورو . دي په دي پوهيد ه چي نجلي په خامخا په خپلو سترگو ونيسي . هغه په خپل همان باندې پوره باور درلود اوبه دي لته کي وچي داسي زمينه برابره شي ترخو هغه وويي . هېڅ څوک نشي کولاي بل چاته وويي چي دي پسي انسون څنگه دي په دام کي اچولي دي خو پز ازي دا ويلي شي چي پرده کوي شوي او نجلي دده د ژوند په خوب او پښتوب کله دده سره پوښاي وه چي دي نشي کولاي د اراز خپلو ملگرو سره شريک کړي . په دي ټول هغسي گوويند په خپلو خوښيو پرلپسي ترخيل نظر لاندې وساته . ده په پرلپسي د هغسي دفتو سترگو ننداره کوله او د هغسي ښکلي اواز په دي دي ته راپاله چي خامخا په يوه ورځ ورسره وگوري . هغه هلته دکوتي په کوچ کي وه . کله په په لار کي ولاړ ه وه او کله په بي په مدارس کي دخپل ايرتمان له کړ کي څخه د باندې هغسي ته کتل . کله چي د وروسي بل لپاره دي په خوب کي سره وليدل نجلي په خندا ورتي ونيسي وه چي)

((د ژوند په ستره لويه کي له تانه مخکي م)) نجلي دده د دي خبري چي ولي په زه له تانه نه مخکي کينزم په خدا سوه هرکلي وکړ او بيا بي تر شونه ولاندې وويل ((ترخو چي سره ونه ونيو ته په هېڅ کله په دي خبره ونه پوهنځي)) گوويند وويل : مچ په څه وقت سره ووتو ؟

نجلي د دي پوښتي معواپ ونيکړ اوله سترگو ورکه شوه ؟ خوند پر گوويند کاچي پورم ته را ووست . ده د پوي لويي کشسي چلو لو په گڼي کي دد پورم رښتيا ل په توره په کار پيل وکړ . دده کار پيل ول مخکي تي او دي پوي پښت ته منتظر وو . کله کله په پسي د هغسي له خوا شوق کاواولندي کي پسي .

من به دنباال

آهنگ

آهنگ

غزیه غزنوی ۱۵ ساله

بود که اولین
آهنگش را

خواند

آمد تا اینکه او را تفکیر کنند
بعد از نشر آهنگه شعری
بر پا کرد و غزیه غزنوی را به
مردم شناختاند.

غزیه غزنوی تا سن ۱۲ -
تحصیل نموده اما کدام کورس
سلکی موسیقی را تعقیب
نکرده است. وی ادها دارد
که در عرصه موسیقی هیچ
استادی ندارد. اکثر کمپوز
های غزیه از استاد سلیم
سرمد و شمس الدین مسرور

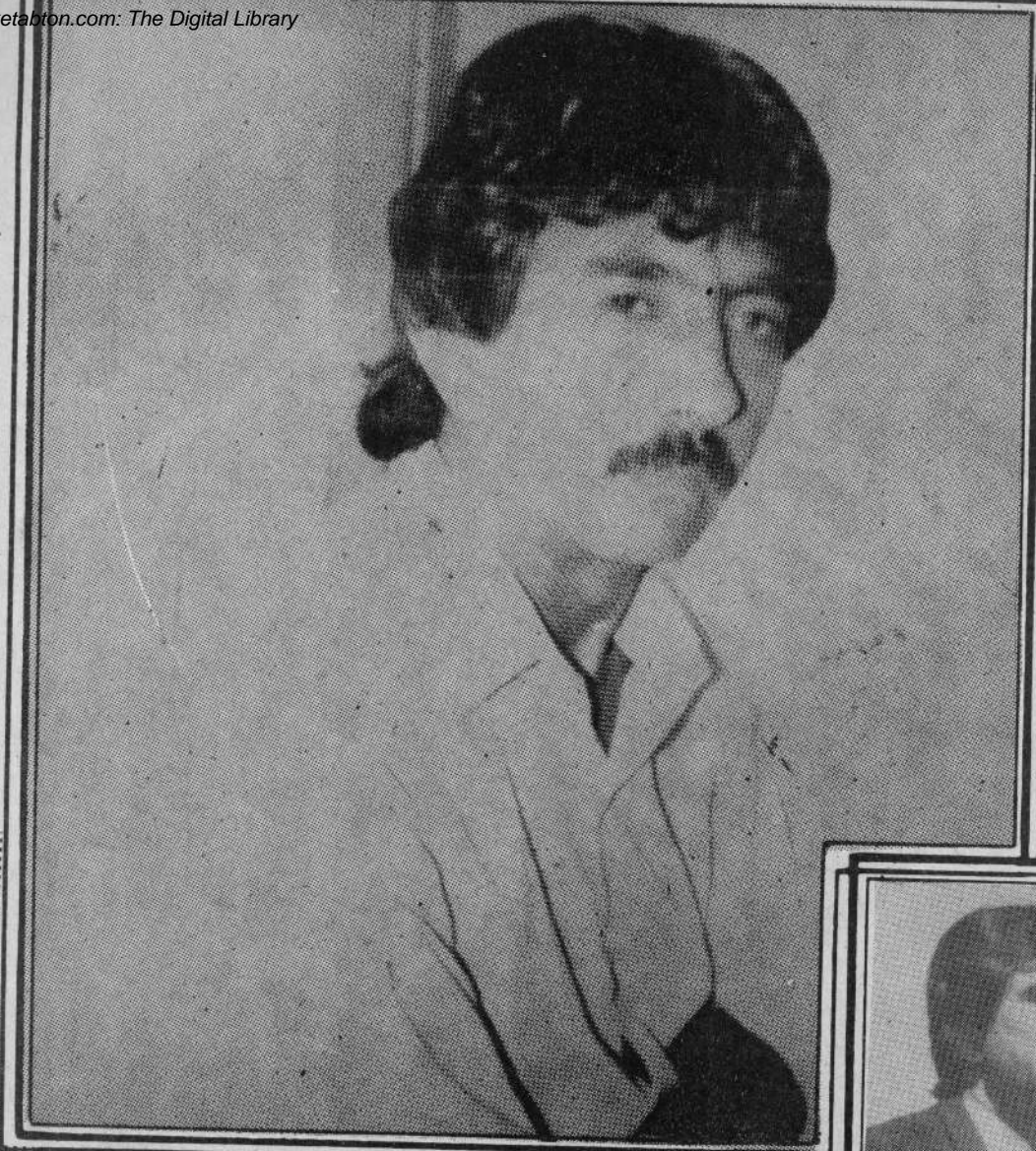
خیال و نغمه سرا میباشد و غزیه
شوقته خرابیات بوده و استعداد
در شن آزان درهای خروشان
موسیقی آب می نوشد.
سبک آواز خوانی استاد
مرحوم شهدا را در پیش گرفته
و آنرا ادا می دهد.

غزیه غزنوی در حدود
۲۲۵ آهنگه در آرشیف رادیو
و در حدود ۳۰ آهنگه در
آرشیف تلویزیون دارد که
هر یک از این آهنگها در زمان
ضربش بر سر زبان ها
بوده اند. در سال ۱۳۵۲
غزیه غزنوی آهنگی سرود که
کمپوز آن از -

او هنوز ۱۵ سال پیش
نداشت که در کسرت های
لیمه حبیبیه شرکت میکرد
و اولین آهنگه کاپی هندی
گنگا جی را خواند و در
بین مکتب و همسالانش محبوب
بیشی کاپی کرد در ایمن
هنگام توسط استاد محمد
عمر به زاد پو آمد و با خیال
صرفی شد و وقتی "ساقیا -
پده جامی" را از او شنیدند
بدون تاه خیر آنرا چیست
ثبت آماده کردند.
این آهنگه از طریق برنامه
به دنباال خیال نشر گردید -
هنگام آن آهنگی از هما -
نشر گردید و از شنونده
گان تقاضا
به عمل



نغمه سرا بود.
من به دنباال دلم با چشم
خونبار آمدم.
این آهنگه موجب از جوانان
را به دنباال خود کشید و اکنون
نغمه گهرانی ۱۸ سال قبل خود
را دارد. بعدها آهنگه
جاودانه محلی "سالی لاله"
زار باشد توسط او اجرا شد
که آنهم دست کم گرفته نفع
غزیه غزنوی دو دوره سر -
بازی را سپری نمود و در دوره
دوم که در انسامیل مرکزی -
ارد و خدمت میکرد افغانستان سفر
تأم و کسرت های اجرا نمود
کرد و کسرت های اولهن بار
او سالها قبل برای او لهن بار
کسرت مستطقی در کسب
ریاست اوزاق در جشن
استقلال کشور مدت ده شب
از ساعت شام تا یک شب
اجرا نموده بود و علاقمندان
پوشماری را به دو رخود کرد
آورده بار دیگر در ماسبارک
رضان کسرت های در محبت
هتل به میان هتل و پلازا
هتل اجرا نمود و کسرت های
هم در مزار شریف و هرات دا -
شت که عطش دوستداران او -
زش را در آن نقاط کشور تسر
نمود نشانند.
غزیه غزنوی باری آهنگه
نمود انگیزی برای وطن
در سال ۱۳۶۱



عزیز عزیزم که از اولین -
 آهنگ "ما قیامده چایی"
 زان سراب دوشمن "جام"
 است موسیقی را تا انجام سر
 کرده به حال ۱۳۳۶ در -
 شهرت در یک خانواده -
 روشنگر بشود کرد بدو همداه
 به کابل آمد و در لیسه
 حومه به درس بکتاب داده
 داد

سهیلا حسرت نظمی



سرور
 که جایزه اول ادبی
 هنری وزارت اطلاعات و کلتور
 راتبعش ساخت. او در سال
 های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ نیز جوایز
 ادبی هنری دست آورده -
 است پنج قطعه نقد برنامه ریز
 در دوره سرانیزش به وی اعطاء
 شده اند. معلوم است که این
 وطن را نیز با صداقت و با همت
 انجام داده است. همچنان
 در پیلهام های افتخاری از اتحاد
 اتحادیه جوانان افغانستان و
 بدست آورده است. هم خاطر
 قدردانی از خدمات وی که مدال
 در خدمت به خاطر نظر
 در سال ۱۳۶۹ از
 اتحادیه
 انجمن های هنسر -
 ندان به وی تفویض کردید.
 عزیز عزیزم در اوان جوانی
 عاشق موسیقی بود که هرگز به
 رسال او نرسید. اکنون با خانم
 ونج فرزند خویش بدو دختر و
 سه پسر زنده گی خوشی دارد.
 از دوستان نزدیکش نیز سز
 است که به صداقت او ایمان
 دارد و برخورد نیکو و صمیمیت
 او را می پسندد.
 عزیز عزیزم دوست دارد -
 همیشه در محافل خوشی علاقه
 ندان آوازش شرکت نماید البته
 هیچ سرحد مادی را در پس
 علاقه به حیث مد پر موسی
 موسیقی تلویزیون
 اپنا یوغیفه

به یاد بود استاد سخن خلیل الله خلیلی

نوشته داود سیلوش

استاد خلیلی این سخنسرای وارسته که الفیای عشق را در مدرسه جذبات خداوند گام ریلخ به گفته خودش فرا گرفته و الفیای رنج زنده گی را در پیشه های تبخیر، فقر، تنگدستی، آواره گی، تقییب و تمذیب آموزش از این مدارس چنان درسی گرفت که به صفت جراحدا رفروخی، نظامی، سنایی و سایر بزرگان ادبی بالها م ملکوتی وانفالات عرفانی اش گیرا ترین وید براترین ناله‌ها را در ازمسین به خدا، شناخت حقیقت و اعتراض علیه اریکه فرعونى ظلم بلند کرد.

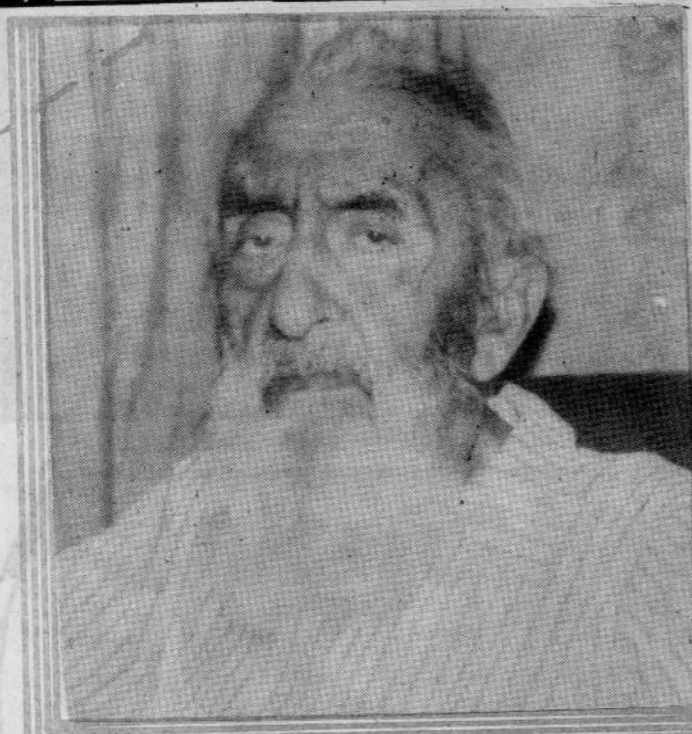
قریحه سرشار، طبع روان و کلام آتشین خلیلی را رنگ بوی و حلاوتیست که مانندش به سالها نخواهد روئید. او امتزاج امورایی اندیشه، احساس، تخیل و آهنگ را در اوج خلایق هنری در طرف کلام ریخته و سوزنده ترین ناله‌ها را در آثارش جسان بخشیده است.

به قصد آشنا نی با گوشه‌های زنده گی این استاد بی بدیل به برادوش الحاج نجیب‌الله خان مراجعه کردم. نجیب‌الله خان که گردلا لت روزگار در سیمای نورانی اش به وضاحت خوانده میشود گفت:

((سر شوریده با ناخن مخارید)) و با این اشاره به عنوان تلقین درسی اهل نظر خواست از صحبت بهمان کنار رودولی بعد از اصرار زیاد حاضر شد داستان دردناکین زنده گی استادش شرح کند در حالیکه از چشمانش مروارید اشک میبارید به سخنانش چنین آغاز نمود:

((برادر بزرگمن استاد خلیلی که یکسال از من بزرگتر میباشد. در سال ۱۳۳۵ ق در باغ جهان آرا دیده به جهان گشود. در آن زمان با غمهای جهان آرا و شهر آرا از شمار بهترین باغهای کابل به حساب میآمد. من سه برادر و یک خواهر یعنی خلیل‌الله، نجیب‌الله، عثمان جان و خواهر ما در خانواده تولد شدیم که پدر ما محمد حسین خان مستوفی المالك از رجال برجسته دولت امیرحبيب الله و مادر ما دختر عبدالقادرخان یکی از خوانین نمودر شما بود.

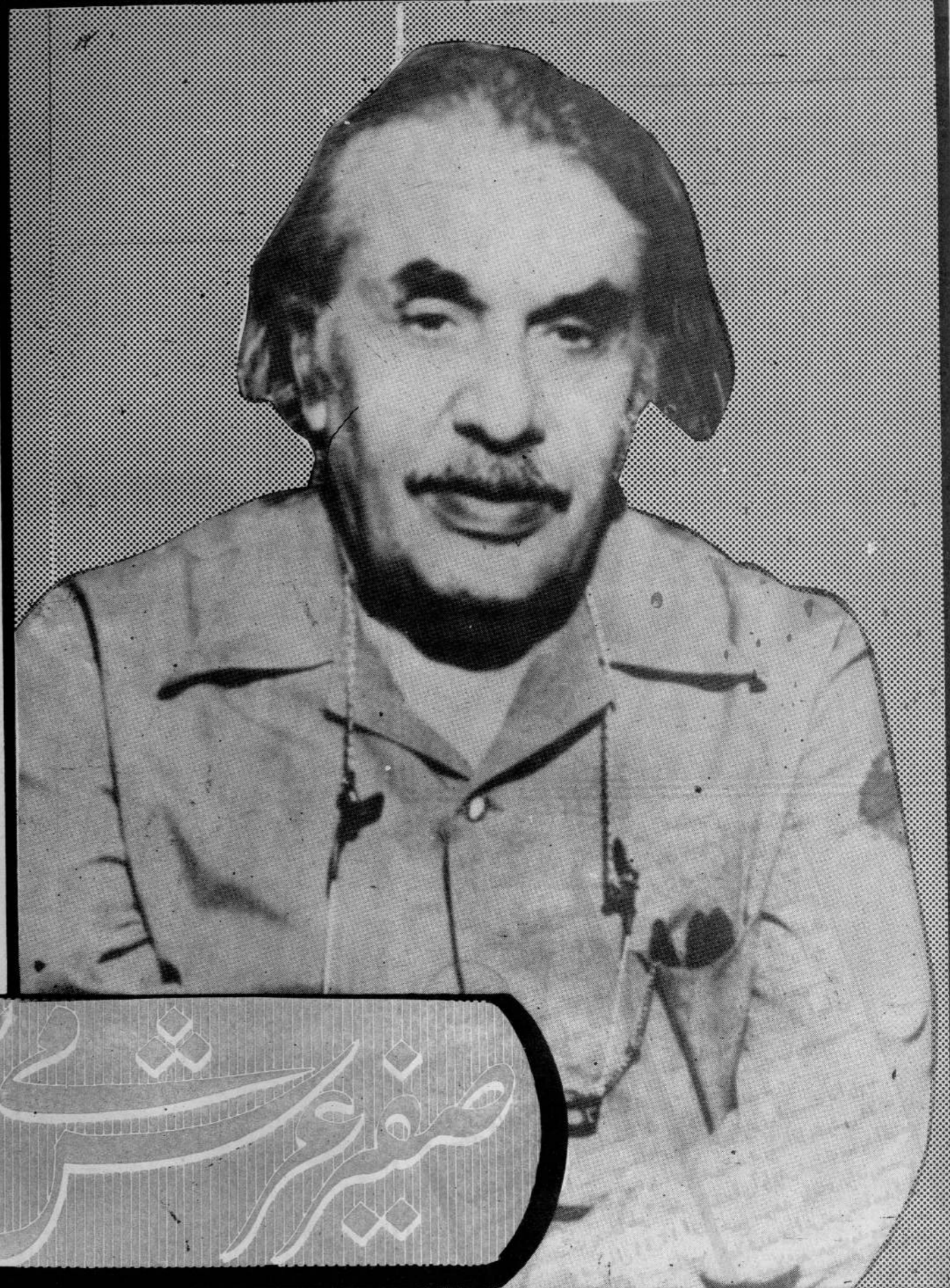
لطفاً صفحه برگردانید



الحاج نجیب‌الله خان برادر استاد خلیلی

هر قدر آب زنده گی نشنا بسند و بر آسباب زمان بریزد و گردونه سپهر بر فرق زمینیا و همواره ویدرتک بجر خد از بوستان سرای شعر معاصرفارسی دری قامت سرو آزاده و سخنور فرزانه استاد خلیل الله خلیلی شکو منده تر و برو مند تر جلوه می افروزد.

ما که در مقاومت قریب با او قرار داریم هنوز، کرانه های ناگرا نند این قله سربه فلک کشیده شعر و آشتیان اندیشه این عنقای فلک بیساق عقاب بلند بسرواز هندوکوه را آنچنان که لازم است ندیده و نشناخته ایم.



صفتی که در کمال سیرت و کمال کمالش

من چها رساله بودم که مادر م مردو بعد از آن پدر م مارا از هر مسرای به یک سرایچه در بیرو نانتقا لداده عبد لر حیم خان معلم حساب و امیر محمد خان سید خلیسی معلم فارسی رامو طرف کرد که به تقسیم و تربیه ما پیر دلزاد باری امیر میخواست به جلال آباد برود به پدر م اطلاع رسیده بود که بلاق قتل امیر در شکار گاه کله گو شطرح شده او این اطلاع را به امیر دادولی امیر به اطلاع مذکور کتربهاداده به سفر رفت و پدر م نیز با خود به جلال آباد برد امیر در شکار گاه کله گو ش به شهادت رسید ... پدر م زندانی شده ام در جلال آباد بودیم در آنجا بی سرتو شت ماندیم شخصی بنا م ملاسلطان علی کوالده اش عثمان جان برادر خورد م زاشیر داده بود . نزد ما آمده عثمان جان را پشت کرد و ما همرا یش از خان نه بر آمدیم . به چند مسجده رفتیم مارا جای ندادند به خان نه شخصی بنام محبوب خان که اصلا همان خان نه را پدر م به او بخشیده بود رفتیم او هم ما را پذیرفت . بالاخره شخصی بنا م چها ن گیر خان که مرد مردانه صفت بود حاضر شد مدتی ما را در خان نه اش جاد حد و در همانجا دوستان پدر م چون جلال الله بن خان باغبان نباشی ملک غلام نبی اهنایلیفسی . محمد کریم خان خوتروان و محمد سیدی خان قزلباشی آمده از ما احوال پرسسی میگردند ... در کابل ما ماهایم عبد القوی سر خان و عبدالروف خان . به امان الله خان عرض کردند که امیر اجازه دهد تا ما از جلال آباد به کابل انتقال یابیم امیر اجازه داد و قتی به کابل آمدیم خان نه ما محاصره بود و ناچار به خان نه محمد حسن خان کاکیم رفتیم ... چند روز بعد مستوفی صاحب مارا به زندان نزد خود خواسته گفت : ((فرزندی عزیز م خوب دیدم که شهید میشم)) بعد از شهادت پدر همه مال و جایزاد ما ضبط شدو من به گوش خود می شنیدم که چه جزی می صد امیکرد : ((اوردم امروز مال محمد حسین خان مستوفی لیلا میشود مال مستوفی لیلا میشود)) .

کاکا یم با خبر شهادت پدر م سکت قلب نمود . بعد از آنما به خان نه مادراندر م که همشیره بیتا ب صاحب بود رفتیم . در این وقت حکومت گفت اگر کسی پیدا شود . مارا ن دهد و در قلمه دو راز مردم نگه داری کند ما را به او مید هد . از اقارب ما هیچکس حاضر نشد تضمین بدهد . بالاخره ناظر عین الله بن خان مرحوم صاحب نداده ما را به صدق آباد شمالی برد . ابتدا در قلمه ما امیر وزیر صاحب عبد لر حیم خان زنده گسی میگردیم حکومت ششما مخرج مارا داده بود و قتی خرچ ما خلاص شد مادر کلانم با ما اوقات تنخی را آغاز نموده مجبور شدیم درینا حویلی به قلمه بایین برویم . در آن روزگ جیزی برای خوردن ندا شتیم بر گیت عبد السلام خان به ناظر ش نو شته کرد که یک خروار غله از گدام بیاید حد ناظر از گدام غله بمانداده گفت : ((بسروید در آسیاب هر قدر مزد روزانه آمد بگیرید)) اکثر ما سن و خواهر م در آسیاب میبودیم اگر مزد میامد میگردیم و اگر نماند خیر ... با همیسن اوقات تلخ و زنده گیشوا ربه مکتب دهبا لی میرفتیم معلمین ما ملا عبد السلام خان مشاق و یک قاری صاحب بود . ملا عبد السلام خان خلیسی با ما شفقت میکرد . استاد خلیسی سالیها بصد مشقات و نجای آن دوره



استاد خلیسی هنگامیکه سفر کرده افغانستان در بخارا بود

بنا مل چو خارا نچینند
 اثری پای من در آن بینند
 نجیب الله خان ادا میدهد هد :
 ((در آن سالها سر کسالنگ تمدید میشد . امان الله خان میخواست از جرین کار این سر ک دیدن کند . احمد علی خان حاکم اعلی شما لی به محمد امان خان حاکم کوهستان تیغون کرد که مارا به جیل . السراج بفرستد . تا بنه امان الله خان عریضه نما یم که از نظر بند رحایی یابیم عریضه ما قبول شد و ما امان الله خان امر کرد که در بسا به قیقا ر سرا یخوا جه چند جریب زمین ضبطی ماسترد شود تا با لای آن کار وزنده گیم . در باب قیقا ر شا صل مکتب میریچه کوت شد یم و استاد یکسال بعد از دوس خواندن درها ن مکتب به صفت معلم مقرر شدو سی رویه معا ش برا یش تعیین گردید .))
 گو یی استاد میدا نست که روزی سر گذشت اشس را نجیب الله خان به کسی حکا یت میکنند که به تا ئید گفته او این مر حله زنده گیش را دوشمر چنین تصو یر میکند : بعد از آن شد وظیفه ام تعیین شد بود م در آن مقام عظیم



استاد خلیسی بانایب سالار عبد الرحیم خان مامایش هنگام اقامت در هرات

پرسند که امروز که استاد سخن گوید
 گویم هم اینک که استاد ضعیف
 حیب نالی

بعد از آن شب مستیاد تخلص اش را خلیسی گفته شد و به شعر سرودن آغاز نمود . خود استاد در یک مصا . حبه اش درباره اینکه چگونه به شعر رو آورد . میگوید : ((... بادبیتا گشتا بودم ، کتب فارسی خوانده بودم ، مخصوصا مثنوی رهبر م دوست داشت و به متهو صیه کرده بود که مثنوی مولانا - جلال الله بن را بخوانم انک انک باهنکا روز نها آشنا شدیم بعد از آن تعقیب کردم شعر را ، پیش کسی زانو نگذاشته ام و تلذذ نکرده ام خود به خود الهامی که از قلبم آمده ، واقعاتی که در افقا نستان موجود بوده ، گامی انفعالات عرفانی خود م در وصف مناظر طبیعت ، در رسیدن به حقیقت ، در یافتن راهی برای نجات انسان ، در باب صلح ، در باب امن ، در باب رسیدن به خلا بعضی اشعار گفته ام ...))
 نجیب الله خان مراحل بعدی زندگی استاد را اینطور شرح میدهد :
 ((بعد از اخراج استاد از مکتب میریچه کوت به اثر مساعدت یکی از دوستان پدر م اجازه رفتن به کابل را حاصل نمود یم و در گو چه خیابا ن زنده گیم میکرد یم ، در ۵۰ صفحه ۵۰ دنبال کنید

ظلمه شام شده در شعر از فردا فراتر

با غربت در راه زنده گی گام ماند و در غربت جان سپید

زنده گیش را در صدق آباد به دختر ش ماری شرح داده میگوید :
 آن یتیمی و آن صیبت ها
 درد ها رنج ها فلا کتها
 بیگانهی و گونه گونه سزا
 حبس ونفی و شکنجه و یضا
 بایر هنه شدن سوی مکتب
 یک ورق درس و صد هزار تمب
 اندران جا که روستای منست
 روستای منو نیای منست
 نیست جایگزینش که تر نبود
 از من و حال من خبر نبود

شاد بودم که در جوانی من
 وقف علمست زنده گانی من
 لیک از مکتب بیرون کردند
 درسیه چال غم زبون کردند
 نجیب الله خان بقیه سخنان را چنین ادا میدهد هد :
 ((در باب قیقا ر سرا یخوا جه یک شب استاد وقتی از خواب بیدار شد گفت من امشب خوا ب دیده ام که حضرت جانی در حالیکه به دستش جنگ است برایم این شعر را میخواند :
 خلیسی ! جنگ بردار و این ترا نه بخوان
 « دهر ویران و نام نیک آباد »

عاشق امانم بزم کیم

ایضاح التحصیل دانشکده زبان و ادبیات
رشته الهی است (از چهار سال به اینسو
شعر میسراید تقریباً در تمام تصویرها پرداخت
هایش (مشق) به رنگ رد پایی به جا
گذاشته است وقتی در این مورد از او پرسیدم
گفت: این را بیانته ام کمن عاشق استم
و همان تصویر را به شعر میردن و امیدارد اما
به گفته همان شاعر بزرگ نمیدانم بر چه
چیزی با چسب کس؟

پرسیدم: مگر چنین چیزی هم ممکن است
گفت: هم اکنون که سخن شده است
ساجده میلاد در برابر پرورش بگفت
اساما: نمیخواهم هیچ چیزی را در شعر یا شعر
ثابت کنم، هدفم صرف بیان است بیان آنچه
که ذهن و روان مرا بر میساند، آنچه همین دلیل
است که حرفها به مدتی بکمان یک مدتی
نمیستند پیوسته موضوع میزدند و در یک طبیعت
حالات و زندگی پیدا میکنند پرسیدم: در شعر
از یک شعر تا از روی تیغ (شیطان) (شوخ)
(حوا) چه چیزی (ادم) گفته اند و کس
در آن نشانده بر از مشق (تو امانم بزم کیم)
پرسید: چرا این شعر را بر سر دیوار خانه
زیاد دارد؟

در آن سروده (مشق) یاد شعر (آیند)
و نیاز است بدان داشته ام وقتی در وضع
چون کند است
دام میخواهد همه و از
استعداد خوشبختی تمام
از برای شکافی هم در شعر
گفت: تا این وقت شعر برای من سروده
گفته و تا وقتی شعرهای سروده ام بخواند
هند که سروده شوند
تا آخرین پرورش: همین حالا چسب میخواهم
پاسخ: من چیزی نمیخواهم، دل من میخواهد
(وید و تا بنگه در انتظار پرورش بگفتی به پاسد
ادامه داد...)

دل من میخواهد

دل من میخواهد
که به روی همه حاشیه ها
بوی دل بزرگ
به دور مکتوبات
به آن آینه ها
به گداز ستارم
به برگ کتاب
تا برای ترا بنویسم
با خطوط شکسته ای در رفته
باری صد سیاه و سیوس
بار زین و زار در تمام
در رفته مردم این شهر
تعبیر از شعر
(ساجده میلاد)



Brečna

10/10/56

نوروز آواروگان

گوئید به نوروز که اسال نیاید در کشور خونین کفتان به نگشاید
بلبل بچمن نغمه شادی نسراید مامزده گانزالب پختند شاید

خون می دمد از خاک شهیدان وطن دای

ای دای وطن دای

گلگون کفاز چه بجا چه زمستان خونین جگران را چه بیابان چه گلستان
در کشور آتش زده در خانه دیزان کس نیست زنده بود بر خار استیما

کس نیست که دوز دین ده کفن دای

ای دای وطن دای

از سینه بزرگ تو خون می دمد امروز از خاک توستی و جنون می دمد امروز
آن لاله چه دیده که نگون می دمد امروز دان سبزه چراز زرد و زبون می دمد روز

سرخست بخون پا و سر سرد و سمن دای

ای دای وطن دای

ای برهنه پا سرد و سر سرد از تویی تو سردار و سزا و از نهج سرنار تویی تو
دشمن شکن و فاتح و سرباز تویی تو فرمانده این خاک را آغاز تویی تو

غیر از تو کسی نیست درین زکهن دای

ای دای وطن دای استاد سخن خلیل الله خلیلی

حرف و وقت ماما شوخک دست از شوخ مری و طرد

قرار بود ماما شوخک سوالات رسیده به ادا ره رادین ماه پاسخ بد هند اما از اینکه شایعه ازدواج دوش در مطبوعات خوانده شد اما هم اطلاع گرفتیم که مو صوف واقعا به درد کمر مبتلا شده اند زیرا خانه شان در باران های اخیر تنگ شده است و ناگزیر در نهایت ماما شوخک یکی از کارندان مجله این سوالات را پاسخ داد .

چرا مرد های زن دار نمیتوانند دوسه باره ازدواج نمایند اما مجردها یکبار هم قادر نیستند ؟
 * بخاطر آنکه راه ازدواج را بلند اند .
 اما راست است که عوث زلمی بار دیگر حج مرود ؟
 * قصد دارد اما شاید به ترکستان برسد .
 اگر شما فرهاد دریا مینویسد شعر های کی را میخواندید ؟
 * شعر کسانی را که در مجموعه خود اجازه خواندن انرا میداد .

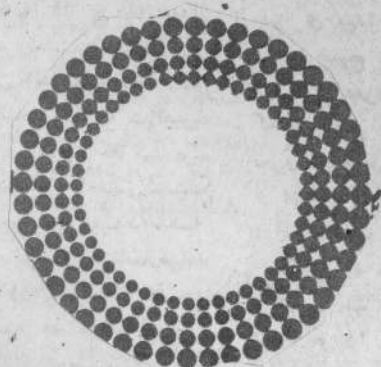
* تفریها ده سال است کسی به این سوال جواب نمیدهند .
 چرا خواننده کان سپارون راهبتر جوانان تشکیل میدهند ؟
 * مگر ماما شوخک هم از جمله جوانان است چرا بازار طنز نویسا درین روزها گرم است ؟
 * خدا خانه شماروالی را آباد داشته باشد .
 چرا سپارون به وقت و زمانش از چاپ منبرایسد ؟
 * مسوولینش نیز همین سوال را مینمایند .
 رئیس همیسی چی معنی داره ؟
 * یعنی رهس ادا ره بی که چندین

چرا درین اواخر زیادتر باطفال به سینما میروند ؟
 * بخاطر یک فلم های تلو یو یوزن را انقدر در ناوقت شب نمایش میدهند که همیسه اطفال به خواب میباشند .
 اگر دختران پوهنتون ارایش نکنند چی واقع خواهد شد ؟
 * بچه های پوهنتون به خوبی در سها- یشان را ادا می خواهند داد .
 قصاب اغنا مهالده زورناست کسی را میمالد ؟
 * خودش قصاب را .

نتیجه پرسشها

با پاسخ گرفتیم

چرا در ستم برق و در تابستان آب کمین میشود



وزارت را رهبری کند .
 چرا تنظیمات شاروالی کثافات رادر دریای کابل میاندازند ؟
 * پس در کوچه ها و جاده بیندازد .
 چی وقت ماما شوخک از شوخی هاست خواهد کشود ؟
 * هر وقت از کردردی نجات پیدا کند .
 چرا در مکرورپان هاجه ها همیسه با غولک میگردند و در پی شکار گجفک - شومه دهلیمز ها و مکاتب را می شکنند ؟
 * بخاطر یک والدین شان توانایی خرید گوشت گوسفندرا ندارد .
 همسایه های مامعولا کثافاتشان را از منازل بالا به پایین میریزند ما چی کنیم ؟
 * شما انرا با احترام زیاد دوباره بمیالا بپرسد .

اگر عکس های بعضی هنرمندان به تکرار در بعضی مجلات چاپ نشود مجله از پای میماند یا هنرمند ؟
 * خواننده بهچاره .
 ایامه راستی هنرمندانی که هر شب در تلو یوز بون آهنگ های شان نشر میشود جادو میکنند ؟
 * اگر هنرمند جادو نکند مسوولین نشر که جادو میکنند .
 میگویند ملی پس قبرستانی از موشها دارد ه ایما شما گورکن این قبرستان را میهناسود ؟
 * کسانیکه می شناسند چی از دست - شان میاید که ما بهشناسیم .
 چرا در زمستان برق و در تابستان آب کمین میشود ؟
 * بخاطر یک زمین کروی است .
 علت ان چیست که میگویند میزمدور دا ریم ولی در میز مستطیل مینشند ؟
 * از دیاد چوکی !
 وقتی که آدم به تلو یوز بون میهنسد چرا خوابش میرود ؟
 * هیچ در برابر تلو یوز بون بهدار ماند ه - نتوانستم که این سوال خوب را جواب بدم وقتی که مامورین به خاطر کار در دفتر میاینده چرا جله دارند ه زود به خانه برونسد ؟

خواندیم که:

شهرکش در خلواره ملاک به دنیا
 تر بخش نخست سرگذشت تهور
 جهانگشا خواندید که وی در شهر
 گش در خانواره ملاک به دنیا
 آمد. اما بنا بر استعداد که در
 دالعه علوم و فنون جنگی که
 داشت بیست و بار یکی از شاهان
 راه باز کرد و از آنجا به منصب
 سر لشکری و سپس به پایه پیک
 جهانگشا نایل آمد و نیز خواند
 بد که تیمور دوره کودکی و جوانی
 را چگونه سپری نمود وی بر دانش
 های شرا از مسایل مذهبی حکایت
 میکرد تا اینجا که به او توصیه شده
 بود تا علمای دین را محترم بشمارد
 اینک دنباله آن.

من به تو توصیه میکنم
 که هرگز دین محمد (ص)
 را ترک مکن و پیوسته علمای
 دین را محترم بشمار و معام
 شرت با آنها دشمنان دینی
 را از یاد مبر و اگر میتوانی
 مسجد و مدرسه بساز و اما
 لت را وقف مسجد و مدرسه
 بکن.

یکی از قایق که بعد از
 نمان نمانزده سالگی
 برای من اتفاق افتاد رفتن
 به سمرقند و ملاقات (امیر-
 کللال) بود (امیر کللال) بر-
 خلاف آنچه از نامش فهمیده
 می شود جز امرای نبوده بلکه
 در زمره عرفا به شمار می آمد
 و او را ((پیر)) می دانستند
 و پیوسته عده ای از مر-
 یدان در محضرش بودند
 و از وی استغاده می کردند.
 قبل از اینکه به سمرقند

بروم. ((عبدالله قطب)) نام
 ای نوشت و به من داد و گفت
 وقتی وارد سمرقند شدی
 این نامه را به نظر ((امیر-
 کللال)) برسان و او تو را به
 خوبی خواهد پذیرفت من
 به سمرقند رفتم و بعد از این
 که گرما به کسرم راه را
 از خود دور نمودم وارد محضر
 ((امیر کللال)) شدم و نامه
 ((عبدالله قطب)) را به او دادم
 ((امیر کللال)) در آن تاریخ
 که اولین بار او را دیدم پیر-
 مردی بود قهری بسیار
 ساله دارای ریش بلندی
 سفید اما چشم های درخشنده
 و با محبت و بعد از این که
 نامه ((عبدالله قطب)) را خواند
 نظر دقیق به من که در
 ذیل مجلس نزدیک در اطاق
 نشستیم ۶-۶ انداخت و
 گفت ای جوان بر خیز و کنار
 من بنشین تا من تو را بهتر
 ببینم من از ذیل مجلس بر-
 خاستم و خود را کمر ((پیر))
 رسانیدم و ((امیر کللال))
 گفت ای ((تیمور)) من اسم
 پدرت را شنیده ام اما او را
 ندیده ام و ((عبدالله قطب))
 می گوید که تو تمام قرآن
 را از حفظ داری و شعر اکثر
 شعرا را نامدار عرب و عجم
 را میدانی گفتم بلی ای پیر
 طریقت خداوند حافظه
 این قوت را به من داده هر شعر
 را که یک بار بخوانم از
 حفظ می کنم ((امیر کللال))
 نفت آیا از اشعار ((اعشی))
 چیزی میدانی؟
 تو ضیح: اعشی یکی از
 شعرای معروف عرب است
 که به خصوص منوچهر شاعر
 معروف فارسی زبان قسمتی
 از اشعار او را به نظم فارسی
 در آورده است.

فهمند و نامحرم بدانهای
 نبرد. بعد ((امیر کللال)) یکی
 از غزل های ((اعشی)) را خواند
 و بعد از خواندن غزل گفت
 تو که شعر عربی و فارسی
 را بعد از یکبار شنیدن حفظ
 میکنی این غزل را که من خوا-
 ندم تکرار کن و من بلافاصله
 آن ده بیت را تکرار کردم.
 پس از آن ((امیر کللال))
 خادم خود را طلبید و کلبه
 خواست. خادم رفت و بعد
 از چند دقیقه با یک ظرف پر
 از کلبه مرا جمت کرد.
 ((امیر کللال)) هفت کلبه را
 از ظرف برداشت به من
 داد و گفت وقتی به ((کش))

من از غزل و تشبیب نرفت
 دارم.
 توضیح کلبه تشبیب از
 ریشه عربی شبید-شباب یعنی
 جوانی است و با شعاری
 اطلاق می شود که در آن شعرا
 زیبا می و جوانی را وصف
 میکنند.
 امیر کللال گفت تو که
 جوانی فاضل هستی نباید
 از غزل و تشبیب نرفت داشته
 باشی چون غزل و تشبیب
 وسیله ایست که شعرا بدان
 وسیله اسرار عرفان را بیان
 می نمایند و چشم و ابرو
 خال و می و معشوق اصطلاح
 حائاتی است برای بیان اسرار
 عرفانی به طوری که فقط
 کسانی که اهل راز هستند

مرا صحت کردی از هر پیک
 از این کلبه ها ذره ای بخور
 و بقیه آنکاه دار و مس
 پیش بیسی می کنم که هفت
 اقلیم جهان مطیع فرمان تو
 خواهد شد. وقتی ((امیر-
 کللال)) این پیش بینی را کرد
 هفتصد و پنجاه و دو سال
 از هجرت نبوی می گذشت
 و من تصور نمی کردم پیش
 گوئی او به حقیقت بیبوند
 ولی بعد از مراجعت به ((کشی))
 پدرم گفتم که ((امیر کللال))
 مردی است بزرگ و دارای
 کرامات و نبویه دستور او
 عمل کن و از هر کلبه ذره
 ای بخور و بقیه را نگاه دار
 من چنین کردم و امروز می
 فهمم که آن عارف سال خور-

تیمور

رده چیزهایی را پیش بینی
 می کرده و می فهمیده که من
 در آن موقع قادر به استنباط
 آن نبودم آنچه ((امیر کللال))
 گفت به حقیقت بیست و هفت
 اقلیم جهان مطیع من شد. پدرم
 از یک استاد شمشیر بازی
 به اسم ((سیر طرحان)) دعوت
 کرد که بیاید و فن شمشیر-
 بازی عالی را به من بیاموزد.
 من تا آن موقع شمشیر میزد
 ولی نه آن طوریکه با پدر-
 شایده ((سمر طرخان)) در
 اولین روز مبارزه با من
 تعلیم کرد یک طناب دراز
 با خود آورد و دست راست
 مرا به وسیله طناب به بدن

بست و گفت ((تیمور)) اینک
 تو مانند کسی هستی که پیش
 از یک دست تپا زد و آن دست
 چپ می باشد. بعد برای رسم
 تو ضیح داد که در میدان جنگ
 یا در موقع مبارزه دو نفری
 حریف می گویند که دست
 راست خصم را که مسلح
 به شمشیر است از کمر بکنند
 یک ضربت نیزه یا سیر
 برای از کار انداختن دست
 راست کافی است و مردی
 که با دست راست شمشیر
 میزند بعد از این که دست
 راستش مجروح شد فرقی
 با مرد ندارد.
 وقتی به امارت رسیدم
 ((سمر طرخان)) پیر شده
 دندانهایش فرو ریخته بود

من از دشمنان دورم جوانی
 خود انتقام نگرتم زیرا پس
 از این که به امارت رسیدم
 فرمانروای شرق و غرب
 جهان شدم دشمنان دورم
 جوانی که در آن عهد در نظرم
 بزرگ بودند طور حقیق
 شدند که شرم میگردم آن
 موجودات ناتوان و ذبون
 را مورد خشم قرار بدهم.
 انسان تا وقتی کوچک و نا-
 توان است دشمنان را بزرگ
 می بیند ولی بعد از این که
 بزرگ و توانا باشد دشمنان
 قدیم طوری در نظرش حقیر
 جلوه می نمایند که ننگ ندارد
 از آنها انتقام بگیرد.
 با اینکه جوان بودم و با
 فضای قدرت جوانی اسب

جلال الدین روی می سراینده
 اشعار مثنوی عقیده به
 آزادی مذهب داشته و تمام
 مفاهب را محترم بشمرده و
 می گفته که هیچ مذهب بر
 منهد دیگر مزیت ندارد در
 صورتیکه من عقیده داشته
 و دارم که مذهب اسلام بر
 تر از مذاهب دیگر است
 است و این را منبای تصصیب
 مذهبی نمی گویم بلکه
 از روی دلیل اظهار میکنم.
 دلیل من قوا نین مذهب
 اسلام است و اگر قوا نین
 مذهب اسلام را با قوا نین
 مذاهب موسوی و عیسوی
 مقایسه کنید معلوم خواهد
 شد که مذهب اسلام بر تراز
 مذاهب دیگر است در قوا-

این دنیا با شند و هم در فکر
 دنیا دیگر و لی از خواندن
 کتاب ((گلشن راز)) تا لیف
 محمود شبستری لذت بردم
 یا اینکه سر آینده اشعار
 ((گلشن راز)) شرحی هفت
 اما می بود. اشعار شجاع
 به خدا و مبداء و ماد خیلی
 در من اثر کرد.
 من به قدری از خواندن
 ((گلشن راز)) لذت بردم که
 بعد از این که از ربا بیجان
 را به خون و آتش کشیدم
 از قتل عام سکنه ((شبستر))
 خود داری کردم زیرا سر-
 بند ((گلشن راز)) شبستری
 بود. روزی که من به
 ((شبستری)) رسیدم مردم از
 نیم جان گر ریخته بودند
 من چارچی فرستادم که چار
 بزنند که سکنه ((شبستر))
 مرا جنت نمایند و با آن هیا
 قول داده می شود که چار
 مال و ناموسشان در امان
 خواهد بود.
 مردم که امید نداشتند امیر
 شرق و غرب جهان و عده
 دروغ نیند حد مرا جنت کر-
 دند و وارد خانه های خود
 شدند من دستور دادم که
 سکنه شبستر را سر شماری
 نمایند و معلوم کنند که چند
 تن از مردان و زنان عشر
 شان با زها نزد سال بیشتر
 است و بعد از خاتمه سرشمار
 ری معلوم شد که در شبستر
 ((۲۸۹۱)) مرد و زن زنده می
 می نمایند که پیش از پانزده
 سال دارند و من دستور
 دادم که به هر یک از آنها پنج
 مقال طلا بدهند و هیچکس
 از طلا بین سکنه ((شبستر))
 تقسیم نشد.
 مردم احساس رانندگی
 من چرا آن زد را بین سکنه
 ((شبستر)) تقسیم نمودم و
 من هم نیت خود را با آنها تقسیم
 زیرا عوام الناس استمداد
 ندارند که به نیت دانشمندان
 صیه می کند که هم در فکر

تیمور

دیگر نمیتوانست گوشت
 و بان خشک و خیار بخورد
 و دانه های انا را را بخورد
 و من خدمت گذشته او را
 فراموش نکردم و مستوری
 کافی برای پیش مقرر نمودم
 که مدام العمر به راحتی زنده
 می نماید. از آن گذشته
 من بعد از این که به امارت
 رسیدم هیچ یک از استادان
 و دوستان قدیم را فراموش
 نکردم و به همه یا مستوری
 دادم و با این که در قرآن
 نوشته است ((السن بالسن
 والا ذن بالاذن)) یعنی بجای
 دندان دندان بکشید و به
 جای گوش گوش ببرید

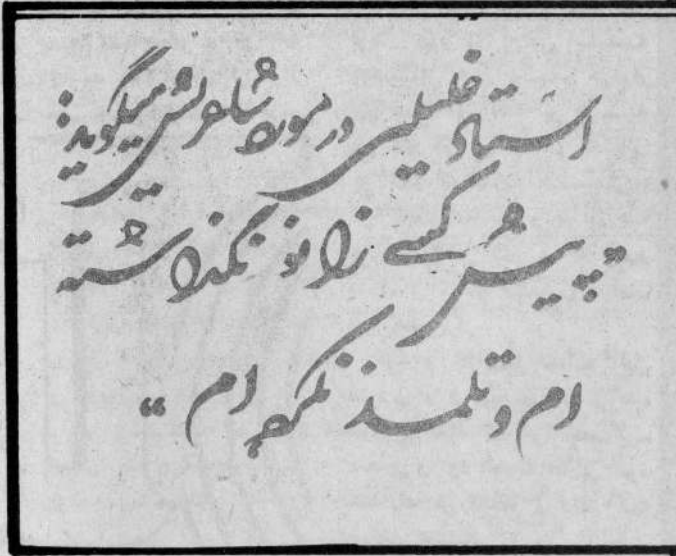
تا ختن و نیزه پرا نیدن و تیر
 انداختن و شمشیر زدن و
 کشتی گرفتن را دو سنت
 میداشتم از تحصیل علم
 غافل نبودم. در آن موقع
 دو کتاب را که هر دو به زبان
 فارسی نوشته شده است
 خواندم یکی ((مثنوی)) تا لیف
 جلال الدین روی و دیگری
 ((گلشن راز)) تا لیف شیخ
 محمود شبستری.
 هر دو کتاب شهر است و
 من از خواندن کتاب مثنوی
 خوشنمایم و بر عکس از
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 لذت بردم علت نرفت من
 از کتاب مثنوی این بود که

این وقت استاد به مکتب اصول دفتری شامل شد و یکسال بعد از آن فارغ و به سمت مأمور دروزارت ما لیه مقرر شد ((

استاد انورین باب گفته است :
نقش زشتی که من شدم مجبور
تا شدم در وزارت تی ما مور
روزها رفته حاضری دادم
تا سر شام نوآوری دادم
کیست ما مور اختیار فروش
بازاد بسیار زانهاد به دوش

نجیب الله خان در باره احوال استاد در دوره حبیب -
الله کلکانی چنین میگوید :

((... امیر حبیب الله کلکانی در شب دوم به قدرت
رسید تشمن، استاد عثمان جان را در قصر گلخان خوا -



ست به مجرد دیدن ما ازجا یش بلندشد . هشتی اوسکه -
ها بی را که نازه به نام خودش ضرب زده شده بود بسا
دستان خود به جیب های ما گذاشته مارا رخت نمود ؛
چندروز بعد دوباره استاد را خواسته به صفت سرمشقی
حضور مقرر نمود . به تعقیب آن استاد وو زیر صا حسب
عبدا لر حیم خان را به خاطر بیعت گرفتن به هرات ، مینه
وبالامر عا ب فرستاد که در ختم این سفر استاد به صفت
مسئو فی مزار مقرر شد . پس از زوال حکومت حبیب الله -
کلکانی استاد با هژده نفر به شوروی بناه برد . بعدا
نادرخان به او اجازه آمدن به وطن داد به هرات رفت و
یکتیم سال در آنجا نزد نایبسالار عبدالرحیم خان
(وزیر صا حسب ماما یم) بود . در زمان صدرت ها شم خان
او را از هرات به کابل خواستند بکروز به خان
استاد رفتیم . استاد برا یشم گفت که از چندروز به ایسن
طرف خان ما تحت تعقیب میباشد در همین اثنا دروازه
تک تک شد من رفتیم دروازه را باز کردم دیدم که یکصا حسب
منصب بولیس بود . بولیس ها مرا با خود به توقیف و
استاد را به زندان نازک بردند از قرار معلوم در همان روز
وزیر صا حسب عبدا لر حیم خان ماما یم هم زندانی شده بود .

دسیسه ایکه برای ما ساخته شده بود ازین قرار بود که پای
وزیر صا حسب را در شوروش قوم صافی کشانیده بودند ،
من و استاد یکسا لو چند ماه در زندان ماند یم ((

استاد در دیوار زندان نازک با ذغال قصیده (آه نیمه
شب) رانو شته بود که در قسمت از آن آمده است :
شد پنجمه خسته به زندان فتاده ام
قفل است روز ششم سرم این شوم در همی
برادر استاد ادا مه میدهد :

((پس از رهایی از زندان به قند هار تبعید شدیم نه ما در
قند هار بودیم وقتی که شاه محمودخان صدرا عظم به قند
هار آمده استلا قصیده ای به این محتوا برایش تقدیم نمود :

خدای داند و من دانسم و جهان داند
دزین قضیه ندارم دگر دلیل و شهود

شاه محمودخان تحت تاثیر همین قصیده و با آگاهی از
بیگناهی مادر این مسئله مارا عفو کرد به کابل آمد یم ،
استاد به صفت معاون ریاست پوهنتون مقرر شد . بمصا
مجلسی مجلس وزراء رئیس مستقل مطبوعات ،
مشاور مطبوعاتی شاه و وکیل مردم جبل السراج درو لسی
جرگه شد . هنگامیکه استاد وکیل مردم جبل السراج در
ولسی جرگه بود یک روز میان او و سید قاسم رشتیا مشاجره
روی یک مساله بلند شد و استاد با عصیانیت به سردار -
ولی در نیلگون گفت که شما قاسم رشتیا را تحریک میکنید
که مقابل من در شورابرخیزد بعد از آن محلهما شمیونفوال
به خان استاد آمده گفت : ((سا خیلی خسته شده اید به
هر کشوریکه لازم می بینید می توانید به صفت سفیر
بروید))

مرا حل بعدی ما موریت های دیپلوما نیک خود را استاد
در یک مصاحبه اش اینطو شرح میدهد :

((... به جده سفیر شدم باز در بغداد سفیر شدم ، علاوه
بر بغداد سفارت دمشق شیخ نشین های خلیج واردن
نیز به عهده من بود... بعد از نور ۱۳۵۷ که با سپور تهر
گرفتند و مرا از سفارت بر طرف کردند من بولندا شتم
بن علما ی بغداد کمک کردند ، به کمک حلقات علمی بغداد رفتیم
به المان و از آنجا به امر یکسار رفتیم خودرا معالجه کردیم...
بادریغ و درد که استاد بزرگوار دور از وطن و در دیار
غربت باقی سالها ی عمر شرا بسر برد . ولی حتی در شرایط
دشوار غربت و آواره گی هم یک لحظه از یاد وطن غافل
نیود و در آخرین دم زنده گسی اش میگفت :

ای وطندا ری حیارک بی اگر اینجا رسی
جز خدا و جز وطن حر فی میاور بر زبان

استاد در غربت آثار گرانبهای چو ندرسا یه های
خبر ، ما تم سرا ، شب های آواره گی ، عیار خراسان و
آثار بیشمار منظوم و منثور دیگر آفرید . استاد قبیل از
دوران غربت بیش از بیست و یک اثر شعری ، تحقیقی ،
علمی ، تاریخی آفرید و بیش از پنج اثر غیر مطبوع آماده
چاپ داشت که امید وار یم مقامات مسوول به چاپ و
تجدید چاپ این آثار اقدام کنند . استاد دارنده نشان
آکادمیک فرانسه ، عضو انجمن نویسنده گان بین -
المللی آسیا - آفریقا و عضو افتخاری آکادمی تاریخ افغا -
نستان بود .



شخصیت استاد خلیلی دارای ابعاد گسترده میبا -
 شد . در شخصیت او خلیلی شاعر ، خلیلی صوفی ،
 خلیلی عاشق ، خلیلی مجدد ، بسند ، خلیلی ،
 ژورنالست ، خلیلی محقق ، خلیلی عیار و خلیلی دانشمند
 همزمان تبلور یافته است .
 از دیدگاه قصایه اش او رامیتوان فرخی دوران مانامید
 و در ارادت صوفیانه اش به مولانای بلخ و مثنوی های
 شورانگیزش چون (کودکی برخاست از ام البلاد) و
 داستانی بایزید تائیسرا ت روحانیت حضرت مولانادر
 شخصیت او دیده میشود .

همین استاد بزرگوار است که به یاد وطن درآثارش سو -
 زنده ترین ناله ها را سر داده میگوید :
 ناله خار کن افگند بیساده وطنم
 و طنا و و طنا و او طنا و او طنا
 استاد روحیه عمیق ملی و ضدیت و صف ناپذیر با
 استیلاگری بیگانه داشت چنانچه در شعر ((آخرین -
 سوار)) تباهی لشکر انگلیس را اینطور تصور میکند .
 جنگ جویمان دلیر افغان شیرمردی و شهادت کردند
 بر سر چشم کبود آن فرنگ چه بگویم چه قیامت کردند
 در ناله های استاد سوز و گداز پیر هرات و خواج
 ابن سعید ابوالخیر را می بینیم که میگوید :

الهی اشک چشمی سوز آهی
 فروزان خاطر ی و روشن نگاهی

زهر سو بسته شد در های امید
 کلیدی رخنه یی را می بناهی

استاد مردی بود نهضت پذیر و مجدد بسند که باری
 بر تائید همین گفته ، از او میخوانیم :
 پژمرد گلی باغ تمنای تو ای زن
 افسرد سخن بر لب گو یای تو ای زن
 کم شد شرد از برق شعله ی تو ای زن
 بستند به بازوی تو ای تو ای زن
 زنجیر جفا و ستم و جهل و مکر
 خلیلی زانیتوان با این نوشته های قصار معر فسی
 کرد مجامع فرهنگی و تحقیقی ما باید به خاطر شناخت این
 فرزانه مرد قلمرو شعر ، ادبیات ، تاریخ و تحقیق زمینه
 های پژوهش و گواوش را درآثار او مهیا سازند . جادارد

شماره (۱) نایب سالار عبدالرحیم خان شماره (۱) استاد خلیلی
 شماره (۷۵) برادران استاد (نجیب الله خان و عثمان ج
 که به خلیلی بگوئیم :
 صبر بسیار بیاید پندی پیر فلک را
 تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند براید
 امروز در قلمرو ادبیات و فرهنگ شرق به ویژه قلمرو
 ادبیات فارسی دری خلیلی آن نامی نامیست که ملت ما و
 در تمامیت زبان فارسی دری به آن میبالد و مباحثات میکند .
 خلیلی ! بدیلت ندیده زهان
 خلیلی ! امثال نجیده زمین
 درو دی زهند و کش شیرزاد
 تراباد تا پشت عرش برین

دملروند و ناخواله ...

۲۳۰ مع پانی

به دی رنخ دیر اخته کسان د
 جراحی له همدی عمل وروسته
 می له دی جی دلاس قدرت او
 یا کار کول می تغییر موندلی دی

له درد خجه خلاصییری :مانیای
 لبرخه دوام وگری ترخو دلاس
 کرخت والی بیخی له منخه لای
 شی .
 که خو کاله دلاس به کرخت
 والی اخته یاست نیایی دلاس
 کار کول بیرته به لومرنی حالت
 غیر ممکن وی . دیر کسان جی
 ددواوو لاسوله درد خجه رنخ
 وری بنه به وی جی یولاسس
 عملیات کری که بنه نتیجه یی
 تر لاسه کره - بل لاس دی هم
 دجراح لاس تهور کری

منج پور ...

بقیهاز صفحه ۴۱

می بیر نه .
 خود سکنه ((شبستر)) هم
 ندا نستند که برای چه از
 احسان من بر خور د ارشدند
 و او لین با رهن علت آن احسان
 را در این جا ذکر می نما یم
 خواندن کتاب ((گلشن راز))
 خلیلی ذهن مرا روشن کرد و

بعضی از مسایل غامض
 حکمت را برایم حل نمود.
 وقتی به هیجده سالگی رسیدم
 پدرم تمام کارهای خود
 را به من واگذار کرد و گو شد
 نشینی اختیار نمود و بقیه
 عمر را به عبادت گذراند .
 ولی من برای این که بتوانم
 بر ثروت پدر بیفزایم احتیاج
 به کاری داشتم لذا تصمیم
 گرفتم که وارد خدمت یکی
 از امرای ما و راءالنهر
 شوم .

راهپیمایی مرگبار

قرار میگیرد. اگر چه ارقام را به شده درباره انتشار در مرزهای آیدس کاملاً نسبت نبوده با آن هم تحقیقات اساسی در کشورهای مختلف انجام یافته است که همه این تحقیقات آینده خیلیها وحشتناک را مورد تأیید قرار میدهند. دکتر (لایتریبو) بلژیکی دربارۀ (این حقیقت دارد که آفایا رسیدن راهپیمایی خیلی قابل تشویش است، حتی بعضاً امید به بهتر شدن اوضاع را از دست میدهد. همروژه به صورت خیلی وحشتناک تعداد مبتلایان در آفریقا افزایش مییابد. (اینها بر ارقام ارائه شده سازمان صحت جهانی بیشتر از نصف مبتلایان در آفریقا درجهان را آفریقایا تشکیل میدهد. در حدود هشت - مینو نفر).

در آغاز سالها یحشتناک زمانیکه برای اولین بار در باره ((ایدس)) دانستند، بنده شده میشد که گویا این مرض صرف در میان گروپ مشخص اجناسی انسا نپا. بادر نظر داشت محلات زنده گی آنان ریشه خوا محدودانه فعلاً ((سرحدات)) در مرز و سمت بی پایانی گسیب نموده مثل گذشته های بیشترین قریبانیها در شهرها به سرمیبرند. و انتشار در مرض در میان اهالی شهرها ابعاد وسیعی گسب نموده است. اگر تعداد انتقال دهندهگان مرزهای آیدس در میانزنان حامله کشور ((مالاوی)) دو سال ۱۹۸۴ صر فحدو فیصد بود فعلاً (سال ۱۹۹۰) این تعداد بیشتر از ۲۵ فیصد را تشکیل میدهد. باید یادآور گردید که متخصصین در کشورهای ((رواندا)) امید واری دارند که تعداد انتقال دهندهگان ویروس آیدس در کشور در حال حاضر ۳۰ فیصد باقی بمانند. در حال حاضر از ۲۰

تهدیه بزرگ برای اطفال:

بنابر اظهارات دکتر ((جینا)) ممکن است در حدود نیم میلیون طفل نو زاده قاره آفریقا همزاد با ویروس آیدس تولد یافته اند. با کمال تأسف که اکثریت آنها بعد از چندروز و یا ماه چشم از جهان بستند. تا او آخر سال ۱۹۹۲ بیشتر از نیم میلیون طفل دیگر مبتلا با آیدس تولد خواهند شد. به کمک واکسین کردن آنها در این اواخر تعداد زیاد اطفال از مرگ احتمالی نجات یافته اند. علاوه بر آن مشوره های تدویر کنفرانسها برای مادران حامله کمک بزرگی نموده است.

پایان (۶۲)

به کمپان اغلب در شرایط کنونی دردناکترین و غم انگیزترین حالت آیدس در مردی دارد که جگر گوشه های کوچک و بزرگ خود را به خاک میسپارد. در کشورها یکه مرض وسیعاً انتشار یافته است. (اوگاندا) زنان و مردان به خاطر وحشت از مبتلایان به آن حتی از تشکیل زنده گی مشترک اجتناب میکنند. (حادثاتی زیاد وجود دارد که ازدواج باعث انتقال مرض به جانیها بدل گردیده است.) به دلیل اینکه اکثریت مبتلایان به مرض در گذشته های چندین ساله در مبتلا گردیده اند و مرزهای آیدس در یک سال انسانانخواهد گذشت. بناً حادثات ناگوارتری در برابر مردمان این قاره قرار دارد. به دلیل اینکه انتقال دهنده گسان ویروس آیدس در بین بزرگسالان به پنج میلیون و در بین اطفال صدها هزار تن میرسند. انتشار و انتقال مرض در آینده نزدیک به صورت وحشتناک توسعه خواهد یافت. به خاطر وحشت از آینده، رهبران کشورهای آفریقایا از خود میپرسند: مرگ ناپهنگام و غیر طبیعی اکثریت اهالی جوانان و جوانان کشور را چه تأثیرات منفی را در اوضاع اقتصادی، سیاست و زنده گی آینده کشور به جا خواهد گذاشت؟

دگرگونیهای جدی در زنده گی مردمان آفریقا در حال وقوع میباشد. در تمام قاره آفریقا برای اولین بار به صورت آزادانه دروا بطه با مسائل جنسی جریبه نهایی صورت میگیرد. همچنانچه صوت جلف رسم و عمنه داشتن چند زن تحت سوال قرار گرفته است. همچنان روحیه آشنایی پذیری در برابر زنده گی بی بندوبار ایجاد گردیده و محلات بدکاره ها مورد هجوم مقامات است.

در بخشی از مناطق آفریقا در هر فامیل حتماً یک تن را مرض ((ایدس)) به دیار آیدستی فرستاده است. ویروس ((ایدس)) به راهپیماییها شروع خودیش در سیاره ما ادامه میدهد. هیچ قدرتی تا به حال نتوانسته است آن را متوقف سازد و نه دولت دریاها و نه مرز دولت ها. بهر حال قبل از همه آفریقا از این مرض مرگبار متضرر گردیده است. با وجود تلاشهای همیشه گی حکومت کشورهای آفریقا به خاطر جلوگیری از انتشار مرض آیدس، این مرض واگیر همچنان به راهپیمایی شروع و مرگبار خود ادامه میدهد. شیوع ویروس آیدس در بعضی شهرهای آفریقا به نقطه اوج خود رسیده است. در شهر لوساکا (زامبیا) و کابون (مالاوی) (اوگاندا) بیشتر از ۲۰ - فیصد اهالی بزرگسال مبتلا به آیدس میباشند. در شهر هاییکه فعلاً از آیدس فیصد اهالی منطقه انتقال دهند مابین ویروس استند. مبتلایان این ویروس به صورت مستمر سام آورده از دیار استخر. قبلاً تصور میکردند که آیدس محدود به ساحات کزی و شرقی آفریقا است که به مناطق دیگر انتقال مییابد. اما در اواخر سالهای ۸۰ ثابت گردید که آیدس در مرزهای آفریقا تقریباً در تمام سر قاره آفریقا انتشار یافته و صحت این گمراهی در حال حاضر از شهرها به دهات تا جاییکه بیشترین نفوس این کشورها به سر میبرند، انتقال گردیده است. عامل اساسی انتشار این مرض در آفریقا عملاً تماس جنسی بوده. علاوه بر آن آیدس می تواند از تن سلی که یک مفت زیاد به آن توجه نمیگردید باعث عامل مسابعد و سلامت انتقال این ویروس میگردد.

آیدس - بیم و خطرناک است

مترجم: دکتر (رضا ما)

ایدس و حساسترین مرض قرن بیست

رسم و عادت
دانش جنسی
تحت سوال قرار
گرفته است

در آفریقا

در برخی مناطق آفریقا
بیشتر از ۲۰ فیصد
بزرگسالان مبتلا به
ایدس هستند

بارنخست سیاهپوستان به ارزش نفت پی بردند

نخستین چاه نفت به وسیله چی کسی حفر شد؟



اگر چه نفت را (طلای سیاه) نامیده اند و آنرا در قطار فلزات قرار میدهند ولی باید گفت تاکنون فلزی در جهان یافت نشده که به اندازه نفت به بشر خدمت نماید. و به مقاصد مختلف از آن استفاده به عمل آید.

نفت تشکیلی است از بقایای موجودات خورد و بزرگ که هزاران میلیون سال قبل وجود داشته اند این مایع مفید در طبقات مختلف و در اعماق مختلف زمین قرار دارد فاصله طبقات نفتی با سطح زمین در نقاط مختلفه فرق میکند.

تاریخ دقیقاً به خاطر ندارد که چه کسی برای اولین بار نفت را کشف کرد. باید گفت که نفت از میلیون ها سال قبل در زمین بوده و در برابر دیدگان آدمی قرار داشته است. ذخایر نفت در بعضی نقاط

جهان به قدریست که این مایع پر ارزش به صورت چشمه از دل زمین می جوشد و جوهایی از آن به جریان می افتند.

بشر بارها نفت را بصورت جوهای خورد و بزرگ دیده بود ولی واقعا نمی دانست که این ((آب غلیظ و سیاه رنگ)) چه است و چه بسا اتفاق افتاده که آدمیان با نوشیدن از چشمه های نفت جان خود را از دست داده اند و تجربه کردند که ((نفت ببرد نوشیدن نمی خورد!!))

یک روز بشر متوجه نکته عجیب شد آدمی دریافت در نقطه ای که چشمه های ((آب سیاه رنگ)) موجود است بیشتر از نقاط دیگر آتش سوزی صورت می گیرد. یک قبیله سیاه پوست مقیم جنگل های افریقای شما لی برای اولین بار متوجه شدند اگر این آب سیاه رنگ روی آتش

انداخته شود نه تنها آن را خاموش نمی سازد بلکه آنرا شعله ورتر میسازد. این قبیله که در تاریخ بنام ((تاسایی)) یاد شده است پس از این ((کشف بزرگ)) نفت را در ردیف پرستیدنی های چون آفتاب و آتش قرار دادند. افراد این قبیله اولین کسانی بودند که برای روشن نگه داشتن همیشه آتشکده معابد مقدس خود از نفت استفاده می کردند.

یک جهانگرد انگلیسی در سیاحت نامه خود این طور مینویسد: سیاه بوستان، من و همسفرانم رابه یکی از معابد خود بردند و در آنجا با مایع عجیب سیاه رنگی آشنا شدیم که فقط جادوگر قبیله اجازه استفاده آنرا نداشت. جادوگر هر چیز رابه این مایع سیاه می آلود و آنرا به آتش نزدیک می کرد آن شس

بطرز عجیبی می سوخت و شعله ور می گردید. البته این مایع در مقابل عجایب دیگری که من دیده ام هیچ است. تنها عیبی که از این مایع به نظر می رسید این بود که ((بوی بدی)) می داد و سر آدمی را بپندود می آورد.

قرن ها بعد، آنهایی که موفق به خواندن سیاحت نامه این جفا نگرد انگلیسی شدند دانستند که منظور او از ((مایع سیاه رنگ بدبو)) چیزی جز نفت نبوده است.

اولین کسانی که متوجه شدند از نفت می توان برای درمان استفاده کرد، احتمالاً قبایل سرخ بوستان امریکا بوده است. سرخ بوستان برای مداوای زخم و مداوای بیماری های گوناگون از مایع سیاه رنگ و بید بو دوا های معجزه آسا ساخته اند قبیله معروف ((آباچی)) از



جمله قبیله‌هایی است که جادو-گران ماهر آن می توانستند از نفت دوا های درمان کننده بسیار قوی بسازند . می گویند جادوگران قبیله ((آپاچی)) نفت رامفت دو هفته در زیر اشعه آفتاب قرار داده سپس آنرا با برگ خشک و چند گیاه جنگلی مخلوط کرده و بز آن ماده خمیر شکل می ساختند. این ماده خمیری شکل موارد استفاده زیادی داشت اگر آنرا روی بریدگی و زخم کسی می گذاشتند. زخم فوراً خوب شده و حتی از خون ریزی جلوگیری میشد افراد قبیله وحشی آپاچی برای رنگ کردن چهره های خود نیز از نفت ماده رنگی می ساختند و با مخلوط کردن گیاهان رنگی با آن صورت خود را رنگ آمیزی می کردند و به اشکال عجیب و غریب درمی آوردند .

نکته جالب توجه اینکه قبیله آپاچی به موارد استعمال صحنی نفت واقف شده بودند و لسی نمیدانستند که نفت ترکیبی است سوختنی و سوزاننده ! حتی به طوریکه در تالار غرب وحشی آمریکایی گفته شده سفید بوستان هنگام مبارزه با قبایل مختلف سرخ بوستان وحشی به کمک آتش زدن نفت آنها را شکست داده اند .

بدین ترتیب بشر در اولین

روز های ((درک ارزش نفت)) توانست به سه طریق یعنی صحنی - سوختنی و جنگی از نفت استفاده ببرد .

وقتی که بشری به ارزش نفت برد و اهمیت آن را دریافت بر ارزش نفت افزوده شد و دهقانانیکه تا چندی قبل زمین های خود را به خاطر چاه های نفت رها کرده بودند و روبرو داشت های دیگر گذاشته بودند به جستجوی نفت پرداختند . نفت مایعی که بی ارزش و بی استفاده جلوه می نمود طلای سیاه نامیده شد . بدین ترتیب ناگاه نفت قرب و منزلت فراوان یافت و ارزش پیدا کرد . تا سال ۱۸۵۹ هنوز بشر نمی دانست که چگونه و به چه طریق به نفت دست یابد .

((ادوین . ال . دریک)) برای اولین بار در سال ۱۸۵۹ اولین چاه تجارتنی نفت را حفر کرد . قبل از این مردم کم کم کسبی بودند که برای حصول نفت چاه کنده بودند ولی او اولین کسی بود که برای استفاده تجارتنی یک چاه نفتی حفر کرد . با وجودی که از سال ۱۸۵۹ تاکنون بیش از یک قرن می گذرد هنوز هم ازین چاه که اولین چاه نفت دنیا است بهره برداری صحنی شود . در سال ۱۸۵۹ میزان و معادن نفت آمریکا مانند کاسه لریزی بود که با یک تکان سر

می رفت . در حال حاضر نفت ۷۵ فیصد از انرژی مورد نیاز آمریکا را تامین می کند .

پیش از آنکه ((ادوین . ال . دریک)) برای دست یافتن به نفت اقدام کند ، نفت در آمریکا کاملاً ناشناخته بود . نفت در سطوح زمین در مناطق چون ((اوایل کریک بنسلوانیا)) دیده می شد و مانند جوی آب جریان داشت . در آن زمان کسانی که می خواستند از نفت بهره برداری کنند به این چشمه ها می رفتند و سطل و دولچه های شان را از مایع جاری پر می ساختند البته اکثریت سفید بوستان به علت سابقه که با سرخ بوستان داشتند می دانستند که این دسته مردم نفت را برای مسایل صحنی و طبی بکار می برند نفت را فقط بخاطر ساختن دوا و دارو با خود حمل می کنند .

بعداً چند تن از دانشمندان معتبر آمریکایی نظریه خود را

بیشتر به جستجوی نفت بپردازند . دانشمندان مذکور در متن اعلامیه خود پیش بینی کرده بودند که بزودی می توان با محصولات قابل عرضه به بازار تصفیه نود فیصد نفت خام تهیه نمود بعد از نشر این اعلامیه عده ای از سرمایه داران حاضر شدند تا مقدار ناچیز از سرمایه خود را در جریان استخراج نفت بکار ببرند .

این گروه بزودی اولین ((شرکت نفت)) دنیا را تشکیل داد و بنام «سنگا» خوانده شد . کمی نفتی ((سنگا)) بطور قاطع تصمیم گرفت که به جستجوی نفت بپردازد . زمین هایی را که در آن معادن نفت موجود است خریداری کرد .

این تصمیم شرکت سنگا برای شرکت های دیگر و تجار عده احسانانه بود و می گفتند که تجار و سهامداران این شرکت

جادوگران هر چیز را به مایع سیاه می آلودند و آتش میزدند تا اعجاب برانگیز

به تلاش مذبحخانه دست زده اند برخلاف شایعات بی اساس که در باره سنگا بر سر زبان ها بود این شرکت بسرودی بجهت دور صفحه (۷۲)

درباره نفت و اهمیت آن طی اعلامیه رسمی منتشر ساختند. این اعلامیه باعث شد که وضع نفت دگرگون شود و انسانها



رقچای پیاوچای سبز

طبقات یاکف اتفاق پیمین میکنند تا تخیر تقریبی ۱۵-۵ درصد اب موجوده در نسوج برگ صورت گیرد، تا عمل بعدی جای سازی که ما لشی ولو له کردن برگهای چای را آسان بسازد.

هر قدر گرمای این جاها زیاد باشد، قدرت جذب آن نیز زیاد ترخواهد بود. برگ چای را آماده می به نام دیاستاز میباشند که این ماده در اثر پاره شدن انساج برگ آزاد گردیده با تانن موجود در برگ تماس کرده، با عین اکسیداز شدن آن میگردد که نتیجه این اکسید شدن پاشی احتراق، خفیف است که رنگ چای را سیاه میکند و نیز برگها را حالت فزونی خود را از دست میدهد. بهمان برگها را در ماشین ما لشی پو له میسازند. برگها را از غریب با ل گرانده و برگهای لوله شده را از برگهای پیکه هنوز لوله نشده اند، جدا میسازند و این جدا دوباره در ماشین ما لشی فرستاده و عمل ما لشی را تکرار میکنند. سپس چای تخمیر مینمایند و به این منظور برگ چای لو له شده را به اتساق تخمیر میبرند (هوای اتاق تخمیر سرد بوده معمولاً ۲۴-۲۷) درجه سانتی گراد میباشند. وای قند را بطوریت آن فوق العاده زیاد میباشند (سپس چای حاصله را بعد از تخمیر بقیه در صفحه ۶۲ -

بسیار از نادرا تنخواهد بود که تا حال کسی چای نوشیده باشد. بیشتر از هزارها نفر در پنج قاره به کشت و تهیه و تجارت چای مشغولند. چای، یک نوشیدنی خوب بوده که هر وقت نوشیده می شود، ددوقت تفریح های کوتاه هنگام دیدن دوست و یاقوام، چای را با لای میز میگذارند. چای، در آغاز، به عنوان دارو مصرف میشد، ولی از سده ششم میلادی به بعد در چین به عنوان آشامیدنی مفروح برای دفع تشنه گی و خسته گی مورد استفاده قرار گرفته است. شناسایی چای در اروپا تقریباً در اوایل قرن ۱۷ میلادی آغاز شده و به تدریج در دیگر کشورها مصرف آن رواج یافت. در اصل، چای سیاه و سبز برگهای پیکه بوته بوده که نظر به طرز ساختنشان از هم دیگر متما یز میباشند. برای کباب که بفهمیم چای سیاه خوب است یا چای سبز، طریق ساختن چای را مختصراً بدانیم. طریق ساختن چای سیاه: پس از آنکه برگهای بوته چای گردآوری شد، بعد از توزین و تعیین ارزش برگها از حیث مرغوب بودن یا نبودن، نازک و لطیف بسوزانند برگها را به یک جا های ویژه برده و روی



ترخ کی وایی چی ددغو (وزر لرونکو سایبریایی میلنسو)) شمیر ممکن د زیاتیدو به حال کی شی. لک لک مصلو لا د اکتوبر او نوامبر به میاشتوکی دهی خا نه را الوزی مگردقیقه نیت به سختی سره به گو که کیدای شی. هندیان به به دی هیشکله باورونه گری چنی سایبریایی لک لک به وروستی سنبری د دوی دهیواد به سنکو وایی، که چیری وضع داسی وی نوخوک ددی ضمانت کولای شی چی دغه حالت به دنورو الوتونکو به باب همسم وی. سیمه ییز مطبوعات په دی باب لیکي چی دسایبریایی لک لکو وروستی سنبری بایسد واوریدل شی.

نیولی دی. چی به هغه کسی دالوتونکو داستوگنی حالت او دهغوی د مهاجرت تکلازه هم به نظر کی ده. دهند اوشوروی اتحاد ترمنخ دسایبریایی لک لکو دساتنی به خاطر خبری روانی دی. به (۱۹۸۴) کال کی دهند او شوروی اتحاد ترمنخ به دی باب یوترون هم لاسلیک شو. دهند حکومت د افغانستان او پاکستان له حکومتونو خخه چی ددغو الوتونکو دلاری به سر- پراته دی غوخته گری چی به دی باب لازم تدابیر ونیسی. کار پوهانو دامیواری به

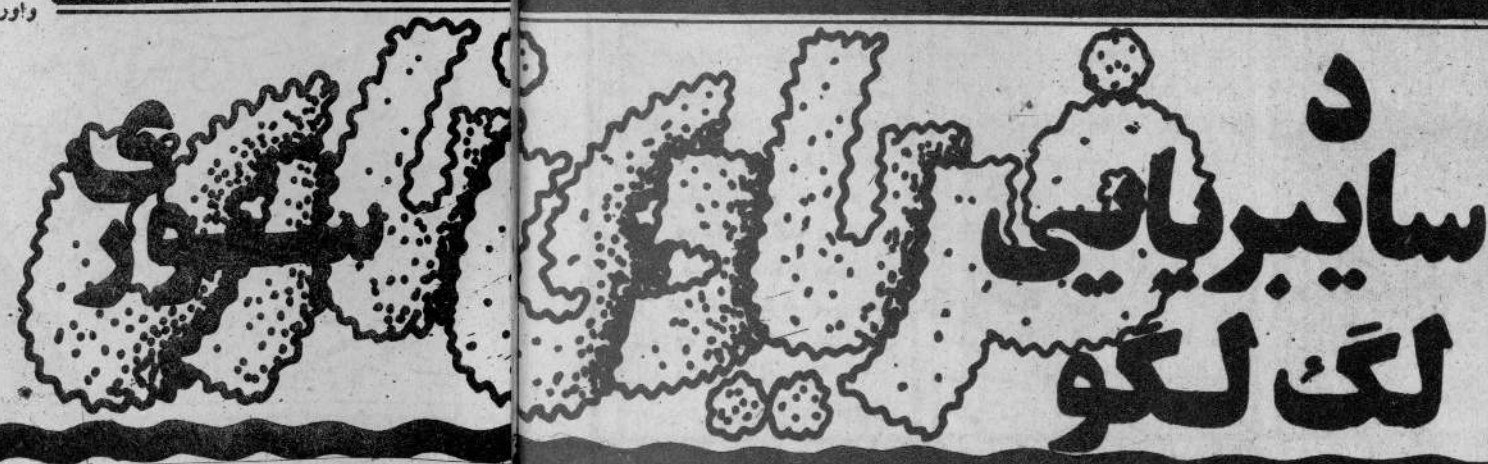
الوتونکی خای برخای پاتی کیری او که جهدی خان لپاره بل به زبه پوری او مناسب خای پیدا کری. طبیعی تاریخ دانچمن یوبوه چاکتر و.س.وی چی نظر لری چی ددغو الوتونکو دخای بد لون دپارک دشنلیو او نباتاتو به تغییر او هفی وچکالی پوری اوه لری چی به دی وروستی و وختو کی به دغه سیمه کی را منخ ته شوی وه. دی ددغه کارگناه ترولود مخه دملی پارک به مشرتابه بانندی وراجوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دمسو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو بر هغه بانندی هر دوول بدلونونه، اوله بانندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زبه پوری ده چی هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړیشتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

چی هیوم، فورسالت نو میدل له خوا ولیدل شول به (۱۹۳۷) کال کی هندو الوتونکی پوهه سالم علی دغه لک لک دپایا- کپور به جهیل کی وهویدل. د خینو شواهدو له مخی الوتونکو به دغه کالونو کی نور وخواوونه مهاجرت کری دی. خیرنی بنشی چی سل کاله مخکی د دریسو سووبه شاوخوا دغو الوتونکو هندوستان ته کوی کیری دی. سایبریایی لک لک دلو مری خل لپاره به (۱۹۶۷-۱۹۶۸) ددغه کارگناه ترولود دملی پارک به مشرتابه بانندی وراجوی چی هغوی دخیل وخت کی دکار پوهانو مشوری اونظری به پام کی نه دی نیولی. دی به دپارک کوی چی پارک د ژوند دمسو شرایطو نه درلودونکی دی اوهم ثابت ایکولوژیک سیستم نه لری خکه نو بر هغه بانندی هر دوول بدلونونه، اوله بانندی خخه ((مداخله)) زیانمنه گنل کیری. داووبو دینسونو او دبر بنسنا د موسی جوړیدل هم د حالاتو دویچار تیا سبب کیری خخه چی دنوموړو موسو دجوړولو به ترخ کی داووبو سطحه تغییر کوی. د معلوماتو له مخی دلک لک لپاره هغه سیمه به زبه پوری ده چی هلته داووبو سطحه له (۲- او ۳۰) سانتی مترو خخه زیاته نه وی. دده به نظر دصنعتی جوړیشتو زیاتوالسی تره خخه لامخه ددغو الوتونکو د

دهند دراجستانه د ایالت دکیولادیو به ملی پارک کی چی کوم استراحت خای دی هر کال له هغه خخه شل میلو نه سیلانیان لیدنه کتنه کوی او گنلی عولید یو سلو پنخوسو زرو دارو ته رسیری. دغه پارک او دغه استراحت خای اوس تر سخت گواش لاندی دی. ددغه گواش اصلی علت دادی چی دلته اوس داووب دسند دسواخلو خخه سایبریایی لک لکانراغلی اوخیل عادتونو که یی تغییر

د وگری دی. دهند ملی الو تکی طلوسو دی، خو اوس دهری ورخی به تیریدو سره دغه د الوتکی د سایبریایی لک لکانو د رانگ لاری خاری، ددغه الوتونکی نوم به ((سره کتاب)) کی لیکل شوی دی. خکه نن په توله نری کی (۱۲۰۰) سایبریایی لک لکان پاتی دی. سایبریایی لک لک به هند کی ((وادرین پوله غاری)) به نامه یادوی. دکیولا دیوسیمه یو وخت دیپارتمنت پوز د شهزاده بنکار خای و. وایی چی هر خل به هغه دلته په سلگونو الوتونکی بنکار کولی. ((داشرافنی بنکارونو)) زمانه تیره شوه نن دغه شکل خای به منع خای بانندی اویشی دی، خکه نو همدا اوس به دغه سیمه کی تر (۳۰) زیات الوتکی بناه گزین شوی دی. دکار پوهانو به عقیده داووب سیمه به چین کی هم شته چی هلته هم سایبریایی لک لک له نزدی خخه لیدای شو. به هندوستان کی دغه الوتونکی دلو مری خل لپاره به نولسمه پیری کی د دوونو انگیزانو

نن په تموله نری کی ۱۲۰۰ سایبریایی لک لکانو پاتی دی



۲۵ مدال طلا و قهرمانی

ورزش جوانان

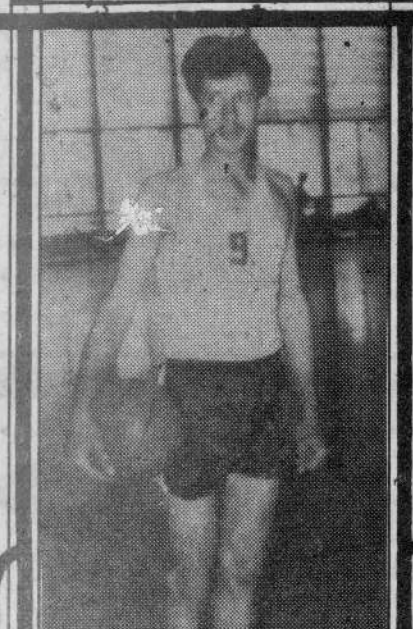
تکواندو

دفاع و حمله

مدحی با عید الله از غنای ورزشی عضو تیم ملی باسکتبال کشور

از آنجمله که بعد از دو سال توانست به نخست کارو لیاقت ورزشی خود در سال ۱۳۶۷ به عضویت تیم ملی باسکتبال کشور پذیرفته شود.

محمد الله بیشتر روی صفات نیکو اخلاقی ورزشی ورزشکاران تأکید مینماید و میگوید که ورزشکار ولو که از هر رشته بی باشد در قدم



باسکتبال ورزشت زیبا و اجتماعی است که بار نخست به اثر تلاش جیمز ناسمیت یکس از استادان تربیت بدنی و سپورت در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۸۹۱ گام به جهان ورزش گذاشت در این اواخر دارد این ورزش در زمره عالیترین ورزشها تثبیت هیت نماید و تخنیک ها و تکنیک های این ورزش به دو گروه تقسیمند، یکی گردیده است یکی تخنیکهای دفاعی و دیگری تخنیک های حمله میباشد. گرچه این ورزش در کشور ما آنقدر که ایجاب مینماید به صرفت قابل ملاحظه ننموده است با آنهم جوانان ورزشکار را جهت فراگیری تخنیک ها و تکنیک های باسکتبال سعی و تلاش بیشتری به خرج میدهند.

از جمع چهره های ورزشی باسکتبال معاون فدراسیون باسکتبال محمد الله ارشد سوال عضو تیم ملی باسکتبال و عضو تیم هدایت راهب ماثبه در خشان ترین چهره بی باسکتبال برای معرفی نمودند که اکنون ویرا به ماثبه شایسته ترین ورزشکار روی این صحنه به آشنایی می نمائیم.

محمد الله ارشد سوال از سال ۱۳۶۵ به این سو به رشته باسکتبال علاقه تمرینات خوبهرا



تواضع بازگرم تو اصرح

محمد فیاض مزی یکی از چهره های ورزشی و ورزش تکواندو میباشد که از چند سال به اینطرف با شوق فراوانی این ورزش را دنبال می کند.

محمد فیاض نخستین تمرینات خوبهرا در این رشته تحت رهنمای استاد شریف و استاد رحیم مریس های کلب ورزشی "فا" به پیش میرود و بعد ها جهت ارتقا هر چه بیشتر رشته انتخابی خویش تحت نظر استاد "علی" به تمرینات ورزشی خود ادامه داد.

در پهلوی این ورزش علاقمندی خاصی به ورزشهای جینا ستیک و سامبو دارد که هم اکنون مصروف فراگیری اموزش در رشته های مذکور در کشور اتحاد شوروی میباشد. محمد فیاض مزی در مورد جوانانسی که به این ورزش رو موارند چنین ابراز نظر می نماید:

ورزش تکواندو و ورزشت که اما ما متکی به خصوصیت های ویژه بی انسانی چون: بقیه در صفحه ۸۴)



تیم کننده لطیفه (سیدی)

و تمرکز باشد. همین لحاظ در طول چهارده سال فعالیتهای ورزشی خود در ۴۳۰ مسابقه اشتراک نموده ام که دستاورد های آن هر کدام به است و پنج مدال طلا و یک نقره و یک برنز و یک دیپلم و یک دیپلم با احترام و شرف اتحاد شوروی و یک دیپلم از فدراسیون جهانی اتلتیک خفیه میباشد. وی که در خارج از کشور نیز سفرهای ورزشی داشته است چنین میگوید: در کشورهای آلمان و یوگوسلاویا و اتحاد شوروی مسافرت های ورزشی داشته ام که نتایج آن فوق العاده ارزهایی گردیده است مثلاً در کشور آلمان از هفت کشور اروپایی ورزشکاران حضور به هم رسانیده بودند اشتراک نمودم که در میان هفت کشور مقام دوم را همرا با یک دیپلم از فدراسیون اتلتیک خفیه کشور آلمان بدست آوردم و نیز در کشور یوگوسلاویا در میان یکصد و شصت کشور مقام چهارم را نصیب گردیدم. از وی پرسیدم زمانی که وارد صحنه ای مسابقه می شوید حرف را به چی چسبی مشابه فکر میکنید گفت:

اتلتیک خفیه که تاریخچه بسیار کهن در جهان دارد در این اواخر به حثت ورزشی شناخته شده است که توجیه بیشتر جوانان را به خود جلب کرده است.

البته این ورزش را میتوان به ماثبتیترین ورزشهای عصر به شمار آورد با وصف آن - علاقمندان بیشتری در سطح جهان دارد که در کشور ما نیز با تشکیل فدراسیون از فضا - اکتیوای جوانان این رشته واری و نظارت بعمل می آید.

از میان چهره های سرشناس این رشته ورزشکاری را برایم معرفی نمودند که همیشه در صدر جدول مسابقات در گروه خوشی قرار دارد و این ورزشکار عبدالکریم "مزی" کیستان تیم ملی ماستر - پورت و قهرمان فاصله ای صد متری میباشد.

جهت آشنایی بیشتر ورزش دوستان به این چهره بی برازنده صحبتی را از وی تنظیم نموده ام که با هم یکجا میخوانیم:

از سال ۱۳۵۲ نظر به علاقمندی و خواست خودم به این رشته روی آوردم که در ابتدا رشته ای جینا ستیک را تمرین نمودم در ضمن آن روز داشتیم تا هم سطح با این رشته اتلتیک خفیه را نیز دنبال کنم. روی این ملحوظ به تمرینات خویش در این رشته افزایش نمودم که بعد از تمرینات متواتر در اولین مسابقه بنام جام سرباز اشتراک نمودم که در میان گروه خوشی به حثت قهرمان در فاصله صد متر شناخته شده که بعداً به مرور زمان به اندوخته ها و تجارب خود در این رشته افزودم که موجب موفقیت بیشترم در مسابقات بعدی گردید.

در مسابقات به سخنانش ادامه میدهد: ورزش اتلتیک خفیه که متکی به تجارب و اندوخته های عالی ورزش میباشد از تکنیک و تخنیک های چون دوش های سرخشی و قه ای سرخشی گامدار و شی است به نام "گل سا" که از شکل "چارنل" اسپرگرفته شده است اشتقاقه می شود کفرا گرفتن و سپاده نمودن هر کدام آن به صورت دقیق خواستار اعصاب قوی و قلب قوی از ورزشکار میباشد.

آنگاه باید خاطر نشان بسازم که ایمن ورزش زمانی مدالی عالی را در نزد ورزشکار میباید که حوصله مند و دارای اعصاب آرام

بکویس که سیاوون چکونه بائد؟

زوغونه از لیسه رابعه بلخی:

من یکی از علاقمندان همیشه گی مجله سیاوون میباشم همه مطالب آنرا با علاقمندی میخوانم اما صفحه کشتزار سوخته خیلی ها مورد علاقه من است. من این صفحه را با علاقمندی و عطش فراوان میخوانم همینکه مجله به دست من میرسد اولین صفحه یی را که میخوانم صفحه کشتزار سوخته میباشد زیرا این صفحه نهایت آموزنده است. ولی حرفی که گاه گاه ما را زجر میدهد موضوع قیمت مجله است که در بازار ما ندرخ های مواد اولیه و طرف ضرورت روز تاروز بلند میروند

صفحه معلم ساپنس لیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون در کنار دهها موضوعات خوب و جالب اگر موضوعات تاریخی و مهم شخصیت های مشهور و مهم ساینس را معرفی نماید خدمات بیشتری را انجام خواهد داد.

مجله معلم ادبیا تلیسه عالی زوغونه:

مجله سیاوون یک سروگردن بلند تر از هر نشریه دیگر در کشور است. من پیشنهاد مینمایم تا مطالب معلوماتی به خصوص در بخش ادبیات داستانه باشد.

محمد کبیر از وزارت تجارت:

مجله سیاوون را به حق میتوان یک مجله ممتاز خواند زیرا در سطح بلند به نشر میرسد و با اشاعه مطالب نهایت ارزنده خواننده را جذب میکند و حتی در نزد تعدادی از خواننده گان به یک نیاز حتمی مبدل گردیده است. حتی این مجله در معرفی هنر مندان بیشتر از نشریه های اختصاصی خود آنها کارهای ارزنده یی را انجام داده است.

محمد صبوری

مجله سیاوون در حالیکه کاستی های مینین خود را دارد ولی یک مجله واقعا خواندنی نیز است من پیشنهاد مینمایم تا تقدیر از آثار علمی فرهنگی و سینمایی در پهلوی سایر مطالب نیز صورت بگیرد. و نقد هم از جانب کسانی صورت گیرد که با مسوولیت نقد میکنند و در زمینه نقد نویسی تحصیلی نموده اند.

در صد میباشد که احتمال آن محرک اعصاب میباشد و برای رفع خسته گی در اغلب کشورها یجا نه به مقدار زیاد مصرف میشود. تیول ماده معطر چای است که بعد از تانن و کافین عامل مهم از زرش و مرغوبیت درجای است. ولی بهترین و قیمت ترین جای چایی است که از برگهای جوان بوته چای ساخته شده و به شکل لوله باشد و خراب ترین چای گرد برگ چای است که به نام چای بارو سی نیز مشهور است که از غربال چای لوله شده و در اثرات خود برگ چای تشکیل شده که در قدیم هیچ مورد توجه نبوده و اغلب برای تهیه کافین مصرف میگردد. ولی در چند سال اخیر از این نوع چای برای مصرف فخوراکی استفاده زیاد میشود.

دارای مواد سلولوزی، صمغی دکسترین، بکتین، مواد چربی و مومی کمی نشا پسته، قند اسید گالیک، اسید گزالیک، مواد پروتینی، الیاف، مواد معدنی، تانن، کافین، ترکیبات معطر و دستاورد (تازه) اند.

مقدار تانن در چای سبز زیاد (۱.۶-۱.۷ درصد) و در چای سیاه (۱.۸-۲.۵ درصد) میباشد. تانن عامل مهم ارزش چای شمرده میشود که علت کم شدن مقدار تانن در چای سیاه در اثر تخمیر یک نوع احتراق خفیف اکسیدیشن است. مقدار تانن در برگها و قسمت جوان ساقه زیادتر نسبت به قسمت ها مسن بوده کافین که الکلوئیدی قوی است، مقدار آن در چای سبز ۲.۲ و چای سیاه ۳.۲-

میریزند. حرارت به اندازه یی میباشد که سینی ها در آن حرارت قرمز میگردد. دوائر گرمای زیاد مقدار زیاد از رطوبت برگها تبخیر میشود در نتیجه برگها نرم و قابل انعطاف میگردد و در عین حال دیاستازی که باعث سیاه شدن رنگ چای میگردد منهدم شده از بین میروند. پس از مدت کمی که از دو دقیقه تجاوز نمیکند برگها نرم و قابل لوله شدن گردیده، این ها را از ظرف فلزی خسارج میکنند و روی صفحه های فلزی که زیر آنها آتش خیلی ملایم قرار دارد، گذاشته و به تدریج عمل مالش را ادامه میدهند سپس برگها را به دستگاه خشک کن برده، مانند چای سیاه خشک میکنند. چای سیاه و سبز هر دو

بقیه از صفحه ۷۰

چای سیاه و سبز

با حرارت ۶۰-۷۰ درجه خشک میکنند. یعنی داخل شدن برگ چای به کارخانه چای سازی و مو قعی که چای خشک از دستگاه خارج میشود، ۲۷- ساعت به درازا میکشد. پس از جمع آوری برگها چای فوراً مقدار یی از برگها را در نیمه سینی های فلزی که روی شعله های هیتم قرار دارد،

مشکلات ما را بشیر کنیم

محمد مصطفی قرمکوردیان

۱۳۹۰

چندی قبل تصمیم اتخاذ کردید تا سالون های ویدئو فیلم مسدود گردد که کار نهایت به جا و موافق روحیه و خواست اخلاق اجتماعی بود. زیرا درین سالون ها فیلم های غیر اخلاقی و منحرف کننده نمایش داده میشد. ولی اکنون به عوض آن فلم ها، ویدیوگیم گذاشته شده است که مصروفیت این بازی هاز یک سو به صحت و روان اطفال صدمه میزند. و از سوی برخی اطفال پول پرداخت آنرا از راه های غیر معقول به دست می آورد.

از همه آنرا میخوانم. مو صوعات سیاسی درین یکا نه مجله ذوقی چاپ نشود. امیدوارم با ظفر شما من مصاحبه ای انجام داده شود. **و یحیی قه!**

در مجله موضوعات معمولی ماتی زیاد گردد. در کنار همه مضامین مجله به صفحه ((گفتار سوخته)) علاقمندی دارم زیرا برای جوانان و قما آموزنده است. قیمت مجله زیاد بلند است و تیراژ آن کم. و توان اقتصادی ما هم نا چیز لذا اگر در قسمت اشتراک آن به دانش آموزان تخفیف قایل شوند خوشتر می شود.

نوشین:

سباوون راهیتوان به منزله مکتبی برای خواننده ها و قلم به دست ها خواهد بود.

درین مجله صفحه دختران و پسران بیشتر طرف علاقه من است. همچنان صفحه (فال) را زیاد دوست دارم که فقط دل را خوش میسازد. پیشنهاد مینمایم تا در یکی از شماره ها باب و جبهه و فریدرستکارها - جبهه ای صورت بگیرد.

فرا خوانی برای آن عده از هموطنان که در خارج از کشور اند خصوصاً آن ها یسی که برای سباوون نامه مینویسند براه اندازند. و این کار بزرگی خواهد بود.

نظراً بتدانش آموزان ایسه زوغونه:

دیاندانش آموز صنف یازدهم: مجله سباوون و قما مجله ستود نیست. و اما از آن چه که در آن خوش نمی آید، عکس های بیش از حد ستاره های فلمی خارجی به خصوص هند پست. و قما که مسافرت خود کش و بیگانه پرست) استیم. در حقیقت ناخود آگاه برای دیگران و به نفع دیگران تبلیغ میکنیم. صفحه نوجوانان باید دوباره احیا شود.

صفحه ((گفتار سوخته)) همیشه مورد علاقه من بوده است آرزو میبرم در یکی از شماره های بعدی با وجیه و فریدرستکار مصاحبه صورت بگیرد.

الفتین:

صفحه گفتار سوخته یکی از صفحاتی است که او لتر

کبیر از یو هنتون بلخ

صفحه بی برای فرا خوان باز شود.

سباوون برای آنانی که میخواهند به معلومات خود بیفزایند واقعاً درسهای زیادی دارد. سباوون بس از یک زمان رکود در مطبوعات کشور سر بلند کرد و شاید امروز بیشتر از هزار ها خواننده در خارج و داخل کشور داشته باشد.

اگر بخوایم از سبب وون ارزیابی دقیق و معینی داشته باشیم به حق میتوان آنرا یک مکتب ژورنالیستیک نام گذاشت زیرا این نشریه با نشر مطالب مختلف و رویداد های ملی و بین المللی حتی خواننده خارج از کشور را نیز جلب کرده است. آگاهی های علمی و فرهنگی طبی و معرفی شخصیت های ملی و بین المللی در عرصه های مختلف هنر و دانش به دست اندر کاران سباوون حق داد تا بر خود بیالند.

پیشنهاد من این است تا سباوون صفحه بی را بنا

قصص اقران

بومه از صفحه ۵۲

پامپمی مرکبار

موسسات صحی کشور های افریقا بی درو وضع بسیار بدی قرار گرفته اند، زیر مبارزه و سیخ علیه مرگ آید س با عت گردیده است که تعدادی يك تعداد امراض دیگر تقریباً فرا موش گردد.

صاعقه بی آنقوم را بکفر ظلمشان فرا گرفت. تادو حانه های شان به خیم بی جان مبدل شدند و آنه قصرهای شامخ، اموال فراوان و باغهای خرم و بهنور خانها که از سنگ تراشیده بودند ایشان را از غناب الهی باز نداشت. صنایع چون بیکرهای بیجان و خانه های بی صاحب قوم را بدید باناطری غمگین و روحی افسرده از آنجا رخ بر تافت و رو بشهر و دیار مساکت و خاموش قوم کرد و گفت: ((ای قوم من با تکرار و تاکید پیغام پروردگار را بشما ابلاغ کردم و شرط نصیحت را بجای آوردم، ولی شما ناصحان را دوست نمیدارید))

با آنقدر به آنها توجه نشود، در بسیاری بیمارستانها بیماران مبتلا به ایدس به حد اعظمی خویش رسیده است، و مقامات بیمارستانها و امکانات بستر نمودن مرضی های دیگر را ندارند. بیشتر از دوی پسر سه بیاران داخل بسترهای مرضی ها ((ایدس)) تشکیل میدهند. اضافه نمودن بسترها در اطفاقی بسیار ستانها نیز به حل مسئله کمک نه نموده است. مرضی های مبتلا به ((اوبیا)) و غیره رفاهاترا ن جباراً به شفاخانه ها نمیبرند و اگر وجود داشته باشد مجبور هستند تا آنها را رخصت نمایند.

۱۳۹۱

سپاوون کودکان

عروسکی بهار

۱- دختر ک قشنگی که اسمش بهار بود ، با یک کوروش صحرائی دوست شده بود . یک روز کوروش نامزد مویش صحرائی نیز خواست با دختر ک دوست شود . چون او را انسان زیاد صمیمی یافته بود .

۲- مویش صحرائی روزی از بهار خواست تا برای داماد اولز بخواند . بهار پندیرفت و دو آهنگ مقبول خواند .



۳- عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .

۴- برو و کسی هوا خوری کن تا دو مظل کاملا سر حال بود . آهنگهای مقبولی بشنود بخواند . قرامویش تگن که نزد یکی های شام حتما برگر دی .

۵- بهار از مویش صحرائی خواست تا پرستوی قشنگی را که در سوراخ خانه اش در زیر زمین قید کرده بود به اختیارش بگنارد تا بر او سوار شود . در باغ به سستو به بهار وعده داده بود که نزد یکهای شام بر گشته او را به مظل میرساند اما چرا نیا شد...؟

۶- چشم بهار از نظار آفتاب در حال غروب بود دور نه شد . اما پرستوی نامد که نیا شد . درین انا سرور کله یک مسخره کک آن جا پیدا شد .



۳-۴: عروسی شام همان روز بود . مو ک میگه داماد مصری و فوشیدن لباس بود ، مویش صحرائی به بهار رو نموده گفت .



۱۳- را تماشا داشت و حیران بود که بهار چرا برنگشت؟

۱۴- صبح شد پرستو پر زنان بر زمین نشست و به بهار گفت :

بهار قشنگ بر پشتم بنشین تو زنده گیم را نجات دادی من در چنگال مویش صحرائی



۷- آفتاب در حال پنهان شدن عقب کو بود و ساعتی بعد مظل عروسی آغاز میشد . بهار با نا را حتی گفت : چی تصادف بدی وعده خلا فی چقه ربه است پرستو باید وعده غلط نیکورد مسخره کک با خسود فکر کرد و گفت :

پایه این دختر ک را کک کنم . او نیا ید سرگر دانو بی سر نوست باشد . اوه ، یک فکر خوب...!!!



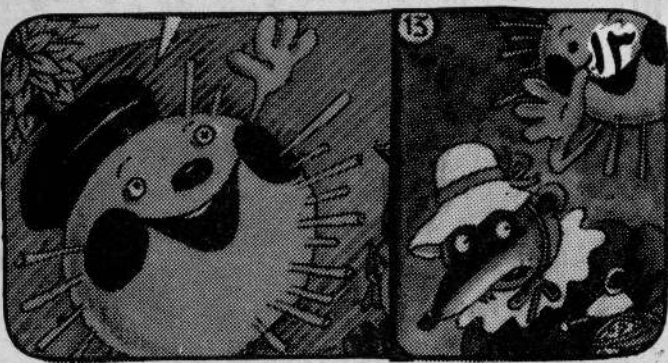
۹- احدین انا مسخره کک گفت : دختر جان عجله کن .

۱۰- شام فرا رسیده بود آفتاب هنوز در آسمان میتابید یعنی چی؟؟

۱۱- ادا ماد گفت : اما بهمه حال تا یکی دو ساعت دیگر بایه آفتاب غروب کند و مظل شروع شود .

۱۲- ساعه من خراب شده است ، یا از پشت بتمن امروز آفتاب دلش نیست غروب کند .

۱۳- داماد بیصبرانه بیرون



قرار داشتیم ، تو باعث شدی که آزاد شوم . اکنون جای میبرمت که آن جا بهار است و طبیعت زیبا به آدم جان تازه می بخشد .

مسخره کک درین میان صدازد ، (خوش زنده گسی کن بهار خوب !!)

سخو شبخت با شی مسخره

۱۵- احد سر زمینی که همیشه آن جا بهار است با شوزا دومی که در خوبی و مهر با نی و حمد ردی یگانه جوان در آن سر زمین شناخته شده بود عروسی کرد . واقعاً قصه ما با پایان خوب شایندی داشت ... مگر نه؟؟



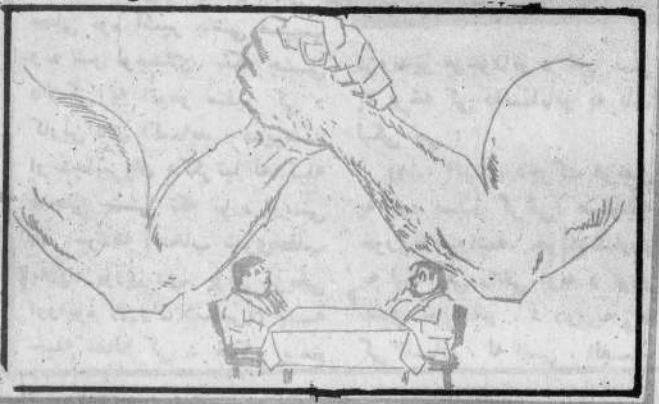
مزاحم

چی غایشه که نکشیدم .
 آخرام میفامی که مادر مرده
 چی گده ده دلم گفتم که مه ده
 چی غم استم وای ده چی غم
 زن با صو شیوه گپ خوده
 ادامه داد . آخرام ، هله که
 امشو نوکریستم ، هله که
 اضافه کاری دارم مجم که فلان
 جای میرم ، مجم بیستان جای
 میرم ، زن گدو حالی دوتا استون
 داره ومه خیرام نغلم .

با ای گیش تکان خوردم به
 خود آدمم و طرفش سیل گدم ،
 ناگاه خندیدم گرفت و گفتم :
 و آخرم به خاطر اضافه کاری
 شوهرت خودت اضافه بیست
 شدی . دینم به جای خنده
 گریان گد ، آاا ، او او او)
 چون دل بسیار نازک دارم صی
 که میبینم کسی گریه می کنه
 مه هم به یاد غمهای خودمیشم
 و شروع به گریه میکنم کا ملا
 مثل دیگرها همیگه دیدند کسی
 گریه می کنه نسبت به نفر اول
 نفر دوم با حنجره زیبا نغمه
 گریان سر میته ، گریه به
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش

از برای خدا نیدانم که
 چگونه کنم - همی هرکس که
 مره میبینه به زور خوده
 همصحنتم میسازه شاید گپ
 خواهر خوانده هاجراس با شه
 که میگویند (قواریت آجزک
 مالوم میشه) او روز ده غم
 امتحان که کلگی چقدر نقل
 کدن و امامه نتانیستم از او
 مستفید شوم سوار سرویس
 شد م که ده پالویم یک زن
 شیشته اول ساته پرسان گد
 گفتم ندارم گفت چرا نداری .
 به بی حوصله گی گفتم - وی
 ندارم دیگه . گفت : از اول
 نداشتی ، گفتم ، نی !
 از اول داشتم - گفت : خی
 حالی چرا نداری ؟
 گفتم : ساتم ایستاده شه
 مام دیگه ده دستم نکم - گفت :
 یانی که ده دستت میکدی .
 گفتم : نی - خی ده پایم
 میکدم .

خاله جان ! بانیا .
 یکدفعه گفتم که سات
 ندارم - اگه میخایی وخته
 بغامی از یکنفر دیگه پرسان
 کو! گفت وی جقه بیحوصله
 هستی مثل شوهرم ... ویش
 میفامی ، او مادر مرده هم
 همیطو بیحوصله بود . صبح
 تا جایه میاوردم میدیدم که بوره
 ره کتی نان خورده ... ویش



تأثیر نگاه حافظ جوانی

در مجلس صحبت از تأثیر نگاه بود .
 یکی از حاضرین گفت :
 من شخصی رامی شنا سم
 که روزی در یکی از جنگل های
 افریقا با شیری روبه رو شد
 و همینکه چشمش رابه چشم
 شیر دوخت ، شیر پیشروی
 پای او زانو زد .
 همه گفتند : آقا عجیب است
 باید چنین شخص را دید که
 حالا کجاست ؟
 او جواب داد :
 داخل شکم شیر !

نکته های نیشدار

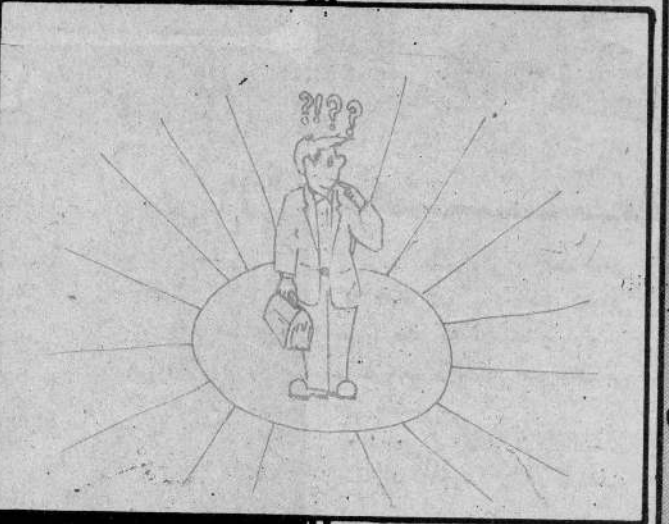
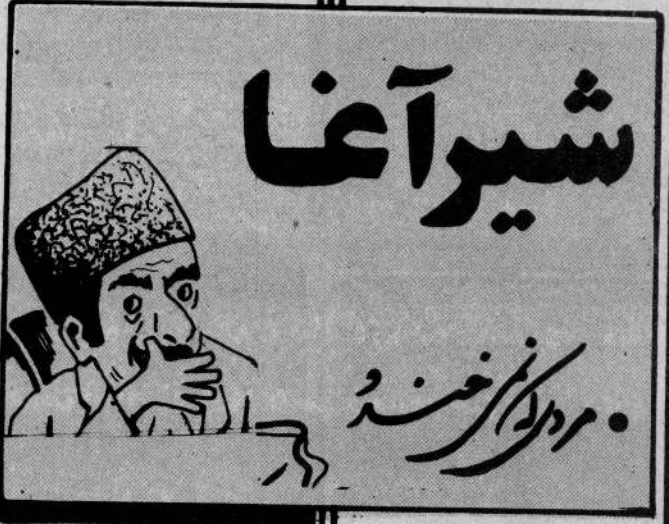
- مرگ مامور - تمدید معیار معاشات
- کک برای مامورین بی بضاعت - تنقیح عمومی در تشکیل دولتی
- شفاخانه - محل مناسب فراهم آوری سهولت برای عاجل مردن؟!!
- اشخاص لا فوک - شمارو الهای کشور های عقب مانده .
- پلان های شاورالی کابل - کوزه جدید اب سسرد؟!!
- عاید بی جنجال - ماموریت در گمرک؟
- عدالت - چشم پوشی در برابر مواد قانونی
- تجارت بی معمول - ماموریت در مغازه های پرچون فروش
- وظیفه داوطلبانه - هیأت خرید آری در موسسات دولتی
- شخص حاصل یافته - آنکه بوتل را (بوتل؟!) بنویسد
- مامورین انانیت آستریلی که تازه قلعلم نموده اند کجا
- دفاتر رسمی - استراحتگاه های نیمروزه
- تلویزیون - نالیبت خواب آور
- سرویس های ملی بر - موجودات نا پیدا

تفسیر

دولافوک باهم صحبت
 میکردند .
 اولی - من آنقدر زبان
 انگلیسی را میدانم که هیچکسی
 نیداند .
 دومی - پس بگو که گوسفند
 رابه انگلیسی چی میگویند ؟
 اولی - گوسفند را خسو
 نیدانم بزرا خسو یک چیزکی
 میگویند .
 ارسالی حکمت الله ناظمی
 کارمند شاورالی کابل

میان توره ها طلبی

- گاهی یک چیز معادل همه چیز میشود
- خوئی از بزرگان در خانه کوچک میشود
- چشم عقل عینک نمیزند
- بعضیها از تبار تیزند
- تاز جو پای نیاز است
- خیلی ها بالباس حرف میزنند
- فرور ریاست و سقوط دیانت است
- شریک حد اقل یک سر دارد
- سهل و اتفاق قطره هاست
- دلبری کار خولههاست
- دلدارها اندکند
- بعضی از گریه هارو - کش خنده کرده اند



لطفاً دفعتم

تخلید

چند مصنفی
 گرفتند تا روزی معلم خود را
 عصبانی بسازند یکی از آن ها
 بدون مقدمه گفت :
 معلم صاحب ! این راست
 است که پدر شما جوپان
 خوکهای وحشی بود ؟
 معلم بدون مطلق گفت :
 بلی ! کاملاً صحیح گفتید .
 متأسف هستم که فعلاً این
 وظیفه را از او به ارث برده ام
 و همین اکنون مشغول این کار
 هستم .
 ارسالی ذکیه کوهستانی

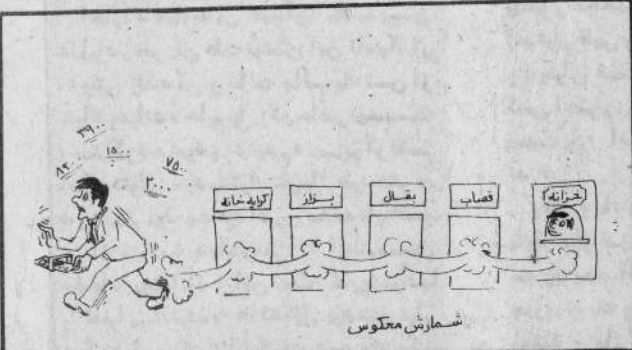
مفروضه

کودک : پدر جان میخواهم
 معامله پر منفعتی برای شما
 انجام بدم !
 پدر : چطور ؟
 کودک : میدانید که در
 سینمای نزدیک خانه ما فلسی
 رانشان میدهند که صدملیون
 فرانک خرج فلبرداری آن شده
 است !
 پدر : و بعد چی ؟
 کودک : و بعد اینکه شما دو
 فرانک به من بدهید من میروم
 آن را تماشا میکنم و بعد میایم
 و داستانی را که صد ملیون
 افراک ارزش دارد برای شما
 حکایت میکنم .
 ارسالی فریبه ورسته

بايسکل



الوتکه ، هم موتر دی با یسکل
 دی مرغه، خو بی وزر دی با یسکل
 انسان نه دی ، خوبه دوه یسوروان دی
 نه هم جرگ دی نه کچر دی با یسکل
 د کویون مواد به منده پوی تر کوره
 د مامور به کورگی خردی با یسکل
 نه وابنه خوری ، نه کولم لری نه گیده
 وچ نری به تن دنگر دی با یسکل
 پروا گیر د تیلو تانک ا وگین نه دی
 بی له تیلو زورور دی با یسکل
 آشپز باشی



کرتی پرتی دینجاری مایه



هونبیار خوب ورکړې :
 - ددی له پاره دی جسی د شرم او خجالت په وخت کسې وگړول شي .
 پوښتونکی چی له خپلو پوښتنو او دهونبیار له خوا پوښو شرمید لی او خجالت شوی و، ورویی خپل خپت ته نو کحی را تیری کړی او هغه یی وگړاوه له دی کار سره هونبیار به خندا شو او پوښتونکی ته یی وویل :
 - له پوښتنه هیخ کله مه شرمیره . اوکه کله دی خپت خازښت کاوه، نوهغه وخت یی گروهه چی په خه شی نه پوهیدلی .
 له یو ((هونبیار)) نه یسی تپوس وکړ چی :
 - دا غوږونه دخه له پاره به ککره پوزی راشنه شپدی ؟
 هغه بی له خنده ورته وویل :
 - ددی له پاره چی خولی به سترگو راکښته نه شی .
 بیایی ورخنی وپوښتل :
 - پوزه دخه له پاره ده ؟
 هونبیار ورته وویل :
 - ددی له پاره ده چی عینکی وریانندی تینگی شی .
 بییا پوښتونکی ورخنی دخپت په باب وپوښتل :
 - نوداخپت دخه له پاره ده ؟

دبریتو وینستان



اختر گل چی تنخسواه
 واخیستل نویه منده دمنهوی
 به لور وخو غید . لومړی د قصاب هتی ته ودرید :
 - کیلو په خوه ؟
 - ۱۳۰۰ افغانی !
 - دخدای دپاره ! ترخنا مه نلری ؟
 - لرو ، هغه ده چوکا ت شوی اوبه دروازه خوړند .
 ده .
 (د... غوښی کیلو . ۱۳۰۰ افغانی)

او وروړه ! په یوه کیلوکی (۵۰۰) افغانی گټه کوی ، اخر دلته ښاروا لی شته که په ؟
 - شته خو ویده ده .
 - نه راو یشیږی ؟
 - نه بابا ! که دی باور نه راشی ، وگوره زه یی دبریتود وینستانو یو و ینسته شکوم .
 ترنگ ...
 دردی هغه لا ویده دی ، نه راو یشیږی .
 - هو واله نه راو یشیږی .
 اوبه اسیر تی غرد خان سره وویل نه . زحمه دغو ښی په خای پتا تی اخلم . اودپتا تود خرخو لو . هتی پلور روان شو ، هلته یی همدا پیښه ولیده . پتا تی پلور نکي همد ښار وا لی دبریتو یوو ینسته وشکوه ، هغه و یننه شو ، همدا سی لوییا ، نخود ، پیاز ، صابون ... هر یوه یو ، یو و ینسته تری وشکاو . خو ښاروا لی و یننه نه شوه . خالی کڅوړه لالهانده دخوا هاخوا گرځیده چی سترگی یی به میوه ولگید ی د هغه نه ((موزون قسم)) تیر شو د بزازی دواکان ته ودرید بزازه یو تار و ینسته په خای دو . و ینستان دښاروا لی دبریتونه و شکول ، خو هغه په درنده خوب ویده وه .
 اختر گل دبیر یدو لو دپاره کوم شی و نه موند خو چی سترگی یی به تر کار ی ولگید ی لرخو شا له شواو گامو نه یی لرتند کړل خو د ترخونو په اوږدو اوڅپرو- اترو په ترخ کی دترکاری پلورنکی دښاروا لی بریتو نه لاس کړ تر خو اختر گل ته و ښی چی ښاروا لی ویده ده ، خو ښاروا لی سردا پورته کړ او اختر گل ته یی په غومه وویل :
 چی زور دی نه رسیږی مه یی اخله ، هغه خپله لیاړوچه ترما ښا مه به زما قبولید بریتو وینستان و شکوی .

دمریخ دکری مطبوعاتوته یوه کتنه

دغه اروا پوه دخپنی مایه په یوه بڼه برخه کی لیکي چی :
 ((... انسانان په مجموع کی - په دوه ډلو ویشلای شو . لومړی ډله چی دوی خپله خوری ، خوکاز دبل کوی او دوحه ډله چی کز خپل کوی . خو دوی دبل خوری . همدا اوس داسی نښی نښانی شته چی دلومړی ډلی نسل دخنگی برمخ دوز کیدو په حال کی دی . خو دوحه ډله ورځ له ورځی دبیر پری . که چیرته دمریخ د اوسیدونکو راشه درشه له دوی سره ډیره شوه . نوی له شکه په ددوی دغه حرص زموږ کړی ته هم سرایت زاو کړی .))
 داو زموږ ددی گڼی د مریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی خپرونه ، تربلی گڼی پوری مود لوی خدای (ج) له دربار خخه خوښ او خوشاله غواړو .

گرانو لوستونکو به ضرور درادیو او تلویزیسون له لاری دهیواد او نری مطبوعاتو ته دکتنی عنوانونه اوږیدلی وی . خو دادی دینجاره هتی له همدی گڼی وروسته دمریخ دکری مطبوعاتو ته دیوی کتنی کلیشه دخپلو مینه والو دمالوماتو له پاره رایاسی .
 موږ لومړی مطلب چی دمریخ دکری په یوه علمی مجله کسې په مریخی ژبه خپور شوی دی دمحترم آشپز باشی صیب په مرسته ژباړلی اوستاسی درانه خدمت ته یی وړاندی کوو .
 دخواشینی خای دی چی د محلی نوم آشپز باشی صیب ونه شو لوستلای ، ځکه جسی دخمکی په اتومو سفیر کی د کاربن دای اکساید ، دبیرښت او دجایبیرال دککرتیا له کبله دمجلنی پشستی تکه توره اوښتی ده . خودغه انتخاب شوی مطلب په پاره پوزی دی . یوتن مریخی ارواپوه ((زوان شناس)) په خپله مقاله کی دخمکی برمخ دژوندیو موجوداتو د خیر نیس په برخه کی دانسانانو په باب لیکي چی :
 ((... انسان دچرک غوندی به دوه پښو گرځی . هم غوښه خوری او هم وابنه . خونه دخناورو په لیکه کی راخی اونه د نورو عادی حیواناتو . د دوی په ژبه کی انسان ، له انس ، الفت ، محبت او میننی خخه اخیستل شوی دی . خوبه دوی کی دغه صفتونه پر لږ لیدل کیږی . که څه هم عقل او شعور دواړه لری ، خو وخت ناوخت احساسات ، تشدد او وحشت د دوی په عقل غلبه مومی او د ډیږی پوی وړی خبر برسریو د بل ویننی تیوی .))

قصه خانه خودما

آخرد

به مجله دو ست داستانی و زیبای سپاهین! اجازه دهید بدین هیچگونه مقدمه بی شمار در جریان علت نوشتن این نامه بپردازم. وقتی زنده گی و حالت جالب یک تن از خواهرخوانده هام را (که حاضر نیست اسمش گرفته شود) شنیدم، تصمیم گرفتم. آنرا به عنوان درد مشترک تقریباً هر دختری در همین موقعیت به آدرس صفحه تازه قصه- می از خانه خود مابفرستم. تا از طریق صفحات پرخواننده این مجله که بیشتر آنها را اعضای خانواده ها تشکیل میدهند به بار دیگر به این نکته تاس گرفته شود که چگونه بعضی از ناملایمات معمولی میان خانوادگی از سطح کدورتها و ماجراها بالا تر میرود. البته هیچ خانواده ای بدون جنجال های معین نیست. شاید بتوان گفت که هرکس به جای خود مجبور و هرکس به نوبه خود برحق است. اما نمیتوان همیشه چنین چیزی را درست نامید.

و اینک فرهاد مشترک من و خواهرخوانده هام که شاید مشکل صدها هم سرنوشت دیگر ما باشد که دیگر نمیتواند خفه اش کرد:

وضع من در خانه نه تنها خوب نیست بلکه روزبه روز خراب شده میرود. نمودارم آخر چطور خواهد شد؟ من به پدر و مادرم احترام قلبی و ظاهری زیاد قایل هستم و دیگران همه را دوست دارم. اما نه کسی احترام را درک میکند و نه دوستی و محبت را. اصلاً هیچکس قدر خود را نمیداند.

پدر و مادرم اکثر عادت کرده اند که باید جگر خون و شکن باشند و هر دو روز سه روز بعد اگر هیچ اتفاقی هم نیفتد یک چیزی نه یک چیزی را بهانه گرفته عصبانیت میکنند و تمام اعضای خانه را ناراحت میسازند. مثلاً پدرم مثل اینکه بیست و چهار ساعت بالایام مشکوک باشد میهرسد: او - دختر (ای چس؟ چرا کتابهای درسی خود را نمیخوانی؟ تا که مینویسی کتابهای خود را و جیبی پلاستیک پوشیده دستت است. و خود را بر ناحق بازی میبازی. به خیالم که از همی مجله خواندن و فاول خواندن تهر- نیستی؟ چرا ده غم امتحان و فاکولت نمیگویی؟ مکتبه خود خوب ده به بخندی غمگین گدی -) نتیجه همی که به فاکولت طلب نه رفتی. خوش هم آستی...

بعدون اینکه حد اقل حرف مرا گوش کند دشنامهای آبدار نارام میکند و وقتی به کلی راحت شد و با ناآرامی من اعصاب خود را آرام ساخت همان جمله همیشه گوش را از سرمیکرد: آخر به خود دهنمت نیستی. به خیرت گپ میزنم. وقتی که بخبر خودتان صاحب اولاد و بنیاد شدن باز میفامین که زنده گی چی غمهای داره؟

مادر هم به همین ترتیب پیش هر کس خورش و بیگانه همیشه شکایت میکند و میگردد: "دخترای ای زمانه از کار نیستن چشم مان پاره اس. بری هر گپ یک دلیل مینترا- هن و کتشان یکی- دو گفته نیستی..."

به مادرم میگم که اصلاً گپ مابین خانه باید ده خود خنده باشه. همه هر جای هر چیز گفتن خوب نیست. هرچی اس بین خود- ماس و او با قهر زیاد تر جواب میدادند: "زیاد زبان نکو و مره عقل مباد نشی. تو از به پیدا شدی، به از تسو پیدا نشدیم..."

مجبور باید حرف هام را پیش خودم نگه دارم چون بر سر همینش ها و خواهر خوانده هام زیاد اعتبار نیست. به گفته خوش هم آستی...

چطور خواهد شد؟

قدیس ها وقتی هیرای کسی مخالف مسوی میدانی که چه در از راز هایت با خبر است. به مجرد پیدا شدن اندکترین اختلافی طعنه میدهند. راستی هم که گفته اند: غم تقسیم نمیشه.

مشکل موثر و راه به همه معلوم است. ما اگر کسی از فاکولت نا وقت بهایم به خاطر برخورد های خشن برادرم که اصلاً حاضر نیست تم کله دلیل بشنود خشم غشک میفوندم. او با وجود آنکه دو سال خوردتر از من است و سلی پارام میکند و بد و پیراه - میگردد و هر غم و غصه ای که از بیرون داشته باشد و آنرا در خانه آب میکند و به اصطلاح قهر دلش را بالای من بیخ مینهد. رویه یارهای اتاقش یکس ها و دسترهای کلانی را چسبانده است که آدم از دیدن آنها خجالت میکند. اما اگر در بین کتابها و یادستکول من یک پوستکارت ساده را هم ببیند قیامت را بر سرم آورد. از کجا کدی؟ کی بریت داد؟ از کجا شد؟

نه که هیرای کسی تار میدانی؟ به میگم که چرا یگان یگان وقت و سر طرف مسوی و خانه جارو زرب زیزه میکنی. شریاس

تو آبروی ما را میزانی. و به این ترتیب همه را به گرد خود جمع میکند.

مادرم برای اینکه گپ های او را تایید و تصدیق کرده باشد داد میزند: دختر باید از همی صفتهای عشق و هفتت بالا- نخاسته. صد دقه پایسته گتم به گتم نکتد. اینالی بگو بهای و ای ستاره سوناره رام کو... شرم نیست. حیانس و فسور بخوره خوار خواندیم اینو که غرور - خواندیم او طوگت و شوله شد و پولسه شد و گپ معلوم نیست. خاک به سر آینه خوار خوانده بازی و صفت بازی!

این همه سر صداها پرنامه معنولن و همیشه گی خانه باست و تا حدودی به آنها عادت کرده ام. اینکه حتی نیستی ضروریات درسی و زنده گی من بپوره نیست. به هر صورت و اینکه بهترین سلیسو، دستکول و پوت و جراب و امثال اینها را خرید و نمیتوانم و نه کسی به فکر من است هم به هر حال.

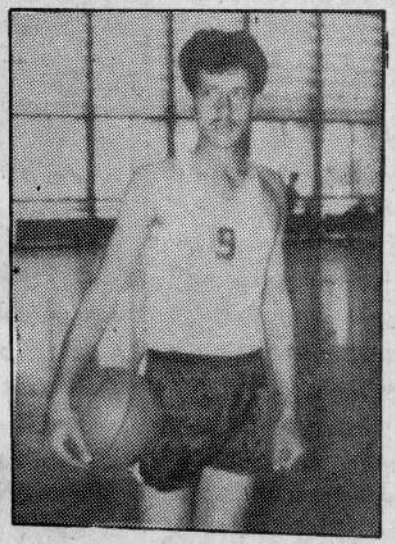
اما چیزی که مراد من حال بیفترسی آزاردهنده و آذیننده است. نسخه آخریست که برای من نوشته اند. هر چند هنوز صفا

برایم چیزی نگفته اند. اما احساس میکنم آنها برای اصلاح ساختن من تجویز نهایی شانرا گرفته اند. از قرار معلوم باید تحصیلاتم را ناتمام گذاشته و تا زود هم آنها با کسی که من آنرا نمیشناسم و بسه انتخاب دیگران است.

به گفته مادرم از قدیم الاهام در این خانه رواج نبوده که دختر بگوید میگم یا نیگم. چون این آبرو بیزی و شیکس است. و من که در مقابل چیزی ترین - چه زها عکس العمل صحیح نشان داده نمیتوانم. این بار با کدام زبان و چگونگی به آنها بگویم که اینجا لحظه ها و ساعت ها به هالکه زنده گی مطرح است. زنده گی آینده من و سرنوشت من.

لحظه هایکی بی دیگر من آیند و میروند و من به نقطه نامعلوم فکر میکنم که به روی آن علامه سواله بزرگی نقش بسته است. باید بدین این سواله ناخود آگاه صدای خود را میفونم که از خودم میهرسد: آخر چطور خواهد شد؟ راستی هم آینده من چطور خواهد شد؟

دفاع و



بچه از صفحه ۶۱

خست باید به این امر ارزش قایل باشد که متضمن هر ورزشی در مسابقات اخلاق و حسن سلوک ورزشکار میباشد. زیرا در جریان مسابقات ورزشکار فوق العاده احساساتی میباشد و سعی مینماید تا خودش را موفق شود اما در بعضی علاقتی به پیروزی باید نفر طرف مقابل "حریف" را از نظر به دور نیندازد. مثلاً در ورزش باسکتبال که اساس آنرا تلتیک های چون شوت و دربیله ریپاند چمپ و اندام متناسب ورزشکار تشکیل میدهد. دارای جزئیات و فاکت های بسیار حساس است که هراشتباه منجر به گرفتن "فول" از جانب دیگری می گردد که تکرار فول الی سه مرتبه

ورزشکار را از میدان مسابقه خارج میسازد. این نکته در ذات خود به کثرتی سالم ورزشی ورزشکاران در جریان مسابقه ارتباط میگردد. عیب الله اینقدر بوال در طول فعالیتها می جوان ورزشی خود در بیشتر از سه صد مسابقه سهم گرفته است که در اکثر آن ها موفقیت های چشمگیری را نصیب گردیده است.

وی با خوشنودی از ریاست المپیک اسپن موضوع را ارزشمند دانست که قرار است در این اواخر بخاطر رشد و ارتقا باسکتبال و فرض فراگیری تفتیک ها و تکنیک های جدید این رشته کورس بین المللی باسکتبال تحت نظریکی از شخصان فرانسوی به رهبری فدراسیون جهانی باسکتبال براه انداخته شود که این اقدام را کام مثبت در جهت رشد این بازی در کشور محسوب میکنم.

تست

بچه از صفحه ۷۷

۱) شما آدمی رگه گو و صریح هستید. از اشخاص متظاهر و چاپلوس متفرد. و تا سرحد امکان از این قبیل افراد دوری مجویید. شما دوست دارید زبان و قلب اطرافیان تان یکی باشد یا به عبارت دیگر هرچه فکر میکنید بر زبان بیاورید زیرا چنین اشخاصی از شما انتظار نخواهند داشت که مهر خاموشی بر لب بزنید و عقاید تان را بیان نکنید. شما به هیچوجه بدتان نمیاید که از ناراحتیها و مشکلات دوستان خود مطلع شوید و آنها را راهنمایی کنید. البته بدون دخالت مستقیم. ضمناً ترجیح میدید که درخواست کمک ننمایید. اطرافیان تان شما را آدم

صدیق و قابل اطمینان میدانند.

۲) شما در بین دوستان و آشنایان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید. شما خیلی خوب می دانید که با دیگران چگونه رفتار کنید و آنها را به چه صورت شفته خود سازید. به همین جهت نیز همه مایلند با شما رابطه دوستانه برقرار سازند. و از شما جهت سایر خور دار شوند. شما از محاسن زیاد یادی برخوردار هستید که خیلی زود مورد توجه و پسند دیگران قرار میگردد. بنا بر این حق دارید که در انتخاب دوستان خود کسی مشکل پسند باشید و کسانی را انتخاب کنید که با شما توافق بیشتری داشته باشند. و لسی در عین حال شما هیچ دلتان نمیخواهد که همیشه بر تراز اطرافیان تان باشید و نظرسات تان بدون چون و چرا مورد قبول آنان

قرار بگردد. و بلکه مایلید دوستان تان گاهی هم با نظریات تان مخالفت کنند و حریف خود شان را به کرسی بنشانند.

۳) شما بسیار حساس و زود رنج هستید و به همین علت تا جایکه ممکن است از آدمهای چمور و پر حرارت فاصله میکنید.

شما آرامش را دوست دارید و فقط در میان اشخاص آرام و خود دار میتوانی صفات پسر - چسته و محاسن بسیار خود را ظاهر سازید. از دوستان تان انتظار دارید که آنها نیز مانند شما قابل اعتماد و ثابت قدم باشند. شما دلتان میخواهد که همیشه قبل از آشنا شدن با اشخاص جدید تا حدود زیادی از طریق فکر آنها مطلع باشید به همین سبب کمتر در جستجوی آشناینها تازه هستید و بیشتر در حد دوستان مورد علاقه خود میجوید.

تواضع باز ...

چند سدی و تواضع فروتنی در نزد ویر ...
 هکار میباید . اما با تا سفاک عده می
 از جو انان ما این ورزش را به مثابه وسیله
 بی دفاعی به شکل خشن آن مورد کار برد
 قرار میدهند . بخاطر آنکه دانسته میشود
 تا گوارهای ادا به نهایت نهایت است
 به پایست فدا راسخ را ایجاد و در چوکات
 آن جوانان را به استفاده سالم از این
 ورزش و هنر می نمایند .

در خانه دوست

بقیه از صفحه (۹)

و شکوه های خود را صحرای به نرورسا -
 نده بود . * * *
 ما نیز تا آخرین لحظاتی که بجمله راهی
 مطبوعه میشد ، چشم انتظار آن بودیم
 تا خاطر امانت باشد بچن رادرباره -
 مسافرتش به افغانستان از طریق نرسیم
 ها و رسالات قلمی و یا غیر قلمی هندی
 به دست میاوریم تا حقیقت و یاد روغ بعضی
 زبویه ها و اقوا هائی که در این مورد هم
 اکنون نزدی تعدادی از مردم وجود دارد
 روشن گردد .

مینی ژوب

بقیه از صفحه ۱۵

هدف (نهائی) خود برسند همه میخواستند
 که مثابه (تنی کی) باشند (تنی کی) د
 شیزه نیز انگلیسی کوشنل مانکن داشت با داشتن
 اندام مناسب به مثابه سهولت مینی ژوب در آن زمان
 شناخته می شد . میری کوانت در آغاز سالهای ۶۰-
 تی کی را یافت و وی اظهار نمود که بر وی من صرف
 همچو مانکی ضرور بود که بعد از تلاش زیاد او یافتیم
 روایت دم : مادر لایها به واتیکان شکایت نمودند
 یکی از بزرگترین اشتباهات بشر در این است
 که آنها معتقدند که گویا پیدا می شود هادرتیج -
 تلاش و با هم اختراعات مودل سازهاست . هیچگاه
 همچو مصلی واقعیت نداشته است . هرمود (سراسری)
 مهارت از ایجاد گری زمان بوده و رشیدانه جنبه
 اجتماعی دارد .
 هیچکس نتوانسته است که برنسیب های پیدایش
 آنها را توضیح نماید .

خلاصه باید گفت که سرگردشت دامن های مینی ژوب
 انگلیسی هیچ گونه رابطه ای درین مورد ندارد .
 بیاد دارند که چگونگی بعد از ختم جنگ دوم جهانی
 مینی ژوب بیشتر مینی گردید و در نتیجه دوم سالهای
 ۶۰ بالاخره از (مینگ) زانو بالا رفت . دامن های
 مینی به بیوق دوران مبدل گشت . این دامن ها یکبار
 دیگر استقلال زبان را در فریب نشان داد . مینی ژوب
 حتی در زنده گی بعدی کشورها ریشه دوانید در
 بسیاری از ارمانهای اروپایی جویسحت های در رابطه
 است . مینی ژوب در صورت گرفت از همان آغاز تولد خود
 مینی بیوز مندا نه کام میگذاشت در صحنه سیاسی
 نیز به بیوزنی های دست یافت زیرا قشر جوان اروپا

مینی را به مثابه سهولت آزادی های خود تلقی میکردند
 از جمله درد سرد های مینی ژوب یکی را شکایت مادران
 و مادر کلانهای انجده و دشمنیه های که با های خوبتر
 در جاده ها به معنای مینی گذاشتند به مرکز مینی
 کاتولیک ها (واتیکان) و سازمان ملل متحد تشکیل
 میداد کلیسا های کاتولیکی در مورد جدید (دموت -
 به جنجال بزرگ) رامیدیدند و تقاضا نمودند که
 در مین مینی ژوب حتماً یک چیزی را باید پوشید
 (پیداایش) راپ های مکمل فرانسوی ارتباط مستقیم
 با این تقاضای پدران روحانی دارد .
 آرام آرام بعضی عادت نمودند . راهپیمایی
 مرفقانه مینی ژوب آغاز در سالهای هفتاد خاتمه یافت
 نسل جدید به موز مینی ژوب لباس های دراز (کشال)
 که به ماکسی (شهرت پیدا نمود انتخاب نمود مینی ارا
 م آرام داشت از یاد ها فراموشی گردید . بالاخره در
 اواخر دهه هشتاد آغاز دهه هشتاد و آغاز دهه
 نود جوانان یکبار دیگر مینی ژوب شدند مینی
 ژوب مل ۹۱ اگر چه تفاوتش با آن مینی سالهای
 ۶۰ دارد . اما بهر صورت نمیتوانیم درباره آغاز
 پیداایش آن فراموشی کنیم زیرا در سرهای راکه
 مینی در آن زمان موجود می آورد قابل تذکر و جالب
 میباشد .

دست اندر کاران موداروا امروز از همه بیشتر در
 باره لباس مینی ژوب بیشتر فکری کنند و بی دلیل
 نیست که لباس مینی اکثره در کلکسیون لباس های
 سال ۹۱ به مشاهده می رسد . و بدین شک مینی
 ژوب امسال سرودها و در سرهای طلای ۶۰ را
 خواهید داشت اما به هر حال مینی ژوب مینی
 ژوب است

تشتت او ...

پاتی ۲۷ م

دینتواد بیاتوبه برخه کی هم . دغه
 تا تیرات لیدلای شو . مونتر اوتاسو پوهنی و
 چی پینتواد بیات تن هغسی زبوی او هنری
 فنانلری دینتواد بیاتوبیاد پینتواد فرهنگیا نو
 دیاره . یوآخی سر به چینه فارسی
 اد بیات دهر اوطبعی ده چی دافارسی
 اد بیات دهر لوری نه چی وی به پینتواد
 اد بیاتوبانندی خیل تا تیرات گزاروی چی
 د نغد به بلبکی هم دغه خبره صدق کوی
 - تاسو مخکی وویل چی دینتواد بیاتواد
 د نغد به برخه کی خینی کارونه سرته ورسیدل
 اپابه مشخصه توکه ویلای شی چی . کوم
 کارارد چاله خوا ؟
 به دغه برخه کی باید وایم چی کومه شخص

منظم اوسپستتاتیک اثر نلرو . فقط
 دی مورد کی یولی مقالی دیاملری در دی
 مثلا . داستاد تر ی مینی مقالی چی
 پخوانر شوی دی . یاد سعدالد چی
 پشون چی دمحاصر شمر بانندی بی - یه
 رساله لیکل وه اورد هغوی نه وروست
 داستاد روی کارونه دیوید باملری در دی
 چی د هغوی د (ادی خیری) اشتر
 یوه بنه نمونه ده برسیره پرهغه داستاد
 روی نقدونه مقالی به شکل تخمینشرو
 کی خنباره کیزی .

ترکومه عا به بیوری چی مونتر اوتاسو
 شاهد یو . زونیز فرهنگ محیط به یوه
 تشتت کی گوردی . دلته لولی جورول صف
 ارای یویل ته به نفرت سره کهل . اد بی
 مسئولیته خبری اوقضارت کول . یوه و ل
 عادت کرخیدل دی تاسو دافغانستان
 د لیکوال دایمن دیو سول بصفقت
 ویلای شی چی ولی ؟

دیوه بنکاره خبره ده چی دغه حالت
 زونیز دتولنی برکامل محیط بانندی حاکم
 دی . یعنی دچی دغه تشتت او بیولالی
 زونیز دتولنی گرده محیطونه ترخیل شوم
 سوری لاندی نیولی دی . اود سیاست
 مرصه خو هنج دیاده ونی در نه دی . نر
 دلته هره رخ به لری کویواسلوگنوا تاسانان
 نقل کیزی اودغه عمل به خبله دتولنی به
 سایدکولوی بانندی جویته اغیزی لری . البت
 داد جنگ لوج او برهند تا تیرات دی چی
 زونیز تولنه ورسره لاسرا وگروان ده .
 - دمخکی خبری به نظر کی نیولو سره
 دینتواد بیاتونغد اونه کلیت کی زونیز داد بی
 نقد . لاره کوی خواته می ؟

زما به نظر د نغد لیکولایاره یوه علمی اوفرهنگی
 سویه لازمه ده . مونتر باید کوشین وکر وچن
 زونیز به فرهنگیانکی دغه سویه ایجاد شی
 یعنی هم د نغد اویدلو سویه اوهم د نغد
 د لیکلو سویه له بده مرفه لینی چی د نغد به
 برخه کی راعی . لکه دشخصیتونو شیکا وی
 اهات . تحقیر اوداسی نوری نامورده خبری
 باید وویو . چه دایاد داشتونه . نقد نه
 دی . بلکه د نغد ضد یو عمل دی . اوخینی
 وخت هم به وولیکوکی داسی میالغسی
 اوغراق اسیر خبری یوچا - بل چاته ک نسبت
 ورتول کیزی چی هنج سلم عقل وریاندی
 باورنشی کولای مایه یوه محفل کی واریده چی
 به پینتواد بیاتوکی دتولستی اود چنگی
 ایتماترف به سویه ک آثار موجودی . ترکومه
 هایه بیوری چی زه دینتواد بیاتوسره بیژنده
 لرم . داخبره مطلق دمنلی و نه ده . لکه
 چی زونیز دینتواد سانی اد بیات د پسر
 جوان دی . لاتراومه به دغه باب کسی
 خروگامونه اوجت شوی دی .

اوکه زونیز لیکوالان دغی خبری ته پیام
 وروانه روی اونه خیلو لیکوا و تاروکی لسه
 بصیوت نه کاروانخلی . نوریه نابینایی کسی
 نه کوم شی ویتراونه کوم نحای ته رسین و لکه
 رحمان بابا چی وای
 به دکان د نابینا و جوهریانو
 خرهمره لعل وگوهر . در وایر هیون دی

شرایط اعضای کانگرس بود. هدف رئیس جمهور نداشتن دست آوردن دل هواخواهانش بود. حدود تهیه آمیز برای تفکر تازه در سال ۱۹۹۰ مالکیت واقعی کانگرس توسط گروههای دیگر است.

خوشبختانه هنگامیکه ایشیا فقط ترسناک و بیکیافته معلوم میشوند سیستم امر یکایسی میتواند زلزله های سیاسی را از پائین ایجاد کنند و یا اینکه برخلاف کاندید های پیش یورش ببرد.

مگر برعکس چنین است که آیا در سالهای نود ما اینقدر خوشبخت خواهیم بود؟

سایه

بقیه از صفحه ۲۹ بود و بخصوص به بعد از مرگ پدرم او بیشتر به خود صلاحیت میداد. بازی مادر م را از خانه کشید.

و از این سرگردانی ها چهار سالگی گذشت که من مادر شد م دختر م بنوشه در قلمرو پراخ مرا مس و وحشت خانه مادر پس گذاشت با بار نوزادار پس گریستم که به نوزاد بفهمانند تا مرا لت و کوب نکند جایی را نگرفت به مادر م گفتم پلاطم را از نوزاد بگیرد و مادر م از شرم زمانه یاد میکرد میگفت تو تحمل کن.

یکبار وقتی بنوشه یکساله شده بود. خانه را ترک گفتم تمام زنجیرم را بردم به اداره پولیس و قصه کردم آنها بانصاح پدرانه شان از من خواستند که دو باره برگردم به خانه ام. یکبار دیگر خواستم بروم زنده گی را با نوزاد به امتحان بگیرم اما میدانستم که با رفتن دوباره به خانه نوزاد به جر برآمدم از خانه آنقدر لت و کوبم کند که....

تمام ناتوانی هایم را از آن نام تمام هستی ام عیارت بوزند از کتا رجاده می کاهم های زیاد در آن میگذشتند میگردم سیستم تمام هستی ام را میدیسم که چون قطره های اشکهایم به زمین خالک میرفتند. حالا میدانم که برای آدمی ساده و بیایله و نا آشنا می چون من در این شهر جایی برای زنده گی

من حسی بنوشه ام را نتوانستم بودم با خودم بیایوزم دیگر میاوردم به کجا؟

شاید در کمتر از اساعتی که گریسته بودم چتر اندام کسی بر سرم سایه افکند با نرحم بر رسید ((چشمه؟؟)) و با اختصاص سر گذشتم را برش گفتم. باز با ترحم گفتم: (حالی دکه فایده نداره کس را برای گرفتن طلاق از شوهرت کمک میکنه اگر در جاده ها بسای نی باز گریه میکنه بی درخانه من جایی برای زنده گی کردن تو است.

اوراست میگفت در خانه نه. ش برایم جایی بود، رنتم و با و با خانوادهاش من رفیقم شد م او خودش را زیبا معرفی کرد. شوهرش تاجر بود و دخترهایش نیز با او زنده گی میکردند و یک پسر هم داشت. آنجا در خانه شان چهار ماه گذراندم. زیبا پیوسته به من وعده میداد که ترا با پسر م نکاح میکنم و بسا خود به خارج میبرم.

درمن دو انگیزه برای بودن در خانه زیبا پدید آمده بود اول انگیزه ترس از دوباره به بند نوزاد افتادن و دوم انگیزه گرفتن انتقام از ازارها.

چگونگی زنده گی ام. من هرگز حاضر به فحشا نبودم اما چه میدانستم که در آن خانه رسم چنین بود. یگروز زیبا برایم گفت که استنباط کرد که از جمله دوستانم است با تو خلوت میکند هوشت با شد که سر کشتی نکتی. برای مدتی به اندازه عمر یک صبح کاذب حیرت زده به چشمهایش دیدم به چشمهای بیگانه برایم گریسته بودند. به انگلستان خشکش نگریدم. انگلستانیکه روز بی کسی ام نوازشم کرده بود و آنکه چه بی باوری می بر من هجوم آورد. این دنیا چه بی ثبات است و ایمن آدمها چه دکانداران ناآشنایی بازاریش.

من آنقدر حیرت زده شده بودم که سکوت حیرتم را زیبا رضایت فکر کرد. من از آن یکس نسرین شده بودم آنجا حکومت زیبا مرا چون بازیچه کو کشیده به میدان فساد کشاند. همین همیشه در خانه قید میبودم

حق بیرون شدن ندا شتم جز زمانی که خریدارم میامدند و شبی میبیدندم و دوباره میاوردند.

یگروز اتفاق خوشایندی برایم پیش آمد. پولیس مرا دستگیر کرد میخواستم بعد از دستگیر شدن زنده گی ام را و هویت زیا را افشا کنمو درضا که او خود را عقب میله های زندان رسانده گفت: ((تو نیتدا نی کمن در زندان هم نفرادم اگر نام اصلیات را بگو می ویا بگو می که من قیمت کرده ام در همینجا میکشمت و اگر بگو می که نامت نسرین است و عروسم استی، ترا خود به قضات آزاد میکنم و به پسر م نکاح کرده به خارج روانت میکنم.

زنده گی برایم عجیب معنایی پیدا کرده بود به هر دروازه می که پناه میبرد م دروازه دخولی محبس عمر م بود به هر دریچه یکه رو بروم به محبس عمر میاز میشد. و این بار نیز درامداد دروغ بودم بنام نسرین عروس زیا خود را معرفی کردم و پس از آزادی پولیس مرا دو باره تسلیم (خشویم)) زیبا کرد.

من بودم و وظایف مربوط به من. در آن خانه مرد ترو تمندی راه یافته بود او هر باریکه میامد مرا دریدل بنجاه هزار افغانی به خانه اش میبرد پس از آنکه کام دل میگردفت دوباره مرا تسلیم مالکم زیبا میکرد باز هم در یافتم که فریب زیا را خودم دادم بود. نی مرا به پسر خود نکاح کرد و نی به خانها برود من سرگردان جاده یاس در اوخا م رفتن بی برگشت. یکبار دیگر برای نجات از خانه زیبا داره مرکزی پولیس مراجعه کردم. تمام آنچه را که بر سر م گذشت بود به آنها گفتم که شوهر م کی است گفتم که چرا از خانه اش فرار کردم. گفتم که چگونگی فریب زیا را خودم گفتم که دهر شب به کرایه دادن. بنجاه هزار افغانی میگردفتند و گفتم که یکبار که قبلا بندی شده بودم نظر به تهدید زیا نام هویتم را غلط معرفی کرده بودم هه آنچه را که لازم بود گفتم. اداره پولیس مو قف نشد که

زینارا دستگیر کنند و اینک من در این زندان انتظار محکام استم. من به چشمهای بی اشک نادیده عمیق میشوم در آنجا بی باوری موج میزند، وقتی به قصه اش و به تباهی اش گوش میدادم دلم به اوسوخت به نامش سوخت را ستنش نادیده نامیست که از سالیها با من بیوند عشقی داشته و مظهر عشق بوده و اما دریغ که نسرین شده. برسیسم: ((چرا آنروز که دختر وشوهرت آمدن بسیار بی تفاوت بودی و تا وقتیکه بنوشه را به آغوش نگرفته بودی اصلا مادرش معلوم نیشدی)) (من میدانم و میدانستم که به آغوش گرفتن طفلی که یکنیم سال از من دور بود، مرا دوباره معاد میساخت. درمن عاطفه پس زده شده ام رادو - باره زنده میگرد و آنگاه من زیبون تر از آن میشدم که بودم. من نمیتوانم از گفتم نام بی حیجان باقی بمانم. اوراست میگفت. اونیتواند با گذشته اش با گذشته ما - جرایش اش وداع بگوید، آنهم به گذشته به انتقام نرسیده اش.

درمن باز هم ترس همیشه زنده میشود ترس اینکه نشود در این زندان آباد، نادیده راه با حلقوم های دیگر نواذ بیزند، نشود او را سال آینده بار دیگر با جر م سنگین تر بندی کنند.

امروز نوزاد است با آغاز سال ۱۳۷۰. قصه انجام نشده نادیده را ختم کردم. این قصه انجام نشده است، عمرش از ما قبل تر آغاز شده و بعد تر از ما ادامه خواهد داشت برای این قصه هرگز امروز نوزاد نیوده.

کی میداند بازنده نوزاد بعد بنوشه در زندان موقعیت نوزاد را جشن خواهد گرفت. نت در زندان در بیمارستان؟ در دانشگاه؟ یا کند که در کدام روستیخا نه؟! و یادختر که همسایه نوزاد که حالا زنش شده جی خواهد شد؟! و اما نادیده سایه ایست از زیبا. اوسایه همه زشتی های خلقت است. در این سایه گاه دود مخدر و گاه گند لخته های خون مسلول بیداد میکند.

فایده ای از این است

فراموش کن

از این است

بهرتر جیم می نوی که برای مراد و ترا غیبت من



فرشته گاه زینیت

برای شما فال دیده ایم



میزان

چیزی که موجب ناراحتی شما می‌گردد ممکن است آن پدیده برای دوستان شما نیز مشکلات را بوجود بیاورد. کسی را که دوست دارید به صادقانه همراهی کنید. نامه بی به شما می‌رسد که ارزش خاص خواهد داشت دعوت دوستان خوش را با کمال بپذیرید.



عقرب

شما با حرف‌های کوچک دوستان خوشی را ناراحت می‌سازید وقت که بگذرد که کار یک روز نیست بلکه کار یک عمر است باید روحیه زنده‌گی را یاد بگیرید از افشای اسرار خود غمیده و دستان خوش خود داری کنید.



کوس

سرد مزاجی شما موجب می‌شود تا دوستان صمیمی که داشته باشید. ملاقات مهمی در پیش دارید که اگر بخواهید می‌توانید از آن به خوبی بهره‌گیری در خوردن غذا های پروتئین دار کمی خود را بکشید از خانوادگیان واری صمیمانه نماند.



جدی

در وجود شما نشانه‌های زیاد صمیمیت وجود دارد اما شما قادر نیستید آنرا اضافه بدید بهترین است کارهایی را انجام دهید که مورد علاقه تان است استعداد خوبی دارید باید آنرا پرورش دهید.



دلو

می‌کنند اگر میخواهید جایی را خسارت سازید کار را به اهل آن بسپارید که شش کند از خانه و ادا ره کار را به مسئولین آگاه بسپارید. ناراحتی‌های شما موجب می‌شود که بسیاری از کارهای خوب نیز خراب شوند به صحت خوش توجه کنید.



حوت

امید وار باشید خبر خوشی به شما می‌رسد که به دنبال آن در زندگی تان تغییرات زیادی پیدا خواهد آمد که از عجله در اجرای کارها صرف نظر کنید محتاط باشید که اگر عیسی به سراغ تان آمد چنانچه و بخت بزرگ را به شما می‌آورد.



عمل

احساسات خوش را در کنترل خود داشته باشید. بهر حال دو ست شما موجب می‌گردد تا شما حقایق تلخ زندگی را بهتر لمس کنید از صحت تان مواظبت کنید. نامه بی به شما می‌رسد که خیلی خوشحال تان می‌سازد.



عمل

جستجوی شما نتیجه می‌دهد و شما به زودی به یک آرزوی بزرگ خود نایل می‌آید. آرامش فکری خود را تا بین کنید و از صمیمیت و ناراحتی که موجب ناتوانی شما می‌گردد بهر هیچز کنید.



جوزا

وسوسه‌های دل انگیزی شما را مشغول می‌سازد. تصمیم بگیرید که آیا می‌توانید او را داشته باشید یا نه. به خاطر آنچه از دست رفته هیچ کوشش نتیجه نمی‌دهد خود دار باشید.



سرطان

کسانی که شمارا تشویق می‌نمایند می‌کنند نیست نیک داشته باشند اما ضرورت نیست شما توانایی تشخیص خود را بر اساس آرزوهای دیگران محاسبه کنید. به صحت تان توجه داشته باشید. حادثه مهمی برایتان اتفاق می‌افتد که شایان اهمیت است.



اسد

او را از خود برانند سعی کنید با همبازی در قلب‌ها جا باز کنید. می‌کنند هر کس به اندازه امیدش زنده است شما قادر هستید بر مشکلات غلبه کنید حسود نماند.



سنبله

خوشبختی چیزی نیست که آنرا از بازار خریداری کنید بلکه خوشبختی همیشه با شماست فقط آنرا بشناسید و از آن استفاده کنید در رخ کردن پول و معیاری داشته باشید در غیر آن مشکلات اقتصادی شما را اندوهگین خواهد ساخت.



و آنها این کمک را با کمال میل بپذیرند. (۴) شما وقتی خوشحال می‌شوید که بتوانید اشخاص را بایکدیگر آشنا سازید و بانسی یعنی اساس گذار دوستی‌های تازه گردید. شما دوست ندارید که اطرافیان تان احساس کسالت و ناراحتی بکنند. ضنا خوب می‌آید. نهد که چگونه جمعی را با صحبت‌های جا لب و متوج خود سرگرم سازید. شما آدمی‌های انعطاف پذیر را بر آدم‌های کله‌فندق و تک‌رو ترجیح می‌دهید. البته از هر کس انتظار دارید که برای خود شخصیت جداگانه داشته باشد ولی از تمصب بهجا و یکدندگی رضایت کامل می‌کنید که اطرافیان تان بایکدیگر دارای روابط حسنه باشند. و در تفاهم کامل بسر برند.

(۵) شما آدمی پر تحرک و شاد هستید و همیشه برای پذیرفتن عقاید خوب و نظریات مثبت دیگران آماده‌اید. شما خیلی خوب می‌توانید اطرافیان تان را درک کنید و به قدرت از کسی دلگیر و یا احیاناً غشکین می‌شوید شما دلتان میخواهد در آن چه در اطراف تان میگذرد سهم بگیرید. اگر کسی بخواد در جلب محبوبیت دوستان تان از شما پیشگی بگیرد شما با خوشرویی و بزرگواری هر چه تمام تر راه را برای او می‌گشایید زیرا میدانید که خودتان هم در مواردی مشابه به گذشته دیگران نیاز پیدا خواهید کرد. با وجود این هرگز مایل نیستید با آدم‌های بی‌حوصله و کسل سروکار داشته باشید زیرا خودتان آدمی پر حرارت و ماجرا جو هستید. (بیمه در صفحه ۷۱)

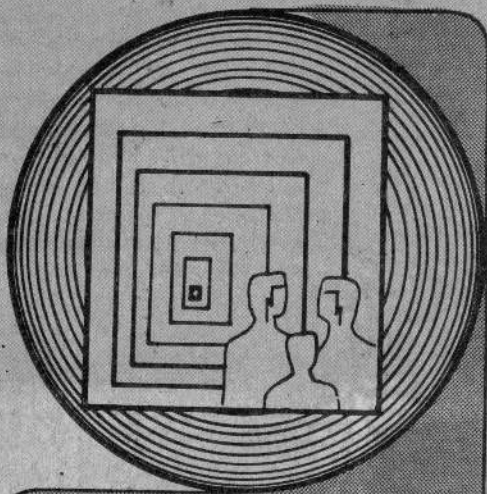


باز کنند جا می‌خورید به اصطلاح میدان را ترک می‌کنید با وجود این هرگز مایل نیستید برای همیشه در پست صحنه بمانید. شما آدمی متکی به نفس هستید ولی قاطعیتی را که لازمه درخشیدن است ندارید. سعی می‌کنید دوستان تان را حتی المقدور از میان کسانی انتخاب کنید که با شما هم فکر و هم عقیده باشند. چه شما فقط در صورتی عقاید و خواسته‌های خود را بیان می‌کنید که مطمئن باشید اطرافیان تان شمارا درک می‌کنند. شما فقط یک توجیه سطحی از خود و ستان خود نمی‌خواهید بلکه به هیفکری و همدردی احتیاج دارید. به همین جهت ترجیح می‌دهید تنها باشید ولی با اشخاص کم توجه و متظاهر معاشرت نکنید.

(۳) شما آدمی راستگو و منطقی هستید و خیلی زود با اشخاص دیگر رابطه برقرار می‌کنید. شما خودتان به خوبی میدانید که در صحنه‌ری از موارد نمی‌توانید خود را بگذارید و پیش از حد در کار دیگران دخالت می‌کنید. گاه اتفاق می‌افتد که یک دوست مورد اعتماد با وجود تمام کارهایی که برایش کرده‌اید و زحماتی که متحمل شده‌اید باین توافقی شمارا ترک می‌کند. این تنها چیز است که شمارا سخت آزرده و غمگین می‌سازد. شما آدمی خیر خواه هستید و مدام دلتان میخواهد که از مشکلات اطرافیان تان بکشاید و این تمایل بقدری است که اکثر فراموش می‌کنید از درجه چشم اطرافیان تان به کارهای خود بنگرید. شما مایلید در میان اشخاصی باشید که بتوانند به آنها کمک کنید.



روانشناسی



تصویر مورد علاقه خویش را انتخاب کنید و بخوانید که چگونه هستید

شما در این جا تصویر هفت زن مشهور را مشاهده می‌کنید که توسط "پاپلیکا سو" مشهورترین نقاش قرن بیستم کشیده شده است.

چند لحظه با دقت به این تصاویر نگاه کنید و بعد بگویید که اگر امکان داشت دلتان میخواست با کدام یک از این زنان آشنا شوید؟

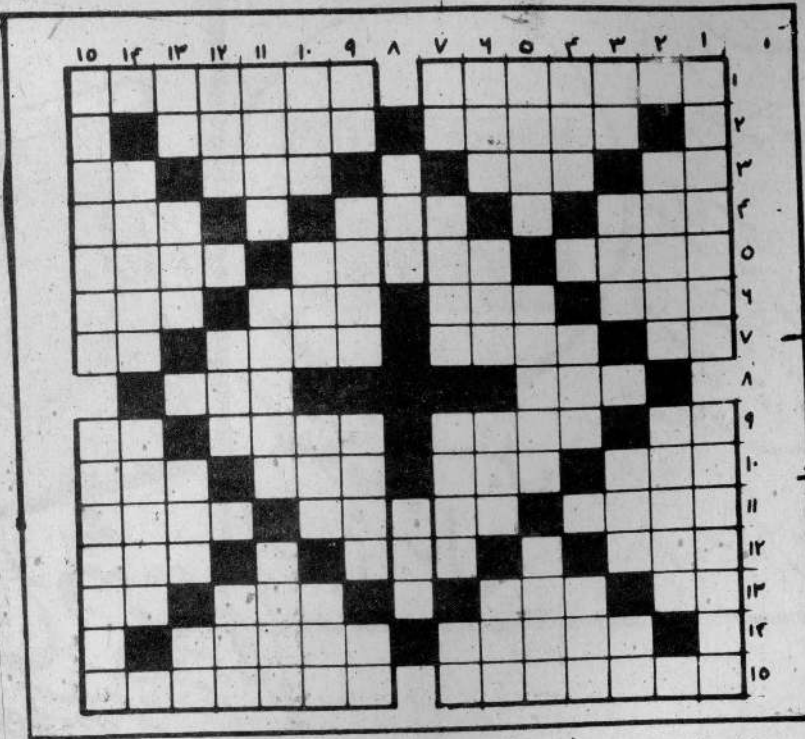
اکثرین شماره تصویر مورد نظر را به خاطر بسپارید و پاسخ خود را تحت همان شماره مطالعه کنید. (۱) شما آدمی صبور هستید و می‌توانید ساعت‌ها با توجه کامل به درد دل اطرافیان گوش کنید. برای شما بهر چیزی از دران سهلتی از این است که خودتان مجبور شوید وظیفه رهبری را به عهده بگیرید و همیشه منتظر می‌شوید تا دیگران کاری را شروع کنند. شما اشخاص متکی به نفس و قاطع و جسور را تحسین می‌کنید و گاه به آنها حسد می‌ورزید. اگر بکنفر مورد علاقه شما باشد و مقابل شما به شما توجه داشته باشد. هرگز خطاهای او را به رخ نمی‌کشید. به طور کلی شما خیلی خوب می‌توانید خودتان را با دیگران تطبیق دهید و هرگز از کسی انتظار ندارید که تحت نفوذ شما در آید و بر طبق عقاید و خواسته‌های شما رفتار کند. به همین علت دوستان بسیاری دارند و در میان اطرافیان تان از محبوبیت زیادی برخوردار هستید.

(۲) شما خیلی زود در برابر کسانی که سعی دارند با سرو صداهای برای خود



حل کننده گان

منوه بمسعود محصل پوهنځي حقوقي، سيمين لمر از اخير پوهنتون، علي محمد احمد يار محصل پوليټيخنيك كابل، ك ه ه فارغ لېسه عاليه د راتې، سهېلا محصل پوهنځي فارمسي، جنېب الله سعادت يار فارغ لېسه، هنگاڼه مجروح افسون، تور پيكي اسدي اولېسه برېم، آگنسي هېږه متعلم لېسه نـ وان خير خانه، محمد طاهر مزبزي از شوراي شهر كابل حزب وطن، آذ رخش ممتور محصل طب معالجي كابل، زېد صالح، كاره سلجوقي اولېسه استقلال، محمد فهم مېهنار و فريخه مېهنار از د ه بوري كابل، محمود از كارته پروان، حوا احمد زې اولېسه، زرغونه، منوه شفا متعلم لېسه نسوان خير خانه، دېسا اثر محصل پوهنځي زراعت، ح اصل حيدري از ولايت بدخشان، سېدا احمد شاه جعفري محصل پوهنځي زراعت، محمد فهم مېهنار از بزار شريف، آذ رخش از پوهنځي طب عاليه اكبري كارمند وزارت عدليه، مژگان سهاېي اولېسه برېم، شگوه رحيم اولېسه ايوا لقاسم فردوسي، سوزنل محمد طاهر عز پزي، فرزانه فايقي اولېسه ملاي، زوسه ناصري از پخوان، عبدالصوېر، نايجه افندي اولېگور، پسان، وحيده اكبري، زېلا نوري فارغ لېسه برېم، سعد، په احمد شاه جعفري، هارون پوپل زلفيه پوپل و، زرفشان پوپل از شاه شهيد (ع)، تور پيكي اسدي، محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلتي شريف محمد فهم مېهنار و زېلا نوري په اساس فرقه مستشرق چاپزه شناخته شدند، خواهر شندېم په دفتر مجلتي شريف آورد، چاپزه شانرا تسليم شويده.



۱۵- ناز برورده - کسی که ترور می کند

- لطفاً برای ما بنویسید که:
- (۱) محاصره تاریخی شهر (تروا) چند سال طول کشید؟
- (۲) اهرام مصر چند سال پیش ساخته شده است؟
- (۳) چزانوک کاردهای قد افسوری کسر داشت؟
- (۴) "کاره آهنگر" که بود؟

لطفاً این قول را تکمیل نموده و بگو.
 کجکده شاعر آن کوست؟
 شکستن
 چشم را خیره کند پرتو زیبایی تو
 من و از دور تماشای تماشای تو

برای حل کننده گان جایزه های ذیل در نظر است
 دو کتابچه پسرانند از دافغانستان بانگ
 دو کتابچه پسرانند از بانگ ملی افغان
 یک پوستر شاهپوی فاطمی تحفه فرهنگستان بزرگ افغان

بیلیون دالر بالغ گردد و از طرفی این سرمایه عظیم وظایف این کشور را به مراتب خطیر تر از سابق نموده و خواه ناخواه آنان به رهبری اقتصادی آینده دنیا انتخاب خواهند شد. مایل حداقل اینکه قسمت معظم مسایل اقتصادی دنیای امروز بر دوش جاپانی ها خواهد بود. از طرفی همچنانکه قدرت اقتصادی جاپان روبه پیشرفت می رود، دولت و مردم این کشور با اوقیاتی تازه روبرو می گردند و حالا زمان آن فرا رسیده که جاپانی ها به تحلیل و ارزیابی دیگر ملل دنیا بپردازند و در نهایت به مسوولیت های جدید خود بیشتر واقف شوند. این بدان معناست که دیگر گوشه گیری مردم آن کشور به پایان رسیده و آنها می بایستی تلفیقی نوین از مسایل اقتصادی را در کنار (اورا) به همراه داشته باشند.

بوده است. اما مردم این کشور هرگز دست از تلاش و پشتکار بی وقفه خود برنداشته و با برنامه ریزی دقیق خود همراه با کار طاقت فرسا تبدیل به ملتی خوشبخت شده اند. بدون تردید کالا های جاپانی در دنیا از بهترین ها محسوب می شود و این کشور با داشتن ۲۶٪ از کل جمعیت دنیایه تنها ۱۱٪ از محصولات کره خاکی را تولید می کند و امروزه تولیدات کارخانه های جاپان برای دیگر مردم کشور ها راحتی و رفاه بالنسبه کاملی را به ارمغان آورده است. هم اکنون ۲۰ بانک از ۵۰ بانک معروف دنیا در تملک جاپانی هاست. این تعداد ۴ بانک درجه اول نیز از آن مردم و کشور جاپان می باشد و بطور تخمین می شود که تا سال ۱۹۹۵ سرمایه های جاپان به ۵۰۰

بوجود آورده باشند اما اینکه این قضیه و طراحی آن به کجا انجامید بحث دیگری می طلبد، به هر حال جاپانی ها هرگز میناتور امریکایی نگشتند و با تکیه بر اعتماد به نفس تبدیل به معلمی ورزیده شدند!
 شوکت های جاپانی: محدود افرادی قادر بودند تا این تصور را داشته باشند که جاپان در هم شکسته سال ۱۹۴۵ بار دیگر بتواند تبدیل به یک قدرت اقتصادی شود. ملتی که بعد از آن بیابان اتمی معروف و از دست دادن نیرو های نظامی کار آمد می رفت تا امید به سازنده گی را کاملاً از خاطر بسپرد و لسی تا می مضلالت به همین اندک خلاصه نمی شد. یکی از مضلالت حاکم بر آن کشور کمبود مواد معدنی است این مشکل همواره با آنان همراه

- یست - در چشم قرار دارد.
- ۱۵- مرضی است - بایبدری
- عمومی:**
- ۱- فرزند قربانی بیضمر - پسان مشترک المنافع
 - ۲- از قهرمانان شاهنامه - کسی را چیزی آموختن
 - ۳- حرف فاصله - آتش دارایی و ملکیت - صتم
 - ۴- از تراوش پوست بدن پدید آید - از حروف الفباء - از مجالس بزرگان
 - ۵- به اصطلاح عوام کینه و بی مصرف - نوشتابه گنبد - جمعیت
 - ۶- واحدی در برق - راهنما ست وهم شهر را گویند - از مالک عربی - نصف آواز بشک
 - ۷- خرس - موزلف را گویند - از درختان بی بر - بلی به انگلیسی
 - ۸- کوتاه به بشتو - آرزو
 - ۹- تمجب - خوراکی که روزانه به مقدار معین بکسی دهند - نیکو و خوبرو - من و شما
 - ۱۰- شیر به عربی - از رنگهاست - در شطرنج دهند - بجای شاه نشه استفاده می کند
 - ۱۱- نوعی رقص اما واژگون - جمع مدد - خوروش
 - ۱۲- اسب و شیر دارند - حرف تصدیق - تاب و توان
 - ۱۳- زیاد نیست - وسیله برای اعدام - شخص فوت شده - از حروف انگلیسی
 - ۱۴- چشم یار راه به آن تشبیه کرده اند - برخوردارند

هنگام جاپانی هادر صحنه سیاسی سال ۱۹۰۰ نمایانگر ضعف تجربی آنان بود حس سلطه طلبی آنها نیز به هیچ وجه مورد پذیرش قدرتهای غربی واقع نشد زیرا عربی ها از این برتری احساس خطر کردند. با گذشت سالها جاپان به قدرتی امپریالیستی بدل شد جاپان حوزه نفوذ خود را در تایوان، منچوری و حتی تا چین گسترش داد تا جایی که این قدرت آسیایی خود را روی روی غربی ها می دید. بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده عمیقاً در این فکر بود که تاخیراتی در این کشور از خود بجای گذارد. یعنی ساختاری دموکراتیک باسیستم نوین که فورمولش را آنها طراحی کرده باشند و از این طریق بود که امریکایی ها به فکر پرورش اقتصاد جاپان افتادند تا سنی نفوذ

- مغزی:**
- ۱- آماده گی - توانایی داشتن کاری - از شهر های مذهبی در اروپا
 - ۲- یکی از سینما ها - یکی از ادیان
 - ۳- از فلزات - سوگند از حروف است و در ضمن از خوردنی ها - حیوان ریشدار
 - ۴- فلزی که در صنعت مصرف زیاد دارد، خزانه سیم و زر - عدل و انصاف
 - ۵- چندی قبل آتش جنگ در آنجا شعله ور بود - صحرا در بشتو - نوعی موز
 - ۶- رفیق و همدم - لباس ماهی - سود است و نفع بول - قسمتی از با
 - ۷- جایگاه بوسه - سحر و افسون - بریم - ماه کوچک
 - ۸- کیش و مذهب - نلک و بند
 - ۹- به بشتو - استوار و با برجا - وقت و هنگام - نشان و پوشیده - اصطلاحی
 - ۱۰- گروه بسیار فرا گیرنده تر - کله ایست به معنی ولی - حافظه و ذهن - نوعی خزانه گزنده
 - ۱۱- کشتی باز - اصیل و پاک بزراد بودن - فابریکه نان بزی است و معنی گدام
 - ۱۲- دویایی است در مصر - دریای سرحدی کشور ما ولی سرچینه - کوروتاریک
 - ۱۳- بوم (در بشتو) - جور و ظلم - بر بشت حیوان گذارند - از آلات موسیقی
 - ۱۴- دستگاه ساختمانی مشهور

مردم آن کشور در کنار حفظ فرهنگ خود مجبور بودند تا واقعیات اساسی در اقتصاد و صنعت را بپذیرا باشند در این دوره جاپانی ها با تغییر و تحول در مسایل اقتصادی، آموزشی و سیاسی غرب، خود را با آن وفق دادند اما کمتر از چار دهه بعد جاپانی ها خود را در گیر با قوای روسی دیدند و بعد از آن بود که این کشور عملاً تبدیل به یکی از قطبهای قدرت دنیا گردید. ولی جاپانی ها با تمامی واقعیات موجود قدرتی مشابه دیگر قدرتها نبوده و حتی بعد از جنگ جهانی اول آنان از پذیرش عهدنامه ورسای امتناع ورزیدند بعلاوه جاپانی ها به واسطه علم سازش با فرهنگ غربی، و حفظ آداب و رسوم سنتی خود و در نهایت با ادامه این راه تبدیل به ملتی با خصوصیات ویژه شدند که باسیستم های امروزی صداد های بسیاری دارد. تاخت و تاز نا سا



سازگاری

پرسش ها

بخه از صفحه (۱۶)

جاپان سرزمین

دیگر دوره کم محلی به غربی ها الزامی می بایستی به پای برسد و

دو سه موسم سال گلبار
 تان بهمنه عمر بهت کرده
 مرتلا نید
 گلدرت عدوس خنچه دکتر نوآ
 هر مطابرت ذوق خوشما
 آدرس: چادر اهر طرغ بدخاخ



گلفروشی سنبل
 گلفروشی سال



عینک فروشی روشن

اگر میخواهید عینک طبی مناسب بخرید عینک فروشی روشن
 ۲۵ ساله دارد مرا جویا ناسب در عینک فروشی روشن
 شایسته ترین عینک ها طنبر را از مشهورترین کشورها جهان
 وارد و باز فروش می نماید در عینک فروشی روشن
 آدرس: متصل عمارت ۱۴ منزلک سینما پامیر

دستاورانت محبت



بهر عزم و شری عزم غیره می فروشد اول در دست محبت برکند
 نماید دستاورانت محبت محبت و هر شرطی بجز مینور عذر خوب
 قیمت لطف در همه احوال و هر چه
 بخواه دستاورانت محبت هر روزه دستاورانت محبت
 بجا آورده است دستاورانت محبت دستاورانت محبت
 آدرس: حد اول حد دومه عمارت محبت تصدیر عزمی ت ۲۵۷۶۶

رستوران ذنب طلایی

فضای آرام با موسیقی شاد و بهترین موقعیت رستوران ذنب طلایی همیشه در خانه
 باقی خواهد ماند. غذاهای لذیذ از گوشت گوسفند و مرغ را در سالون زیبایی
 این رستوران که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب آماده خدمت است صرف نمایید. رستوران ذنب طلایی
 مجال عروسی شیرخوری و دعوتها هموطنان مسلمان اهل هنود را با شرایط سهل و اقتصادی پذیرد
 بکوشید وقت را قبلاً ریزوف نماید.

آدرس :- رستوران ذنب طلایی عقب اکادمی علوم مرکز وزیر اکبر خان روبرو رستوران

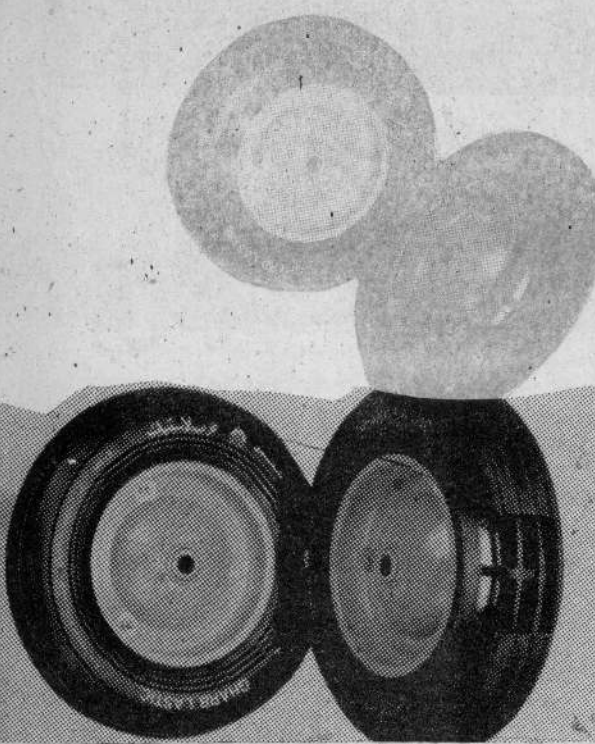
فروشگاه جواد

اگر میخواهید بچه‌ها و خانواده‌تان از لباس‌های شیک استفاده نمایند فروشگاه جواد را یاد بگیرید
 این فروشگاه بهترین پلوشها، کادو، بار مردانه، دیشتر، پفلا، جپر کادو، بار مردانه، جاکت، دامنه زنانه، تمام
 پوست زنانه و سیلیر مردانه و بلوز کادو، بار زنانه را تازه دارد و قیمت نازل عرضه می‌دارد.
 آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان



آدرس: فاریاب مارکیت زرغونه میدان

تایر موتر با اطمینان بیشتر



شاکر خاطر تایر ای جدید انظار کی شنیده و مطمئن ترین تایر را جستجوی نمودید حال حاضر ایند
مطمئن شوید این تایر را که ششمین مرتبه گیتی تازه وارد گردیده در خدمت شما قرار دارد.
این تایر ای توپس ضد پنچری و رخ گسخته فشار و ضرب میباشند. تایر ای تازه وارد از سایر تایر با اطمینان
بوده و به اقتصاد شما کمک میکند. این تایر از چندین برابر تایر ایادی عمر دارد مطابق سستند و بین العالی
ساخته شده. این تایر را برای کراچی ای خاکر و به کراچی ای حمل نقل امسال و تا شین ای بسیار استفاده میشود.

این تایر ها برای شهر ها و قسبات کشور یک محصول مطمئن است.

این تایر استفاده نماید و بار بیش از پنجه شدن و بهر گیری راحت بشیبه.

دکتر سید پرویز - کلل محمد ایل چاه نادریستون - محله ماریکت دوکان غلام رشا.
سالک و اف چهار راهی کراچی مرکز سر ای محله عطا دوکان محمد رضا ربا
تلفون ۳۴۹۸۱

مسافر بازار کبچر

اگر قصد سفر دارید
در بسه های خیس آرام
و سترج ۲۰۳ سفر
کنید.



بازار کبچر بخیر بس شمارا
از کابل به پنجره بسنگان
و مراد شریف مع الخیر میرساند
آدرس
کابل - ساحه واقفان و پلستی

تلفون ۲۱۷۸۴

فبیج موزیک گیت ۵۰۰ جدید محکم سلاتان ثبت و گیت ۳۶
 فیف کابری، گیت ۲ وصال نوری، گیت ۴ نصیرم آنگ سلا آماره
 فردر ساخته و فلیم محکم و غیره، اطور کرایه بدستور علی شمس کلا
 ولد محکم خوشتر شترمان باجره، مودل جدید 1000 M فلیم واری نماید
 آدرس: ده افغانان ایستگاه بس سهای قلعه فتح الله تلیفون ۴۴۲۸۷
 نهابندی ذبیح موزیک در میرولیس میدان مقابل بانک پیل

فبیج
 موزیک



قرطاسیه فروشی صدف اقام کتاب و کتابچی
 انواع قلمها خودکار و رنجر و صد ها قسم خمیر
 مورد نیاز طلاب معارف، مجوسه و کون
 اخبار بقیه، جولان لرروز و سایر نشریه باره
 به قیمت نازل عرضه میدارد

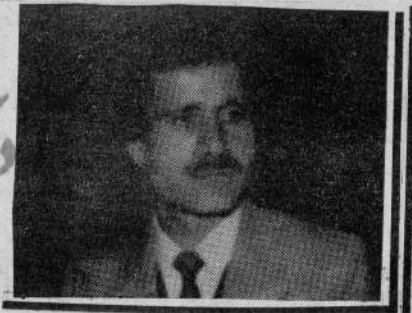
قرطاسیه فروشی صد

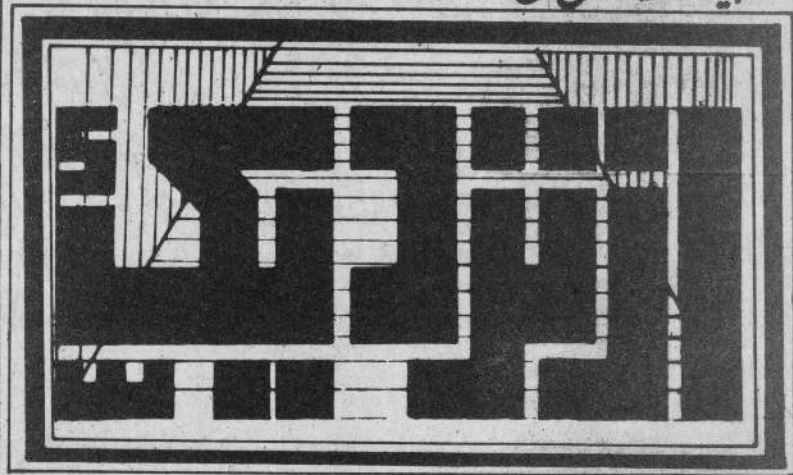
آدرس
 زلفغانس، ایستگاه متری کولایی
 پارک

رهنمای مساطات
 رهنمای در خرید
 و فروش خانه
 زمین آپارتمان و موتور

روح الله تقیری

شهر نو چارراهی حاجی یعقوب
 متصل مسجد جامع شیرپور
 تلیفون ۳۲۵۲۹





بر سا زیم.
 همکار گرامی و حیدالله
 سلیمان زاده محصل بسو -
 لیتخنیك كابل!
 نزد يك بین مطلب (زن از
 نظر پیشه وران، را همین
 اکنون میجا بد.
 (زن از نظر ساعت فروشی)
 زن همچون ساعتی است که
 مانند نا تیه گرد شو هر رادر
 يك ساعت سی دقیقه
 میفادند و اگر شو هر مانده
 شودو ایستاده گردد. با کپ
 های تاق بالایی را دو باره
 کوب میدهند.
 (زن از نظر گلکار) زن همچون
 گل ما له ایست که شو هر را
 مانند گل بر سر خشت میکوب
 بد.

* همکار خوب سلما زارا
 فارغ لیسه آریا تا!
 در مورد گله های تان باید
 گفت که می بوط نزدیک بیسن
 بیست زیرا نزدیک بین بوسته
 رسان نیست. ودر مورد سر-
 کردنی (جسجو کردن بقیه
 های مطالب) باید گفت، چسی
 فری میکند همانطور که روزانه
 از عقب سرویس های که دور
 تر از ایستگاه منت توقف را
 بالای منظرین خویش میکند
 آزند. سر کر دان میشو بد.
 یگان و قمت جسجو کردن
 بقیه مطالب هم عاری از دلچسپی
 نه خواهد بود. از شوخی که
 بکنریم، میکوشیم تا این
 کاستی مجله را هر چه بیشتر

* همکار خوب فرو زان فروغ
 حسن زاده فارغ التحصیل
 لیسه مریم.
 نزدیک بین یا ماینه اش
 هر قدر این بفل و آن بفل
 مطلب (علامه خا رجی و خصلت
 از نظر حکما) رادیده، نه تواب
 نست بداند که این مطلب
 چقدر صحت دارد، امید بدم
 از این جای اقتباس مطالب
 تا نرا هم شما و هم دیگر
 دوستان و همکاران مجله
 تذکر دهند. صحتش باشد!!
 گرامی خورج میرا و فاد
 وردک!
 نزدیک بین وای وای و لیکه-
 ولیکه تر خو و سوسی لیکوا!
 ستا سو نه یو گجکول منته!

کار مند وزارت آب و برق!
 نوشته اید:
 عشق بزرگتر از آسما زبور
 شکوه تر از ابدیت است.
 و نزدیک بین مفر ما بد:
 عشق اگر بیروز شود (خشو)
 در قبال دارد.
 * همکار خوب مریم عبیدی
 ومیجا ((منجاقی)) شان
 چه ورا عبیدی فزده فانا!
 نزدیک بین نامه های
 منجاقی تا نرا خوانده و در
 سوال تان، این جواب را
 منجاقی کرد!
 مطالب مجله را جمع به هر
 هنرمند خارجی کاملاً ترو -
 تازه میبا شد و ما آنرا از طریق
 مختلف به دست میاوریم.

ستا سی یو متره لیسک
 راورد سیداو هفته دوه متره متر
 بی دمجلی در کار کونکو ستا
 یسی شوی و هم وور سید،
 دایر نیکنلی وو. خو انفسوس
 چسی دخیر یلو وو نهوه، شکه
 چسی دخیرو یلو به صورت کی
 هر چیا فکر کاره چسی وو تر
 خبله ستاینه کری ده. ستا
 سی استعداد دقتی وو دی.
 ستا سی نه یوه قسیدمنته!
 همکار خوب ناچه اسراف
 محصل یو هنخی اقتصاد!
 شعر تان رسید، دعا کنید
 که یک روز بلند آفتا بی، در
 صفحات بیکران مجله صفحه
 شعر جوانان دو باره دایج
 شود. تشکر، شا عرابا شید!
 * محترم فریده شیرزی

* محترم و هاب را سخ
 محصل پوهنخی اد بیات!
 نزدیک بین در مقابل سوال
 تان میجا بد: بل می شود!!!
 * همکار عزیز شیماء عزیز
 محصل انستیتوت پولیتخنیك
 کابل.
 از اینکه کلام حرفی به جز
 یک طرح ادبی ندا شتیه
 ما هم بدون کلام گویی، آنرا
 میجا بییم.
 اگر صد سال بعد از مرگم
 بیایی و گویم را بشکا می،
 و اگر قلبم خاک نشده باشد
 خواهی دید که زوی آن نوبه
 شته شده هنوز دو مستخارم.
 * گرامی وودود محمد شاه
 آشنا دکرنی وزارت مامورا

* همکار عزیز پان سنجیه آریا
 لیسلی از لیسه لامه شید!
 دو کلمه انتقاد در چار انگشت
 نامه تان برای ما رسیده، انتقاد
 تان بالای چشم ما! اما از
 گفته های نزدیک بین است که
 ((زنده که نمود دمم به زور
 دم)) نامه ما زیاد است و
 امکان نشر جواب همه، کم
 تشکر آشتی با شید!
 * دوست عزیز محب الله
 دو مستخار محصل پوهنخی طب
 نظامی!
 سلام های شیر گرم تان را
 میید یریم، ولی انفسوس
 که دو پنجا نیز بر چای برق
 منتظاً وجود دارد. لذا از
 جوش کردن آن معذرت نزدیک
 بین را پذیرا شو بد. و اما
 مطلب طنزی تا نرا به انجیر
 (دستگاه خنده) تسلیم کردیم
 امید بدم از چک آنرا در دستگاه
 نصب نماید.
 * همکار عزیز فرید احمد
 از مکتب تخنیک حرفی سیر
 چاره!
 پیشنهاد تا نرا به ((پیشنهاد
 خوان)) مجله سیر دیدیم،
 تشکر!

از او سال فکا می کل تکراری
 تان تشکر میکنیم.
 * محترم بزرگ صاحب فارغ
 لیسه خیر خانه!
 نزدیک بین بر سنبهای تان
 را همین لحظه میجا بد.
 س: آیا تنها بی برای
 جوا نان قیامت است؟
 چ: برای جوا تان چی که
 برای بیرون هم قیامت است.
 س: در زمانه های گذشته
 زنها، مرد هارا سر تاج خود
 میبندستند - اما حالا چرا
 محتاج خود میداندند -
 چ: فرموده شما به جاست
 ولی در نظر داشته باشید که
 (تاج) همان تاج است. چیدر
 آغاز آن (صح) بیاید و چسی
 (سر)

ایتکه بر سیده اید، نزدیک
 بین وراز دار باشی کیبسا
 هستند با ید بگویم که رازدار
 باشی پادش به خیر سابق
 همکار نزدیک بین بود که
 فعلاً دو شش از یار نامها
 سبک شده و در جسو کیش
 محترم دور بین نشسته نامه
 های همکاران دو دور از مرکز
 را میجا بد و نزدیک بین هم
 عبارت از خودش میبا شد.
 به امید آن که قناعت کرده
 باشید.
 * محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه انصاری!
 باو حید صاحبی در همین
 او اثر مصاحبه بی انجام داده
 ایم. اگر تشکر میکنید ما هم

تکرار همراهی کسی مصاحبه
 نمیکنیم، شما هم فکا هیات
 تکراری نه فرستید. خلاص
 دنیا گل و گلزار است. از شما
 همکاران گل، یکچمن تشکر.
 دوست و همکار فایمی مجله
 حقیق المصطفی زاده از بلقیس
 نزدیک بین در مورد مطلب
 تان ((علامات عشق)) میفر-
 ما بد: ای برادر، درین زمانه
 سر چیه بدون آنکه ماعلامات
 عشق را بشناسیم، هر طفل
 وهر آدم حسن میباند که عل-
 شق شده است.
 * همکار خوب مجله موشن
 کولری.
 نامه مفضل و صه جا نیه
 تا نرا محترم نزدیک بین خواند

* دوستدار مجله معبد یف
 آسین هموش محصل پوهنخی
 ادبیات.
 نزدیک بین با خاوشی
 نامه تا نرا که در پیشا نیسی
 نوشته بودید ((به لحاظ ندا
 چاپ کرد یکه)) خوا نند خوا-
 ست به خاطر همین لوحه
 نامه تان هر نوع مطلبی که
 نوشته اید، بجا بد. ولی
 انفسوس که برای چاپ چیزی
 نیافت. منتظر نامه های چیز
 دار تان هستیم.
 * همکاران صمیمی فاطمه
 حنیفی و ملیلا حنیفی از خیر
 خانه.
 نزدیک بین در قسمت
 پیشنهاد تان میفر ما بد: مابه

* محترم غلام نبی سرود نوی
 از لیسه حبیبیه!
 نزدیک بین میفر ما بد:
 پس خلاص، مساله حل است
 وقتی از دوستان نزدیک همنه
 منته مورد نظر تان هستیم،
 از خود ایشان بوسیده کماز
 کلام ملیت تشکر یافت دارند.
 تشکر!

حکماکان همیشه می نازید ذوق، مشعل ذوق و تیمور - شاه ذوق!

نزدیک بین میگوید. در مورد پوشیده که شما معلومات خواسته اید. اینس چنانچه صرف همین قدر میدانم که وی فعلاً در کشور شریف نماند. و در مورد مصاحبه با طاق مورد نظر نان باید بگویم به امسی که ذکر کرده اید در راد یو و بلو پر یون. و خود بنام درین بنامید.

محترم فریبا اما زنده مصلحتی به معلم سید جمال الدین

در این وقت بنام میگوید. محله در محله درج میباشد. میباید از روی آن بفرستید که چند امضای نان را با زار سیاه و الا فایده و برای آن که عم بان ازین ناحیه غلط شود. مطلب روانه نان را بخواید.

برای آخرین بار صلیب برایش حدیه کرده ام. گفت: این چیست؟ من ترا دوست ندارم گفت: صلیب چیز نیست که آن را بالای گرد کسی آویزان کنی. این را بگیر و بالای قلب خود آویزان کن. زیرا آن جاسور عشق من است.

همچنان نامه زرد رنگ را گرفتیم از دوست ما که نام و آدرس فرا موش شان شده بود مطلبی داشتند طولی و غیر قابل خواندن نزد یک بین صرف توانست بخواند ((اصل اول - اصل دوم))

از تمام حکماکان خوب - صمیمانه مطلبی تا مطالب شما ترا یا حوصله مندی و با نام و آدرس بفرستند.

حکماکان فریبا فروغ از ده دانا.

نزدیک بین میگوید: اگر طرح ادبی از نوک پستل خود نان میبود آن را میجا بیدیم دانا باشید.

محترم منجوب به آرزو گو - هستای فریبا فریبا

در دست است - مرد یک بین شما را (امکار دایمی) قبول میکند به شرط آن که مطالب قابل نشر بفرستید - آرزو مند باشید. منتظر مطالب بلا منتی - بیچ نان هستیم!

حکما محترم فریبا فریبا از لیس ملائی:

حواکوی نامه ها - از اظهار نظر نان در مورد جواب به نامه ها تشکر مینماید. و حال چنانچه شده مطالب نان را بخوانید: از خرد ها لختیدن - از بزرگ ها خندیدن. دل تصاب که نشد - استخوانی تیر میکند.

دوسته افران مجله میلای حنیفی - طایفه حنیفی و علیغلاماز لله نجانها

با هنرمند مورد نظر مصاحبه چنانچه مصاحبه ها صورت گرفته و طرح ادبی نان کمی زیاد طولی بود. وفای نان را با مجله حواها نینم.

حکما با سلیقه محمد عباس

سعادت از لیس شیر شام سوری

از دیدن نامه ها کز بزرگ نان دل نزد یک بین باغ باغ شد. از نظریات سازنده نان چنانچه بسیار سپاسگزاریم. میگویند همه آنرا در نظر گیریم منتظر نامه های بعدی با گل و برگ نان هستیم.

احمد جوی پد حنیفی از لیسه عینا لیبور شید

بیشهاد مصاحبه با یکی از هنرمندان را به مصاحبه چنان مجله سپردیم - هر چه با داد باد.

اما از نشر اشعار انتخابی و تحسیر انتخابی - نزد یک بین با بیچارگی تمام معذرت میخواهد. لایسقی باشید.

دوست عزیز خالده نااهل مماش نزد یک بین و دور

بین آن قدر چرب نیست که هر روز بتواند با آن کباب و حللی بخورد آن را بالای نامه های شما به روی میز بگذارند و نوش جان کنند.

و اما در مورد شعر انتخابی نان با پد گفت که امکان نشر شعر و معر فعلاً بیشتر نیست هر وقت که میسر شد شما را در جریان خواهم گذاشت. با امید باشید!

صفیه امیری شش ریفه - شیری و انیسه جان

شما هم ضمن گله - شعری فرستاده اید و خواهان نشر آن شده اید که نزدیک بیسن هم ضمن گله میگوید: افسوس افسوس.

همکار شوخ طبع خالده جان ناهمید

نزدیک بین از دیدن نامه نان خوش شده خندید - ولی همینکه چشمش به (مهرنگ) (نوا) افتاد - قهقهه را سرداد به هر صورت از مزاح ادبی نان تشکر! امید واریشید.

شاه پیری مسکین کار مند لیسه خوشحال خان!

طرح ادبی نان زیبا بود ولی طولی - دست زیر الا شد. منتظر مطالب بعدی نان هستیم.

فروزان جا هد محصل بود - لشیک کا بل و مدیره از لیسه ملائی

ما منتظر نامه پر محتوای بعدی نان هستیم.

حکما و دایمی لیلجان - سعادت محصل سال سوم - هنکی تاریخ و ادبیات پوهنتون پلخ

این که از دور بین قدر دانی به عمل آوردید. از خداوند مطلبیم. همه گان قدر شما را هم بدانند مادر ها لیکه از شما نامه های مفصل تصاداریم. اینک طرح ادبی خود نان را به نام خود نان میجا بیم: نگاهت کردم - همه ات با من بود.

دستهای گرم - حرفهای جریتم

هما افسوس که نگاهت... حکما خوب عاشق الله - حسین خیل فارغ لیس میخانگی پلضری

برای آنکه خشکین نشوید مطلب ((امکان خشم)) را میجا بیم - خشم از کار آدمی حکما حد خشم دوستان را کم و

نشریات راد یو با پد اضافه تراز ۱۲ ساعت شود.

۳- کما ملاز امکان دوراست که ما آدرس تمام راد یو های غرب را برای شما معرفی نمائیم باز هم از نامه نان تشکر و تشکر منتظر مطالب پر محتوای و پیشنهادات سالم تسان هستیم.

محترم د پیلوم انجیرو ... ساحلی معلم دو حوربی - شوخی نغی بلخ

از اینکه دور بین به کک نزد یک بین نام مبارک نان را خوانده نتوانست - معذرت شانرا بپذیرید. و در مورد عرض میداریم:

۱- دور بین گنگ شود - اگر گفته باشد که هر گاه نامه های حکما نان ما قابل نشر نبود - ما آنرا دو باره پست کرده به آدرس مبارک شان ارسال میکنیم.

۲- نی که در شهر شما دوست عزیز هم طوری ارزان است وهم برق بیست و چار ساعت فعال است که گفته اید

دوسته افران مجله زمین امیدها پشه امید از لیس حرفه جلالی ولایت پروان

طرح ادبی ((مادر)) دو ماه به روز مادر برای مارسیه از شما تشکر امید آینه امید نان بر آورده شود. محترم شیر احمد امیری.

از توجه نان به بخش جواب به نامه ها - سه جهان سیاسی - دور بین و نزدیک بین پیشنهاد نان را در مورد زیاد شدن صفحات جواب به نامه ها با مسوولین بند زنده مجله در میان میگذازند و پیشنهاد دومی نان را هم در نظر میگیریم. بزم تشکر.

علاقه مند جواب به نامه ها هر قیه مرادی. این لطف شما ست در برابر نزدیک بین و دور بین - جوانی میتوانید حکما دایمی میجا باشید. و اینهم مطلب نان:

زبول رشوه من سرمایه دارم به تیر رفتار خود دایم سوارم خوراکم هر شبی گوشت برنج است

خوران گرچه خفته در جوارم حکما با جرات ... البته به گفته خورد شان. امیسر - حسن وحفت. مطلب نان با رو حیه مجله چی که بازو حیه آدرس مجله هم بران نبوداز اینکه یکی از حکماکان خوب چشم به راه مطالب خوب و عمر و حیه نان هستیم روحیه نان عالی باد!

نامه های از ولایات

به سوس اطمینان داشته باشید

از صابون شستنی و موله مایع ظرفشویی استفاده کنید. همیشه شتر آتش خرابید به
شما با خرید دو کارتن موله مایع ظرفشویی در تانک تحلیف جداگانه نیز به دست آید.
رنگ موله مایع لکه برسان به جوهر از بین می‌رود.



گرس، کوچی مارکت، جادیدست تیفون ۰۲۰۵۰۹
نماینده دکان گرس، کوچه دست تیفون ۲۳۶۲۹، طبرستان چرخ هم دکان شهر دولاب



باغذاهای لذیذ از
مهمانان پذیرائی
مینمایند

پایه رستوران

محل عرضه و شیخ خورش تازه در رستوران پایه که در بهترین
موقعیت شهر قرار دارد و کد آن ۰۲۰۵۰۹ است.
پایه رستوران، باغذاهای متنوع و شرابط کانا هوتمله
لذیقه‌ها را به شما عرضه می‌کند.
بهمنی پایه رستوران همه روزها ساعت ۲۰-۱۱
بسیار حرفه‌ای و با کادری مجرب در خدمت همیشه با احترام
گرس: پل باغ عمور

یکبار دیگر جایزه های بزرگ
فقط با خرید یک یا چند جوره بوت
ساخت وطن از فروشگاه بزرگ افغان

بوت های ساخت وطن و بوت های خارجی

اگر میخواهید جایزه بدست آورید بل بوت را با خود
نگه دارید و منتظر بخت آزمایی باشید.

جایزه بارابخا طرداشتر باشد :

جایزه یکصد هزار افغانی یک جایزه

جایزه پنجاه هزار افغانی دو جایزه

جایزه بیست هزار افغانی پنج جایزه

جایزه ده هزار افغانی بیست جایزه

روز قرعه کشی بعداً اعلان می شود. بوت های داخلی و خارجی مورد

ضرورت خود دوستان را از فروشگاه بزرگ افغان خریداری نمایند.



فلسفه داری معانل خوشی و عروسی
شماره با کیفیت عالی انجام میدهد
آدرس: شعبه الکتریک
جاده نادر پشتون
تلفون ۲۳۵۴۷

آریان
ویدیو

ACKU
 مدل
 DS
 350
 22س
 ۰۴۱۰۲



یک جشن بزرگ در فروشگاه بزرگ فروشگاه بزرگ افغان

بشمع نور تا سحر با خاطره های یادگار بزرگانه مناسبت - ارزانی تره
 بهترین وقت سالیان در کفیه

با خرید از فروشگاه بزرگ افغان بهترین
 پرست آورید

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**